

سنه و بين روزنامه انيس و مجله ژوندون حلول عيد سعید
اضحی را به قاید بزرگ سلی، بنباغلی، محمد داود، کمیته مرکزی
اعضای کابینه، اردوی فداکار افغان و کافه هموطنان گرامی و
سهامانان جهان تهنیت میگویند



سعادت و اعتلای ملت افغانستان اساس انقلاب ما را تشکیل میدهد



متن پیام رهبر ملی ما به
مناسبت عید سعید اضحی

هموطن عزیز و گرامی :

حلول عید سعید اضحی را به همه شما خواهران و برادران عزیز از طرف خود و رفقای خود از صمیم قلب تبریک میگویم و این روز مقدس را که بهترین نمونه از خود گذری و ایثار در راه حق و رضای خداوند بزرگ است برای سعادت افغانستان و مردم آن نیک و میمون میخوام.

در این موقعیکه عید سعید اضحی را تجلیل میکنیم باید مسئولیت ها و مکلفیت های خود را در مقابل مردمان بینوا و فقیر خود بیاد داشته بزرگترین درس کمک و استمداد به هموطنان خود را بیاموزیم و وظایف بزرگی را که اساس انقلاب ما را تشکیل میکند و عبارت از سعادت و اعتلای ملت افغانستان است، ملتیکه در تاریخ این گوشه دنیا گذشته پرافتخاری دارد، فراموش نکنیم.

در اخیر یکبار دیگر عید سعید اضحی را به مردم افغانستان به سرادان پشتونستانی و بلوچ خود و کافه مسلمانان جهان تبریک میگویم و صلح پایدار و عادلانه را در سراسر جهان تمنا دارم.

یابنده باد افغانستان
زنده باد جمهوریت

رهبر بزرگ ما ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه بعد از اداي نماز عید سعید اضحی مراتب تبریکات اعضای کابینه را می پذیرند

طی پیامها بزرگان پښتونستان آزاد و وسطی و پښتونستان محکوم جنوبی:
عید سعید اضحی را به حضور رئیس دولت
تبریک گفته اند

صمیمانه تبریک گفته و ترقی ملی میزید افغانستان و رفاه ملت افغان را تحت قیادت مدبرانه ښاغلی محمد داؤد در پرتو نظام فرخنده جدید آرزو نموده اند.

همچنان بزرگان منطقه پاره چینار گرم به نمایندگی مردم و اعضای خود طی پیامی عنوانی ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و ملت افغان عید سعید اضحی را صمیمانه تبریک گفته ترقی ملی میزید جمهوریت افغانستان و آسوده حالی ملت افغان را در تمام ساحه ها آرزو کرده اند.

بزرگان باجور سالارزی و منند اتمانخیل و چار منگ پښتونستان آزاد شمالی صافی و شینوار سور کمر و خانزادگان و بزرگان تیرا و افریدی خبیر شینوار و پرو چکنی و بزگمان تمام قبیله های موهند پښتونستان آزاد وسطی و بزرگان منطقه سید داوری پښتني وزیر و تمام بزرگان منطقه گرم همچنان بزرگان کاکر اچکزی و بلوچ پښتونستان محکوم جنوبی طی پیام هایی برای ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و به تمام مردم افغانستان عید سعید اضحی را

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بعد از اداي نماز عید سعید اضحی برای رفاه مردم باشهامت افغانستان و جهان اسلام دعا کردند

ترقی و رفاه مردم باشهامت افغانستان و جهان اسلام دعا کردند و از بارگاه ایزدی سعادت و ترقی جمهوری و ملت جوان افغانستان را استمداد نمودند.

پس از اداي نماز عید رئیس دولت و صدراعظم به قصر گلخانه ریاست جمهوری رفته مراتب تبریکات خود را که در اداي نماز با ایشان اشتراک داشتند قبول فرموده پیام قاری بزرگ ما که به مناسبت ایام متبرک عید سعید اضحی عنوانی مردم متدین کشور بقیه در صفحه (۴)

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ده قبل از ظهر پنجشنبه ۱۳ جدی نماز عید سعید اضحی را در مسجد مبارک ارگن ریاست جمهوری ادا کردند.

با قیام ملی مادر اداي نماز دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت، اعضای کابینه، رئیس محکمه عالی تمیز عدل از صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری، عدل از پښتونستانی های مقیم کابل نیز اشتراک داشتند رهبر بزرگ ما و سایر نماز گذاران برای

قیمت برق حرارتی در شهر مزار شریف و ولسوالی بلخ تنزیل داده شد

به اساس فیصله مجلس عالی وزراء قیمت برق حرارتی در شهر مزار شریف و ولسوالی بلخ ولایت بلخ تنزیل داده شده است.

بناحیه وزارت معادن و صنایع گنت فعالیت در تنویر شهر مزار شریف و ولسوالی بلخ از برق حرارتی استفاده میشود قیمت یسک کلیوات ساعت برق در موسسات صنایع و نیمه الفانی و در منازل و دکان ها و غیره سه الفانی تعیین شده است. منبع اضافه کرد در سابق که درجا ها مذکور از برق دیزلی استفاده میشد چون قیمت تمام شد آن زیاد بود فی کلیوات ساعت پنج الفانی محاسبه میشد.

میعاد حبس باقیمانده یک عده محبوسان عفو گردید

قاید بزرگ ما بنام سید عید سعید اضحی میعاد حبس باقیمانده یک عده محبوسین مرکز ولایات کشور را مورد عفو قرار داده اند. همچنان تقریب این ایام نیز یک راجع بدت حبس یک عده دیگر از محبوسان تخفیف امر فرموده اند. فرماندانی عمومی زندان و پولیس وزارت داخله گنت میراث الطاف رئیس دولت و صدراعظم مبنی بر عافی محبوسان و تخفیف آنها از طرف آن فرماندانی به مراجع مربوطه ابلاغ شده است.

پیانیست امریکایی در ادیتوریم رادیو افغانستان

کنسرت داد



دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، بعضی از اعضای کابینه، عدهی از مامورین عالی رتبه و گوردیپلو ماتیک مقیم کابل به دعوت وزارت اطلاعات و کلتور پریشب کنسرت بناغلی جیمز تاکو پیانیست معروف امریکایی را در ادیتوریم رادیو افغانستان استماع کردند.

بناغلی جیمز تاکو پیانیست امریکایی که به سلسله مسافرت به کشورهای اروپایی و آسیایی به کابل آمده است در این کنسرت پارچه های سمفونی بعضی از کمپوزر های معروف غرب را اجرا نمود.

معاون صدارت عظمی در ختم کنسرت هنر مند امریکایی را پذیرفته و با وی مصافحه کرد.

همچنان پوهاند دکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور دسته گلی به بناغلی جیمز تاکو اهدا نمود.

مرفی بیانو نواز امریکایی با دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، در عکس پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور نیز دیده میشوند.

نتایج ۳۶۵ دوسیه به محبوسان ابلاغ شد

دوسیه سه صد و شصت و پنج محبوس ولایت جوزجان در طرف هشت روز مطالعه و نتایج آن به محبوسان ابلاغ گردید. بناغلی عبدالواحد رئیس گروه مختلط وزارت های داخله، عدلیه و شورای عالی قضا در شیرخان به نمایندگی باختر گفت نتایج دوسیه هفتاد و پنج نفر محبوسیکه بعد از طی محاکم لاله به ولایت جوزجان رسیده بودند نیز به آنها ابلاغ شد. وی افزود اکثر دوسیه های حل نشده که بعضی آن مدت سه سال را در بر گرفته بود در ولسوالی ها، علاقه داری ها، محاکم و شعب پولیس قرار داشت. در تدقیق هیات دوسیه های نیز شامل می باشد که قبضه محاکم ابتدائیه در آن باره صادر نشده بود.



بناغلی جلالر بحیث

وزیر تجارت

مقرر شد

از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم فرمان تقرر بناغلی محمدخان جلالر بحیث وزیر تجارت صادر شده است.

سعادت و اعتلای ملت افغانستان



منظره از ادای نماز عید سعید اضحی در مسجد جامع بل خشتی

خداوند بکتا استدعا کردند .
بعد از ادای نماز والی ها و لـسـوی
ولسوالان در اجتماع مردم آرزو کردند
تا این ایام خجسته بامسرت سبیری
کردد.

قبل از ادای نماز در عید گناهها و
مساجد جامع علما و خطبا درباره فضایل
این ایام متبرک و تاریخچه این روز
مذهبی اسلام مواعظی ایراد نموده
اتحاد و اتفاق جهان اسلام و ترقی مزید
دولت جمهوری جوان افغانستان را از

دوست افغانستان قبل از ظهر روز ۱۳
جندی نماز را در عیدگاه ها و مساجد
جامع اطراف واکتاف مملکت ادا نموده
برای سعادت مردم و اعتلای مزید
کشور در روشنی نظام فرخنده جمهوری
تحت قیادت قاید ملی ما بشا غلی
محمد داؤد دعا کردند .

صادر شده بود ساعت ۱۱ قبل از ظهر و وز
جندی از طریق رادیو افغانستان نشر
گردید .

طبق اطلاع نمایندگان آژانس باختر
مردم سراسر کشور حلول عید سعید
اضحی را صبح روز پنجشنبه با گرمی استقبال
نموده و هزاران نفر از مردم دیسن

وزیر فواید عامه

کار احداث سړک نو روستان را افتتاح نمود

شاهلی محبت الدین فایق وزیر فواید عامه روز ۸ جندی با فشار دکمه ماشین سرنگ برانی
و انفلاق اولین سرنگ در دامنه کوی میری واقع در دهه ششم گل کار احداث سړک
نورستان را شروع نمود .

سړک نورستان که بطول ۳۰ کیلو متر احداث میشود و لـسـوالی نورستان را به مرکز
ولایت لغمان وصل میکند .

همچنان وزیر فواید عامه به اتفاق شاهلی عبدالقادر فاضلی ، والی لغمان ، رئیس میخانیک
و معاون انکشاف محل از خط سیر سړک نورستان دیدن نموده و تهنیت عمارت کتابخانه
عامه ولایت لغمان را در شہر میترا لام گذاشت .

مصارف ساختمان این عمارت را که به بیش یکصد هزار افغانی بالغ میگردد مامورین و اعالی
ولایت لغمان مساعدت کرده اند .

قرار یک خبر دیگر شاهلی فایق صبح ۸ جندی حین مواصلت به میترا لام به اتفاق والی
لغمان از کار ترمیم پل جوگی که توسط مدیریت فواید عامه به همکاری داوطلبانه مردم آنجا
شروع شده دیدن نمود و در قسمت تکمیل کار آن با والی و مدیر فواید عامه مذاکره
کند .

معاون صدارت و اعضای

کابینه مراتب تسلیمت

خود را در کتاب مخصوص سفارت ترکیه

ثبت کردند

دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ، اعضای کابینه ، مسامورین
عالمگیریه و ملکی رئیس و اعضای انجمن دوستی افغان و ترک ، کوردیلوما نیک مقیم کابل
و عده زیادی از شہر بیان پروژهای (۷۶ جندی) به سفارت کبری ترکیه رفته مراتب تسلیمت و
همدردی خویش را نسبت وفات مرحوم عصمت ایننو در کتاب مخصوص در ج

مرحوم عصمت ایننو که یکی از زعمای سیاستمداران برجسته ترکیه بود روز سه شنبه
گذشته بعمر هشتاد و نه سالگی و فساتیات



حج درس مساوات و بشر دوستی

مدینه رحل اقامت می افکند و باز به درب فیض بار مسجد پیامبر اسلام گام می نهد. نباید آن در و دیوار را بیگانه سطحی بیند و آن مسجده را مسجدهی چون همه مساجد دیگر پندارد .

حاجی درین لحظات بخاطر باید بیآورد که بخائی وارد شده که از فراز منبر آن ندای وحدت و یکتا پرستی، ندای حق و انسانیت بگوش جفا بیان طین نواز شکرش را بخش کرد و زمزمه مساوات و آزادی ، در کرانه های این دنیای عظیم گسترش یافت و بالا خص بیاد بیآورد که آنجا آرامگاه راد مردی است که دوره های پر افتخار زندگی اش را در راه تعمیم مساوات، رفاهیی انسان ها از زنجیر های اسارت ، وقف نمود و برای امحای کلیه آثار و بسایای فساد و خرافات پرستی، تا آخرین لحظه حیات مبارزه کرد و آرامش و راحت را بخاطر راحت و سعادت جهانیان از دست داد و بالاخره ، در همین گهرو دار از جیان ما رخت بست .

حاجی باید بخورد و باید و یابین عقیده برسد که در آن بارگاه، تظاهر و تفاخر، دورنگی و خود سازی ، از قماش اند طرد شده، باین فاصله برسد که جز صفا و صمیمیت، راستی و صداقت ، در آنجا نمی پذیرند و باینجه در کجا و پذیرش ها در نتیجه از آنجا بایک تعمیم پایدار با روح پیامبر اسلام، تجدید پیمان کند، درس فداکاری ، اخلاق و انسانیت گیرد، احساس کمک بهم نوع را در خویش زنده و استوار سازد.

تعهد کند که دیگر در سراسر زند گانی فردی و اجتماعی خود یک اصلاح عمومی وارد آورد و منافع اجتماع و برادارش را فریبان سود جویی های فردی اش نسازد و باینجه از درسیهای آموزنده و حیاتی پیامبر اسلام، در اجتماع خود فردی بازآید سود مند و مؤثر و فردیکه وظیفه عضویتش را در اجتماع درک و تشخیص داده و در طریق انجام وظایف انسانی اش از هرگونه تلاش ممکنه باز نماند .

اگر حاجی این واقعیت های شریعت اسلام را در مورد ادای حج مراعات نماید و ضمیر و ظاهرش را با ایجابات انسانی اسلام وفق دهد و تمام اخلاق اسلامی را در وجود خود تمثیل نکند، دیگر از حج وی جز قبول یکسلسله تکالیف و رنج های سفر و بالاخره صرف یک مشرت پول، نتیجه و نمری دیگر منصور نخواهد شد، زیرا اسلام آئین واقعیت ها و حقایق است، نه روش تظاهر و اعمال نمایشی .

در نظر میگیرد و بمنظور فراهم آوری عوامل و زمینه خوشبختی و سعادت دنیای بشریت، پروگرامهای اصلاحی خود را به پیش می برد. تشکیل اجتماعات بزرگ و خیریه گسترده خدا پرستان در سبیل یکبار، در محلی واحد و خیلی دور از اوطان و اماکن زند گانی شان نمایانگر این فلسفه جفا نبینانه اسلام است که، جز مرز عقیده سرحد و مرزی دیگر در آئین اسلام مدار اعتبار اساسی نیست و زندگان خداوند در هر گوشه و در هر فاصله ای که هستند ، در یک مسیر حرکت میکنند و جانب همدلی واحد و مشخص به پیش میروند.

مفردات اسلام برای آنجه خا جیانیکه حج شان در پیشگاه پروردگار مورد قبول قرار گرفته است، علاوه بر قابل میشود که عمده ترین آنها این است که حاجی وقتی در پایان مراسم حج دوباره بوطن خویش میگردد، بایستی تغییری چشمگیر در روش و طرز زندگانی باقی و در اعمال و اجزای وی، نسبت بروز کار قبل از حج رونما گردد، دیگر دروغ نگوید، با مردم از در تقلب و خیانت پیش نیاید، حقوق فرد و اجتماع را محترم شمرد، بر اموال و ناموس دیگران تجاوز نکند، وحدت و هما هنگی سالم و مشروع را از یاد نبرد و بالاخره ، مسلطانی بازآید واقعی و پاینده کلیه اواخر و قوانین سعادت بخشای اسلامی .

حاجی وقتی وارد صحرائ سوزان بسطی میگردد و مخصوصا وادی های یسر اسرار را در طریق مدینه، پشت سر میگذارد و سر انجام به شهر الهام بخش و شور آفرین

بهبه یکسان و دارای شکل و طرح واحدی باشد .

حاجیان چون در منتهای تجرد و سادگی بوده بسرو بر خویش توجهی نمی نمایند ، ازینرو فقط یک چیز می اندیشند و بسوی یک هدف قدم بر میدارند و آن هدف عبارت است از پرستش آفریدگار واحد، ایجاد و استحکام علائق برادری در یرتو ایمان بخدا و پایداری آنچه در تقویت و بقای نیروی ایمان و برادری مؤثریت دارد .

دستورات اسلامی حاجی را امر اکید میدهد تا خویشتن را متخلق باخلاق عالی اسلامی نموده مسبوتی از اخلاق و روش انسانی اسلام سازد، بدین منظور ، دیگر هر تکلیف ناشایستگی ها نشود ، باعمال مخالف روحه اسلام دست نزنند، احساس عجب و غرور و در برابر دیگران نکنند، از ظلم، تجاوز، غصب و اتلاف مال و حقوق مردم، جدا خودداری ورزد و بالاخره باعمال ضد کرامت انسانی و ضد مساوات و هما هنگی، برخورد و دیگران رضایت ندهد .

اگر حاجی در اجرای مراسم حج این نکات را لحظه به لحظه در نظر نداشته و آن را خط مشی خویش نسازد، در شمار حاجیان واقعی در نیامده تکالیف و زحماتی را که بگمان خودش بنام حج اجرامینماید، به پیشگاه آفریدگارش ارزشمند و قابل قبول نخواهد بود.

اسلام مکتبی است جهانی و بشری، مکتبی که بر نامه هایش از در شکل همگانی مطرح میسازد و تمام بنی نوع بشر را از دورترین نقطه تا نزدیک ترین محل این زمین خاکی،

همانطوریکه نماز جماعت در حیات روز مره، خدا پرستان را باگرد آوردن ایشان در هر روز مسجد، یک ارتباط و پیوند محکم در میان مردم اطراف و نواحی هر مسجد، برقرار میسازد، و همچنانکه نماز های جمعه در هفته یکبار ، ایمانداران را در محیط وسیعتر از محیط اول الذکر که عبارت است از مسجد جامع و جانیکه مرکزیت دینی مردم چند محل و یاجند گذر را تشکیل میدهد ، بدور هم جمع می آورد و بدینوسیله روابط و همبستگی های ذات البینی آنان را پایداتر نموده احساس برادری و هموعمی را در آنها قوی و قوی تر میسازد .

هكذا حج بیت الله عبادتی است سالیانه که پیروان آئین اسلام را از گران تا گران این کره خاک باضمیری پاک و سرشار از دوستی باهم رو بر رو نموده و همه ایشان را بسدون کوچکترین امتیاز و بدون شناخت زورمند و ضعیف ، ثروتمند و فقیر و بالاخره بدون امتیاز فرمانده و فرمان، بر، در یک صف قرار میدهد و مصداق وحدت و هما هنگی جهانی فلسفه اسلام را به نحوی شایسته، تمثیل مینماید.

در اسلام پدیده عبادت آن است که در نهاد آنهاییکه واقعا ایمان دارند ، یک روحیه مساوات در قلمرو بشر، وهم در سراسر آفریدگار، ایجاد گردد و روح از همان لحظه ای که آغاز میشود، این مساوات را به معنای وسیع تر آن به نحوی خاص، تاکید میکند .

چنانچه (احرام) که نخستین رکن و نخستین علامه از اعلام حج بشمار می آید ، اعلانی است که فرد مسلمانی در پیشگاه خالقش و در برابر

ضمیر باطنش بعمل آورده و باین اعلان پا همه آنچه در مساوات بشری سدی ایجاد کند و در گرایش خاص قلبی اش در برابر خداوند، خایل گردد و بطور عام کلیه عواملی که صفا و صمیمیت را در علاقات میان ایمانداران، مکنر سازد ، با تمام قدرت مبارزه میکند .

باینسان پیروی از همین درس مساوات است که (محرم) یعنی کسیکه لباس مخصوص حج را بپوشد، از پوشیدن لباس دوخته شده و هرگونه آرایش و زینت، در ایام حج ، اجتناب نموده باینکار زمینه مساوات راحتی در قیافه ها و چهره ها نیز مساعد میسازد، زیرا در صورتیکه انسان هالیاس دوخته شده بر سر کنند و به زینت و آرایش مبادرت ورزند ، ناممکن است طرز دوخت و شیوه آرایش ، سویه و شکل واحدی را بخود گیرد و لااقل اختلاف جزئی بوجود نیاید و این تجرد و سادگی مطلق است که میتواند در همه جا و نسبت

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت عایشه صدیقہ (رض)

اتفاق افتاده است مهر عایشه صدیقہ (رض) مقدار چارصد درهم که ادنی ترین مهر است بوده با این روش پیغمبر اسلام «ص» بها تعلیم دادند که نیکو ترین زنها آنانی اند که مهر شان کم باشد .

زمانیکه پیغمبر اسلام «ص» به پیغمبری مبعوث گردیدند حضرت ابوبکر صدیق «رض» بقیه در صفحه ۵۶

ام المؤمنین عایشه «رض» دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض) «خلیفة اول اسلام» است و بهین نام شهرت داشته مادرش ام رومان دختر عام بن عویم است که در سال

دهم نبوت رسول خدا (ص) یعنی سه سال قبل از هجرت «در ماه شوال» عقد ازدواج صورت گرفته و لی انجام مراسم عروسی و نکاح در سال اول هجرت در مدینه منوره



شنبه ۱۵ جلدی ۱۳۵۲ برابر با ۱۲ ذیحجه الحرام مطابقه جنوری ۱۹۷۴

عید اضحی

عید اضحی، که مسلمانان سر تا سر جهان، با خوشی و شادمانی آنرا تجلیل میکنند، برای بزرگانداست خاطره ای عظیمیست، از حضرت ابراهیم (ع) که از آزمون بزرگی موفقانه بدر آمد.

اساساً زندگی امتحانیست از اینکه تاجه حد، کرده ها یمان برای دیگران مفید وارزشمند بوده است و تا چه حدودی مصدر خدمتی به هم نوع خود شده ایم.

انسانها در طول تاریخ در برا بر آرزوهای بزرگی قرار گرفته اند. و این حضرت ابراهیم (ع) است که در آستانه آزمون عظیمی قرار میگیرد و با بجای آوردن فرمان پروردگار، از آن آزمون پیروزماندانه بدر میاید.

حضرت ابراهیم (ع) آنجا که حق است و عدالت بر تمام احساسات شخصی اش چیره میشود و از رقیق ترین عواطف انسانی که رابطه پدری و پسری باشد، اغماض میکند و با گامهای استوار بجانب قربا نگاه میشتابد تا گردن حضرت اسمعیل (ع) را با کارد آشنا سازد.

ولی خدای بزرگ پا داش این پیروزی را به حضرت ابراهیم (ع) باز میدهد و قربانی اسمعیل (ع) نهی و نفی میگردد.

ماکه امروز پس از قرن ها به بزرگداشت عزم حضرت ابراهیم (ع) و بخشش حضرت اسمعیل (ع) از جانب خداوند (ج) عید میگیریم و شادی میکنیم باید این اندیشه را نیز از آن حادثه استنباط کنیم که بشر در هر عصر و زمانی در قبال وظایف بشری و اجتماعی خویش در میدان آزمون های عظیم و شگرفی قرار گرفته است.

اگر اینطور نیست، پس آیا رو زیست و ششم سر طان امسال دری از آزمون نگاه بزرگی را در برا بر ما نکشوده است؟

ما همین اکنون در برابر بزرگترین و تعیین کننده ترین وظایف و وجایب منی خود قرار داریم. حفظ و نگهداشت و وفاداری صمیمانه به جمهوریت و سعی و تلاش مصرانه در راه رسیدن به اهداف جمهوریت، مسایل عمده این آزمونهای بزرگ و تاریخی است.

مادر حالیکه خاطره تصمیم حضرت ابراهیم (ع) را در مورد فرزندش گرامی میدانیم عید سعید اضحی را به تمام وطنداران و مسلمان جهان تبریک و تهنیت گفته و آرزو میسیم تا تمام مردم ترقیخواه بخاطر پیشرفت اعتلا و ترقی کشور گامهای استوار برداشته و حضرت ابراهیم (ع) صفت در راه رسیدن به اهداف ملی و خدمت به مردم مصمم و کوشا باشند. زیرا «عبادت بجز خدمت خلق نیست».

حقیقت اینست که خدمت نمودن به خلق، بخصوص به کسی نیکه واقعا مستحق کمک انودستگیری، به منا به بزرگترین عبادت است. عبادتیکه پاداش آن کبیر تر از هر خدمت دیگر است.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

در جریان روزهای عید، پیامها و کارت های تبریکه از طرف عده ای از خوانندگان و علاقمندان ژوندون به دفتر مجله رسید که تسویبن ژوندون هم به توبه خود حلول عید سعید اضحی را به تمام دوستان و وطنداران تبریک و تهنیت میگوید.

اما قصه ای جالبی که چند روز قبل از فرا رسیدن عید در دفتر مجله به وقوع پیوست بر شما خوانندگان عزیز خالی از دلچسپی نخواهد بود.

قصه ازین قرار است:

دو مرد کوتاه و بلند وارد دفتر مجله میشوند. مرد کوتاه قد که لباس سیاه به تن دارد کارت تبریکه ایرا بمن میدهد و یکقدم به عقب میروند. بعد مرد بلند قامت که عشاء الله جاق و صحنه مند هم است و کلاه سفید و بلند به سر دارد باشکم پیش برآمده اش جلو میاید و کیک بزرگی را بالای میز میگذارد.

از آنهایی بر سم: این کیک چیست؟
مرد لاغر اندام و کوتاه قد پیش می آید و در حالی که لبخندی در لب عایش نقش بسته است میگوید:

این تحفه عید است که از طرف هتل انتر کانسی نتال برای شما فرستاده اند. خوب ولی این تحفه تنها مال کارکنان ژوندون است یا ۱۰۰؟
نه خیر، تنها برای شماست برای روزنامه های دیگر هم آورده ایم.

چیزی به رخصتی ما مورین نمانده است. بعضی از کارکنان ژوندون در مطبعه هستند. منتظر میمانیم تا رفتای دیگر هم جمع شوند و پس از اتمام کارها عصریه ای با هم صرف کنیم. کیک همانطور روی میز قرار دادند.
مرد جاق که معلوم است در ساختن کیک سهمی داشته، دوباره وارد میشود آرام آرام میخندد و آهسته میگوید:

شما فرمایشی ندارید؟
عشلا چگونه فرمایشی؟
وقتی دوباره برمیگردم از شما چه بگویم.
فقط تشکر کنید.
پس رسید نمیدید؟
چرا، میتوا نید کیک را پس ببرید.
منظورم این نبود. پس فقط از طرف شما تشکر خواهم کرد.
میدانم.

همکاران ژوندون از مقلعه برگشته اند و بکثرت دیگر هم که از بیرون آمده اند، دل شان نسبت از جایشان تکان بخورند. بالاخره یک نفر کیک را برید و به اصطلاح افتتاح کرد. بعد همه شروع کردند بخوردن چنانکه (عکه به تکه نرسید).

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبر در ابا اسرئیل آغاز کنند

کنفرانس اخطار داده بود که در ۴۸ ساعت آینده حمله اسرائیلی‌ها صورت خواهد گرفت، و این اخطاری بود که عامر و صدقی محمود آنرا نادیده گرفتند.

در سر تاسر جلسه، ناصر حتی يك مرتبه هم از عامر نام نبرد، زیرا وی تحمل آنرا نداشت و در عوض ناصر توجه خود را بردانستن درس های مفصلی که از قاجار جنگ بمیان آمده بود متمرکز ساخته بود.

وی میخواست نقایص او را بداند و چطور آن نقایص اصلاح شده میتوانست، و با لاخره برای يك جنگ دیگر آماده شده میتوانست. ناصر متیقن شد که عسا کر عادی مصری میتوانستند، بهتر بجنگند هرگاه با سیله صاحب منصبان بخوبی رهبری میشدند. ناصر در بازه مهمات شو روی هیچ سوال نکرد زیرا وی میدانست که عامل شکست و سایل حر بسی نبوده بلکه قو ما ندانهای مصری بوده اند.

هیگل مینو یسد: نکته دیگر قابل توجه اینست: بعد از انقلاب لیبیا در اولین تماسی که با قذافی گرفتیم تا صریح سلسله یادداشت های را بمن داد که قذافی را وادار می ساخت تا از خریداری طیای رات میگ صرف نظر کند و در عوض یا طیای رات میرا ژرا از فرانسه بخرد و یا طیای رات فانتوم را از امریکا بدست آرد.

هیگل مینو یسد: من معتقدم که این تو صیه ناصر به رئیس دولت لیبیا از پاس ویدی مورد تأخیر اتحادش روی در تعویض طیای رات مک معدوم شده مصر نشأت میگردد. قذافی با پذیرفتن مشوره ناصر به خریداری طیای رات میراژ پرداخت اگر چه یکسال تمام را دربر گرفت که ناصر تمام حقایق را در مورد شکست مصر بداند اما وی در طرف چند روز تو نداشت که يك پالیسی سیاسی را طرح کند.

و با آواز بلند اعتراض کرد. جنرال ریاض که سمت لوی درستیز مصر را به عهده داشت بصادق گفت: هرگاه خاموش نشوی از اینجا خارج خواهی کرد.

و با آواز بلند اعتراض کرد. جنرال سپس بدری گفت: این حقیقت است، پس بشنوید و بیا موزید که که چطور فریب خورده اید و به خواندن راپور خود ادامه داد اما چند صفحه را نا خوانده گذشت. ناصر متوجه شد و اصرار کرد تا صفحه های مذکور را حرف به حرف بخواند.

بعداً ناصر با همراها نش به راپور نمبر ۲۰ روز دوم جون دستگاه استخبارات نظامی مصر مراجعه کردند. در این راپور نگاه شده بود که اسرائیل فرصت را از دست داده و بجز از دفاع خود در مقابل ائتلاف کشور های عربی که اسرائیل را محاصره کرده اند، کاری را از پیش برده نمیتواند.

این راپوری بود که ناصر در ملاقات دوم جون در کنفرانس قو ما ندانی عالی رد کرده بود، و حالا دوباره بیان کرد که چطور وی در آن

ناصر چنین معلوم میشد که مریض باشد.

سوال دیگر ناصر این بود که هرگاه امر عقب کشیدن قواء داده نمی شد آیا عسا کر مصری می توانست در سینا باقی بماند. از خلال پاسخ صاحب منصبان ناصر درك کرد که خط دوم دفاعی قوای مصر در صحرای سینا میتوانست برای چندین روز محافظت گردد. وقتی از ناصر سوال شد که از اصدار هدایت عامر اطلاع داشتی تو جواب منفی داد. بعداً ناصر بصورت مر موز خاطر نشان کرد که این اشتباه ما نند اشتباه رومل است و در همین وقت بود که بدری بی برد که عامر همیشه خود را رومل مصری تصور میکرد.

راپوری که از طرف بدری در محضر ناصر و جنرالهای مصری قرائت شد اجرا آت دستگاه استخبارات نظامی را مورد انتقاد قرار داد و از عدم کفایت و آزار زایی نادرست حالت از طرف استخبارات تذکر داد اما جنرال محمد صادق رئیس استخبارات مصر با عصبانیت

اولین سوالی که جمال ناصر پرسید این بود که مریض قو ماندانی عالی چه وقت دانست که قوای هوایی مصر از بین رفت. در پاسخ شنید که قو ما ندان قوای هوایی مصر صدقی محمود حالت حقیقی امور نظامی مصر را بروز اول حمله اسرائیل بین ساعات ده و نیم و یازده دانسته بود اما وی این حقایق را از عامر پنهان نگه داشته.

صدقی محمود در حقیقت در مراحل اولی جنگ سخت خورد شده بود و بیشتر وقت خود را به غم و اندوه سپری می کرد. بالاخره عامر اثرات خورد کننده حملات اسرائیل را بعد از ظهر همان روز دریافت اما وی نیز این حقایق را از رئیس جمهور ناصر مخفی نگه داشت.

جمال ناصر و قتی در باره نقش قوماندانی دفاع هوا پرسید در جواب شنید که عامر در حالیکه توسط طیایره از خطوط دفاعی مصر در سینا دیدن میکرد امر داده بود در همان ساعات آتش نکلند و توپها بخاطریکه غیر فعال بودند به محل دیگری نقل داده شده بودند و قوای راکت دفاع هوا برای آتش آمده نشده بودند.

ناصر سپس سوال مهم دیگری را در باره وقت صدور امر عقب کشیدن قوای مصری پرسید. و وقتی که در جواب شنید که اولین هدایت به ساعت پنج و پنجاه دقیقه روز ششم جون به شرم الشیخ رسید نمی توانست پاور کند.

هنکا میگردد (بدری) اصرار کرد و دلایل ثبوت در مورد هدایت عامر مبنی بر عقب کشیدن قوای ارائه کرد



جستجوی راه‌های صلح شرق میانه در ژنیو، ماسکو و واشنگتن

و اداری سا ژند که در مرحله بعدی کنفرانس صلح ژنیو مخصوصاً که مذاکرات درین باره وارد مرحله حساس و مهمی شده است اشتراک نماید.

از جانبی هم همین اکنون موشی دایان وزیر دفاع اسرائیل به ایالات متحده امریکا میباید شد. قرار است دایان با داکتر هنری کیسنجر و زیر خارجه و جیمز سنجر وزیر دفاع آنکشور به بحث و مذاکره بپردازد.

دایان یک روز قبل از حرکت خود جانب امریکا گفت که وی سخنان

قاطع خود را در زمینه عقب کشیدن عساکر در امتداد کانال سویز

و مذاکرات ژنیو و سایر مسائل مربوط حین سفر خود در واشنگتن

ابراز میدارد. اینکه سخنان قاطع دایان چه خواهد بود معلوم خواهد شد ولی آنچه تا حال معلوم است

همانا روشی عمومی اسرائیل است که نه تنها از حلقوم دایان بر وزن

میکند بلکه سایر رهبران اسرائیلی هم آنها ابراز نموده اند طی چند روز

اخیر و مخصوصاً صدر جرمان انتخابات اسرائیل و قتی از صلح و مذاکرات ژنیو سخن بمیان می آمد نظریات

خود را همیشه تحت قید و شرط اظهار می نمودند چنانچه حفظ بعضی از ساعات اشغالی بعضی از بنا در

و محلات سوق الجیشی ساحل این قید و شرط آنها بوده است. به همین ترتیب حالا هم شاید دایان

سخنان قاطع خود را به نحوی ارائه کند که باز هم بیعوض گدام راه و

طریقه خو شبینی ایجاد بد بینسی بیشتر را موجب شود.

تعداد عساکر و تانک آنها کا سته شود بهر حال اگر کمیته مربوط توفیق یابد که به فیصله ای مبنی بر عقب کشیدن عساکر نایل آید و منفعت فوری و مهم همین اکنون به مصر بار خواهد آورد یکی اینکه قوای نمبر ۳ آنکشور کاملاً آزاد میشود و دوم مصر مجال آنها پیدا میکند که کار تعمیق و توسعه کانال سوئز را بخاطر آسوده آغاز کند.

توأم با فعالیت و کار کمیته نظامی در ژنیو اسمعیل فهمی وزیر



خارج مصر اعلان نمود که برای مسافرتی به ماسکو می رود. قرار نوشته روزنامه الاهرام هدف عمده

سفر فهمی به ماسکو این است که نخست از همه آخرین نظرات سادات

را درباره وضع شرق میانه به شمول

نقض اور بند و تصادفات اخیر در امتداد کانال سوئز به اطلاع مقامات

شوروی برساند و همچنان عقائد موجود است که فهمی درین مسافرت

خود باز هم راجع به سهم گیری فعال اتحاد شوروی راجع به حل

مسأله شرق میانه با مقامات مربوط آنکشور مذاکراتی انجام میدهد. همچنان گفته میشود که فهمی درین

مسافرت خود شاید از مقامات شوروی تقاضا کند تا سوئز را

جدی انجام داده و به تعقیب آن طرفین مذاکره و رئیس کمیته که جنرال سیلاس و میباید شد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشرفت مذاکرات شانرا به مقامات مربوط مصر و اسرائیل ارائه نموده و با اخذ هدایات جدید مجدداً کار خود را

دنبال کند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجدداً وارد ژنیو شده و روز چهارشنبه ۱۲ جدی سوئز مینجلسه

خود را دایر نمودند. گرچه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر

پیشرفت مذاکرات به سمع میرسید اما در ختم جلسه سوئز می این زمزمه ها به شکل جدی تر و خوشبینانه تری اعلام شد ولی با وجود آنهم بصورت قطعی تصریح نشد که تا چه

حد و روی کدام موضوع مشخص به نتیجه امید وار کننده تری رسیده اند اما تا جای که معلوم است در

مذاکرات فعلی روی عقب کشیدن عساکر مصر و اسرائیل در جبهه کانال سوئز بحث می شود بسیاری

گفته شد که عقب کشی عساکر طرفین به شکل انجام میشود که در

داخل یک فاصله تیر رس مرمی های توپ از هم دور باشند خبری هم

میرساند به عقیده اسرائیل عساکر مصری در شرق کانال سوئز موجود است خود را حفظ کنند اما از

با وجود آنکه در مورد پیشرفت مذاکرات کمیته نظامی مصر و اسرائیل تحت ریاست جنرال سیلاس و میباید شد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشرفت مذاکرات شانرا به مقامات مربوط مصر و اسرائیل ارائه نموده و با اخذ هدایات جدید مجدداً کار خود را

دنبال کند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجدداً وارد ژنیو شده و روز چهارشنبه ۱۲ جدی سوئز مینجلسه خود را دایر نمودند. گرچه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر

با وجود آنکه در مورد پیشرفت مذاکرات کمیته نظامی مصر و اسرائیل تحت ریاست جنرال سیلاس و میباید شد عازم مصر و اسرائیل شدند تا راپور پیشرفت مذاکرات شانرا به مقامات مربوط مصر و اسرائیل ارائه نموده و با اخذ هدایات جدید مجدداً کار خود را

دنبال کند چنانچه بعد از مذاکرات آنها مجدداً وارد ژنیو شده و روز چهارشنبه ۱۲ جدی سوئز مینجلسه خود را دایر نمودند. گرچه در ختم دو جلسه اولی زمزمه هایی مبنی بر

پیشرفت مذاکرات به سمع میرسید اما در ختم جلسه سوئز می این زمزمه ها به شکل جدی تر و خوشبینانه تری اعلام شد ولی با وجود آنهم بصورت قطعی تصریح نشد که تا چه

حد و روی کدام موضوع مشخص به نتیجه امید وار کننده تری رسیده اند اما تا جای که معلوم است در مذاکرات فعلی روی عقب کشیدن عساکر مصر و اسرائیل در جبهه کانال سوئز بحث می شود بسیاری گفته شد که عقب کشی عساکر طرفین به شکل انجام میشود که در داخل یک فاصله تیر رس مرمی های توپ از هم دور باشند خبری هم

میرساند به عقیده اسرائیل عساکر مصری در شرق کانال سوئز موجود است خود را حفظ کنند اما از

با وجود خبر تصادفات در زمینه و با آنکه ازین تصادفات احساس خطر شد ید تری در جبهات مربوط ایجاد میگردد فعالیت های درین مورد جریان دارد و گویا این امیدواری را باز می آورد که شاید این تگ دو ها بجای برسد و حد اقل درین مرحله آغاز یک صلح عادلانه را درین گوشه جهان پس

ریزی کند.

نخستین فعالیتسی که درین مورد میتوان ازان نام برد عبارت است از جریان مذاکرات کمیته نظامی مصر

و اسرائیل که همین اکنون در ژنیو مصروف کار است. این کمیته بتاریخ

اول جدی از طرف کنفرانس صلح شرق میانه در ژنیو تشکیل شده

بود و جلسات نخستین و دومین خود را با ترتیب بروز های

چهارشنبه ۵ جدی و روز جمعه ۷

تنها پنجه‌های دست است که موضوعات مختلف را در صفحات کاغذ نقش میکند



گوردون شو لتی یکی از منکر تر هایست که وظیفه حساس خود را در یک موسسه نشراتی و طباعتی پیش می برد. کار او از ساعت هشت و سی دقیقه قبل از ظهر شروع می شود و این وقتیست که او خانه را بمقصد اداره توسط ترام ترک می گوید او هشت ساعت متواتر کار میکند.

شوهرش رنده قضایای علم تغییر قانون را دنبال میکند و کرایه خانه و دیگر مصارف را شخصانادیه می نماید. بسیاری از سکر تر ها به مجردیکه عروس می میکنند وظیفه و کار خود را ترک میگویند، زیرا آنها این اقدام را بحیث دومین حق انتخاب و اختیار خود می شناسند، اما دیگران بکار خود ادامه میدهند، زیرا آنها به پول ضرورت دارند، یا اینکه می خواهند توسط ادامه کار و اخذ معاش بصورت استمراری سویه زندگی خود را بهتر و مطلوب تر نمایند. و یا اینکه آن ها خوش دارند تا در رفتار و کردارشان با مشتریان و مراجعین کدام سکنه وارد نگردد و باین صورت آن ها خوشتر آرند تا خوشی و فرحتی را که در ضمن کار روزانه کارگران میدهند سبب ادامه کار و رفع خستگی ایشان شده بتواند سکر ترها این و جیبه انسانی را توسط تلفون، مکاتبه و یا شخصا انجام میدهند.

گوردون شو لتی و شوهرش در یک اپارتمان قدیمی واقع شهر فرانکفورت زندگی میکنند، ترمیم و رنگ آمیزی مبلمان و فرنجیر بعهده خودشان می باشد و درین کار مهارت خوبی دارند. الماری کتاب ها را که شوهرش ساخته است طور یست که به سهولت میتواند بایک الماری ای که در بازار بفروشد میرسد رقابت و همچشمی نماید.

زن و شوهر هر دو اشتیاق عجیبی در قرائت و خواندن کتاب های علمی

خوانده شده است. زیرا او مجبور است تا مناسبات کار فرمای خود را با مشتریان، نمایندگان، بازدید کنندگان تجارتهی و آمرین کارگران و در بعضی اوقات شخصا برقرار سازد هر یک از سکر تر ها با یک مفهوم کلمات (فوری) - (انصراف) (تعویق) و (لطفا فعلا معطل باشد) رابتمام معنی و مفهوم درک کرده باشد. در هنگام کار باید تمام سکر تر ها قدرت و توانایی تایب کردن را داشته باشند و برای در با فست حقوق و معاجب ماهانه ۱۲۰۰ مارک مجبور اند که کلید تایب های الکتریکی خود را در هر روز چهل هزار بار بچرخانند.

تعداد دختران و زنان تایبست در جمهوری فیدرالی آلمان در حدود سه میلیون نفر تخمین گردیده است که از آن جمله تقریباً سه صد هزار نفر آن بحیث سکر تر اجرای وظیفه مینمایند، و این وظیفه است که تعریف و توصیف آن چندان کار ساده و آسان نیست. این سکر تر ها قبل از اشغال وظیفه معسولان کورس های مخفف نویسی و فونو تایبست را می گیرند و هم در آنجا طرق و چگونگی اداره و امر یست دفاتر خود را می آموزند. لیاقت و توانایی یک سکر تر توحید بخشیدن مهارت های مسلکی اش با انکشافات و تغییرات اجتماعی



گوردون شو لتی بعد از انجام وظیفه با رفیق دخترانه خود در شهر فرانکفورت دیده میشود.

گوردون شو لتی سکر تر یکی از مراکز نشراتی که اظهارات رئیس موسسه خود را با منتهای دقت یاد داشت میکند.

و کتاب های ذوقی و هنری از خود نشان میدهند. گوردون شو لتی وظیفه تهیه و تدارک نوت های فاکولته شوهرش را نیز بعهده دارد. او این وظیفه را با منتهای دقت و سلیقه انجام میدهد و هیچ گاهی هم اظهار خستگی و کسالت نمیکند.

روز های عید و بازار



منظره از سرک مندوی در روزهای عید

ای خومال است گاهی یافت میشه () بود در حالیکه فی کیلو گاهی نمیشه .
روغن برای تاجر () تمام می شود .
- خوب این روز ها ...

روغن را از قرافی کیلو ۶۴-افغانی میفروشیم .
- برادر درین روز ها فضل

خدا (ج) روغن در بازار زیاد است - بلی چند روز است روغن زیاد وارد میشود .
- علت چیست ؟
- در سابق تاجر روغن نقصی می کرد و حالی که فایده میکند روغن می آورد .
- چرا نقص میکرد ؟
- در سابق شاروالی نرخ ها را کمتر از قیمت تمام شد گذاشته بود مثلا قیمت روغن یک ماه قبل

طبق راپوریکه اخیرا دفتر احصائیه مرکزی صادرات تهیه نموده بابلند رفتن قیمت آرد گندم آبی در مرکز و بعضی از ولایات کشور قیمت روغن - برنج و گوشت نیز صعود نموده است .
- خوب حالا بگو که در دکان خودت چند نوع روغن موجود است .
- بیادر ...
در همین وقت طفلی در حالیکه کاسه ای در دست داشت نزدیک دکان شده و گفت .
- روغن مایع داری .
- نی بچیم روغن اوکی را خلاص کردیم .
- این چه گپ است ده یک مندوی کلان روغن پیدا نمیشه .
دکاندار در حالیکه به فروش مصروف بود سخن خود را چنین ادامه داد .
حالا در تمام دکانها همین چند نوع روغن خارجی که قیمت هر

سرك مندوی پا رسته های از دوکانهای پر بار و امتعه متنوعش همیشه از جاده های مزدحم شهر مابوده است ولی گاهی بیرو بار و از دحام مردم درین سرکها دوچند آن میشود .

این روز ها غیر از روز های معمولیست . روز های عید است و مردم برای خرید هر گونه متاع مورد نیازشان درجاده ها - سرای ها و دوکانهای مندوی سر از یرمی شوند . مغازه ها و سرای های اموال لوکس - دوکانهای شیرینی فروشی و مواد ارتزاقی و خوراکی در همین سرکها نیکه برای عبور و مرور عراه جات گوناگون و ترصد و تردد تک فروشندگان دوره گرد تنگ است - موقعیت دارد .

نزدیک دوکان روغن فروشی می ایستم و به روغن های متنوعیکه در بیول ها و قطعی های خورد و بزرگ روی هم چیده شده نظر می اندازم دوکاندار بی خیال مشغول کارش است .

از فروشنده میپرسم ببخشید این روز ها که عید هم رسیده روغن را به چه قیمتی میفروشید . دوکاندار پابی اعتنائی پاسخ میدهد . بیادر اول ایره بگو که خریدار هستی یا ساتته تیر می کنی .

من میخوام راپوری تهیه کنم شما اگر راجع به قیمتها چیزی بگوئید دوکاندار تکا ن می خورد حالتش عوضی می شود و پاسردی می گوید چیزیکه همیشه فروختیم .
- مثلا چند ؟
- والله چه بگویم . نرخ ندارد

بعضی از فروشندگان بساط شانرا روی سرك هموار کرده و بسیاری دیگر با کراچی ها جاده های کوتاه مندوی را روز چندین مرتبه زیر پا می گذارند .

این ناحیه گذشته ازینکه مشتریان زیاد دارد منطقه ای پر سروصدای هم است آواز فروشندگان دوره گرد و صدای بلندریکارد رستوران های این منطقه فضای جاده را پر کرده است .
- برین که ارزان شد . لیلامش



درسرای مندوی تعدادی زیادی از مردم برای خریداری خرج روز های عید دیده میشوند

تیزی فروشندگان

راپور از : طنین



اینهم یکی از دوکانهای شیرینی فروشی است که اقسام مختلف شیرینی در آن دیده میشود

از ادوکانداری در مورد گرو و به مارکیت برنج رفتیم بر علاوه نوعیت آن پرسیدم در جواب گفت که پشاوروی است .
 - می پرسیم : گر وطنی کدام است گفت : چون گر وطنی اندگی ترش است لذا کمتر فروش دارد از ینرو کمتر پیدا میشود .
 سرای گر فروشی را ترک داده

کدام آن معین شده موجود است .
 - خوب از روغن مایع کمی بگو .
 - روغن اوکی همین روغن امریکائی را می گویند که در بیلرها موجود است و از طرف ریاست ارزاق فی کیلو (۳۹۰) برای ما داده میشود و ما آنرا فی کیلو (۴۰) بفروش میرسانیم طغلك که قبلا روغن مایع میخواست همین روغن امریکائی است .

- روغن وطنی هم پیدا میشود ؟
 - بلی روغن وطنی هم درین جا پیدا میشود ولی مقدارش کم است زیرا اگر روغن زرد را می خواهی دریک منطقه دیگر که از مندوی فاصله زیاد دارد بفروش میرسد و روغن نباتی از طرف ارزاق در بدل کوپون توزیع می گردد .
 سراغ دکانداران دیگر رفتیم ولی چون مطلب نرخ و مواد تقریباً یکی بود از ینرو از گفتار آنها درینجا صرف نظر میکنم .



دوکانهای شیرینی فروشی در روز های عیدبازار گرمی دارد

باز شناخت هنر بومی های امریکا



ماسکی که در این تصویر بمشاهده می‌رسد منسوب به قبیله (سیرو موند) است. این ماسک روی چوب حکاکی شده و در مواقع تشریفاتی ازان استفاده می‌شود. روی ماسک پوست کشیده شده و رنگ درخشانی دارد. این ماسک سمبول و نشانه عظمت رئیس قبیله ویا اعیانی بود که آنرا در مواقع مذاکره با رؤسای قبایل دیگر ویا در مراسم مذهبی بسر می‌گذاشتند. شاخهایی که بر فرق ماسک گذاشته شده بعلت اعتقاد دینست که مردم قبیله سیرو موند به (دوالیسم) سوشتی موجودات دارند.

گاهشور شید در قبایل مختلف نظر به (توت) هاو (تایو) های گو ناگو لی آن ها، با اشیاء دیگری میا میخت و هنرمندان بالهام از آن آثار ارزشمند هنری شانرا آفریدند.

در حفاری های روی صخره هاو حکاکی های روی چوب که معمولا «توت» هایشان را نقش می بستند، آثار شکو هندی از بومیان بجا مانده است.

گروه های متهاجم، در سده شانزد هم، بنام اکتشاف سر زمین های غر یسب، نخست بجان امریکا ی جزوی افتادند و بعد انگلیسیا و فرانسوی ها بطور تقریبا انحصاری راه به سوی نیم قاره شمالی امریکا باز کردند و به نابودی بومی های تصرف سر زمین هایشان پرداختند. تمدن های پر شکوه (مایا) (ازتک) واینکا در نواحی آیکه امروز شا مل قسمت های از مکزیک، امریکای مرکزی و پیرو میا شدند در خشمش خاصی داشتند. این تمدن ها زاده قرن ها قرن ها ز ند کسی انسان در آن نواحی بود. تمدن «مایا» مخصوصا قابل توجه بود فرآورده های فرهنگی و علمی آن ها همین امروز در موزیم های امریکا در خشمش خیره کننده ای دارند. سبالنمایی زا که در حوالی «۱۱۳ ق.م» تنظیم کرده بودند از بهترین ود قیق تقو یم های آن عصر بشمار میرفت. نقش های خورشید، خورشید ی که صورت انسانرا داشت و مورد پر ستش بود باشکوه وجلال، در هر گوشه و کنار حتی در خانه های هر یک از افراد بچشم میخورد.

مجموع اروپایی ها به قاره امریکا که ازدهه اخیر سده پانزدهم آغاز و تا اوا خر سده نوزدهم ادامه یافت، نه تنها نسل های بومی را محو و نابود ساخت بلکه تمدن و فرهنگ آنها را فر هتکی که در طول قرن هازندگی تجربه و کار نضج گرفته و تکامل یافته بود. نیز بدست پادسیرو هالندی ها، پرتگالی ها، اسپانیا نوی هاو (انگلیسیا زبیرا تاثیر مستقیم سیستم اقتصادی (مارژینا لیسم) که ز ند گمی، تمدن و خوشبختی انسان را در زنجیر طلا و نقره بسته بود. به سوی غرب دریا رانور دیدند آن ها طاهرا عقیده داشتند که کردیت زمین را بر اساس نظریات و عقاید هندسی باستان ثابت خوا هند کرد. و یا اینکه به (ستون های هر کول) خوا هند رسید ولی برعکس هنگامیکه قاره امریکا کشف شد و انبار های طلا و ثروت های بیکر انه دیگر چشم آردو پایی ها را خیره ساخت. دیگری مسئله ایالات کروییت زمین و رسیدن به ستونهای هر کول فرا موش شان شدو در عرض، جو هر بیر خمی سمبیتی را که در وجود انسان (طلا جوی) آن عصر نهفته بود باالپات رساندند.

این تصویر معرف (کچینا) ست (کچینا) عروسک قبیله (هو پی ست) که در سوا حل جنوب غرب امریکای شمالی میز بستند.

این عروسک محبوبترین موجود ما فوق طبیعی در نزد افراد قبیله بود افراد ایسن

قبیله با تصورات عجیب و غریب و غیرعادی شان در مورد وقوع حوادث طبیعی معتقد

بودند که (کچینا) تنها موجودیست که در صورت احترام گذاردن بان ایرو باران به همراه میاورد.

شکفتی انگیز است که عدم ای از پیر

زنان مادر شهر هاود هات نیز در مواقعی

که آسمان ابر یست ولی باران نمیبارد ویا گاهی که باران شدید میبارد عر و سکی

بدینسان یسازند و آنرا در فضای آ زادمی سوزانند و عقیده دارند که با سو زاندن عروسک در صور تیکه آسمان ابری باشد

ولی نیارد خواهد بارید ویا گاهی که باران بشدت میبارد از بارش خوا هد ماند.

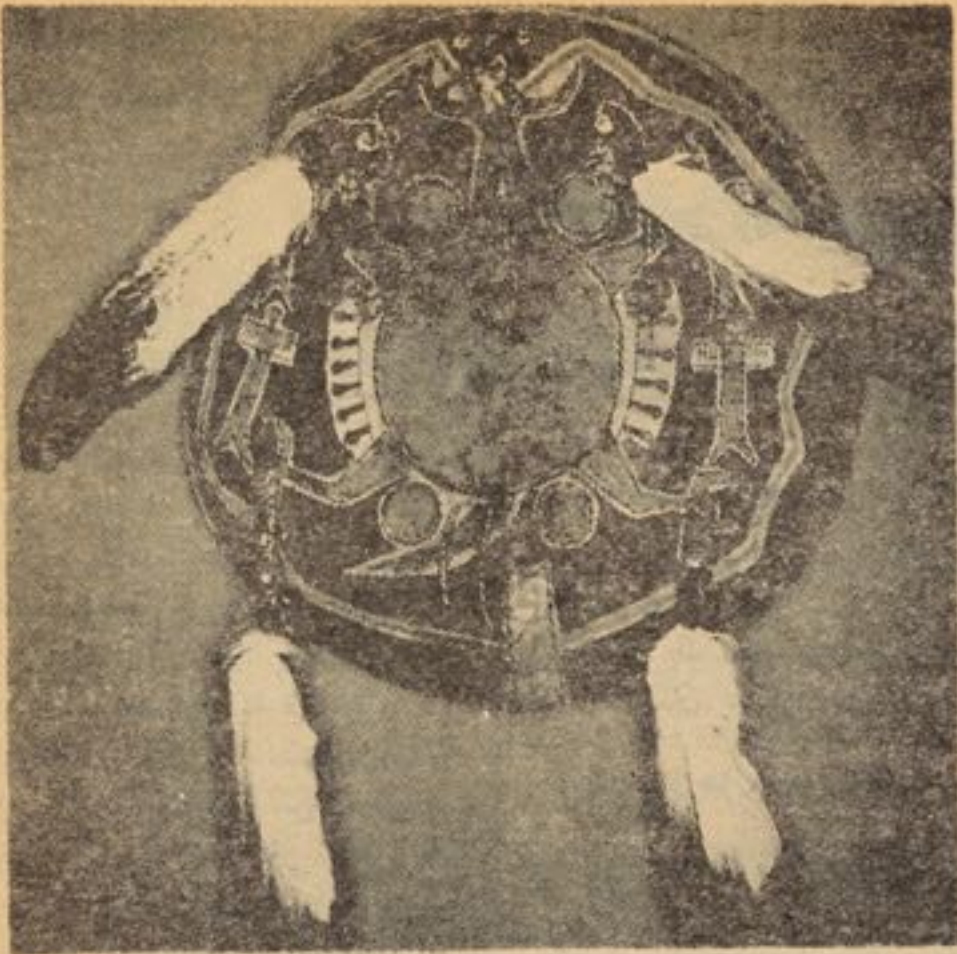
«کچینا» این موجود عجیب دست و پایی

مانند انسان دارد اما بالای دستهایش دو بال بزرگ قرار دارد و سرش مثل سر پرنده گان

است. بر فرق آن چند شاهپر گذاشته شده است.

هنر مندان بومی با اعتقادیکه باین موجود داشتند سعی میگردند تا احترام شانرا از طریق بکار بردن بهترین رنگها، بزرگترین شاهپر ها و بالاخره صمیمیت و صداقت در ساختن آن بجا آرند.





روپنم فته تمدن های (اژنگ) (مایا)
و اینکا مراکز علمی و فرهنگی قاره امریکای
را تشکیل میدادند و از این مراکز ریشه
های علمی و هنری بسر اسر قاره راه می
گشود. پیشرفت های عمده این تمدن ها
در صنایع مختلفه . حریر و افراز حریر
در علم حیات و نجوم و جراحی . سکا کی
زرگری . و رنگ آمیزی بود .

و درین میان شهرها یکه مراکز اصلی
میدانم و فرهنگ شناخته میشدند عبارت
بودند از (تئوجیتلان) (اوکسما لایوا)
(وراما یایان)
اما باید پرسید این تمدن ها چه شدند
چه چیز از آنها بجا ماند و حفظ شد ؟
واقعت اینست که پای ارو پائیان
چون پای (آتیل) وقتی بان سیر زمین ها
رسید همه راسو خند تمدن های پیشکوه
ویرجلال . پایمال غرور و خشو نستی
سفاکی (کوارتس) ها و (پیز ارو) ها گردید.
و متعجبیم ازین تمدن ها چیزی باقی نماند
نگذاشتند.

و احیانا اگر هم آثار این تمدن ها
زیر خاک و خون آفرینندگان شان از چشم
هاوششم های سو زنده امان یافت. هنگامیکه



کسی که در این تصویر دیده میشود منسوب
یکی از قبایل بومی (اتاوا) است . این کسه
در نهایت ظرافت از پوست گوزن ساخته شده
و با شایر گلدوزی شده است .
حوا نات که دم عایشان بهم پیوسته
دو پلنگ در باری و خط زیگزالا علامت آنست.



کجای قاره موجب افتخار و میاهات است
اکنون زیبایی شناختی با تحقیق درین
آثار به غنی ترین و دلچسپ ترین زمینه
مطالعه دست یافته اند.

هنر و میاهات آن با درخشش
چشمگیر آن و باشکوه و عظمت باستان آن
نمایانگر کلتور کهن و عظیمی است که باشکال
گوناگون در بخش های مختلف قاره
امریکا . شگفته بود. این هنر در مسیر
تکاملی خود راه های گوناگون را پیموده
و شیوه های متنوعی را بوجود آورده
است.

یکی از خصلت های عام هنر بومی میاه
قاره امریکا دستکاری و صیقل نمودن
هنری اشیا بود نیاز روز مره بود .
خصلت دیگر هنر بومی ها را میتوان در
عقاید میتافیزیکی آنان جست با این معنی
که در اکثر آثار هنری شان سایه ای از
موجودات میتافیزیکی مشاهده میشود .
میرسد .

عمده ترین خصیصه ی هنر بومی ها را
میتوان رابطه همیشگی و مستقیم و تأثیر
تأثیر متقابل هنر و زندگی دانست.

درباره کشف شدت تا دور زمانی مسورد
توجه قرار نگر فتنه و هیچ گاه می در
جهت شناسایی و معرفی آن آثار بر داشته
نشده .

تنها در سه روز هم و بیستم بود
که این آثار اندک اندک جمع آوری شدند
و آنکه راه سوی موزیم ها باز گردید
غنا موزیم ها افزو دند و موجب افتخار
و مباهات شناخته شدند .
از اوایل سده بیستم علاقه به تحقیق
و تتبع پیرامون بقایای آثار بومی میاه .
فزونی گرفت و بخصوص مورخین درین
رأی منی بیشتر مینول کردند بعد از آن
هنرمندان و زیبایی شناسان درین
علاقه مندی سهیم شده و گام های مشرفی درین
را گد اشتند .

توجه و علاقه مندی به باز شناختی هنر
بومیهای امریکا این نتیجه را بیار آورد که
هنر و میاه بخش بزرگ و غنی فرهنگ
و میراث ارز شمند قاره امریکا را تشکیل
میدهد .

توجه و علاقه مندی به باز شناختی هنر
بومیهای امریکا این نتیجه را بیار آورد که
هنر و میاه بخش بزرگ و غنی فرهنگ
و میراث ارز شمند قاره امریکا را تشکیل
میدهد .



درباره کشف شدت تا دور زمانی مسورد
توجه قرار نگر فتنه و هیچ گاه می در
جهت شناسایی و معرفی آن آثار بر داشته
نشده .

تنها در سه روز هم و بیستم بود
که این آثار اندک اندک جمع آوری شدند
و آنکه راه سوی موزیم ها باز گردید
غنا موزیم ها افزو دند و موجب افتخار
و مباهات شناخته شدند .
از اوایل سده بیستم علاقه به تحقیق
و تتبع پیرامون بقایای آثار بومی میاه .
فزونی گرفت و بخصوص مورخین درین
رأی منی بیشتر مینول کردند بعد از آن
هنرمندان و زیبایی شناسان درین
علاقه مندی سهیم شده و گام های مشرفی درین
را گد اشتند .

توجه و علاقه مندی به باز شناختی هنر
بومیهای امریکا این نتیجه را بیار آورد که
هنر و میاه بخش بزرگ و غنی فرهنگ
و میراث ارز شمند قاره امریکا را تشکیل
میدهد .

توجه و علاقه مندی به باز شناختی هنر
بومیهای امریکا این نتیجه را بیار آورد که
هنر و میاه بخش بزرگ و غنی فرهنگ
و میراث ارز شمند قاره امریکا را تشکیل
میدهد .



یکی از (توتم) های که بعضی از قبایل
الاسکا بومیهای معاصر بدان اعتقاد دارند . عبارت
است از گرگی که بحالت نشسته قرار گرفته
و برپیشانی آن و همچنان زیر پاهای آن گله
نای انسان بچشم میخورد . گله های انسان
زدو طرف توسط چوچه گرگها احاطه شده اند.



اکثر قبایل بومی قاره امریکا و از آن جمله
لراد قبیله (کواکیوتی) هنگام رقص های
لهبی و رسمی بصورت شان ماسک میگذاشتند
موزیم شماره جار ماسکی را نشان میدهد که
ز کلمبیای بر تانوی بدست آمده و به قبیله
واکیوتی منسوب است این ماسک که بنام
سوزاغ یاد میگردند ۱۰۶ سانتی متر طول
دارد . فک پائینی آن می چنبد و از بال آن
صدای زبری تولید میگردد . این ماسک و رقص
مخصوص آن بی شباهت به «بالماسکه» های
نیست که در اروپا رواج داشت .



جـلـغـوز هـمـیـو دـرـوز

چشم‌ها باکنجکاو به پرده‌دوخته شده و باهیجان، ازورای تاریکی سالون سینما صحنه‌ی ازقلم را تماشا میکنند. حوادث فلم لحظه به لحظه، تماشاچیان را بدنبال خود میکشد... همه فقط به فلم خیره شده و خاموش برچوکی‌ها نشسته‌اند... کمی آنطرفتر چند نفر در یک صف نشسته‌اند، نه چند نفر، بلکه یک قامیل آن‌ها بی‌توجه، به اطراف شان فقط فلم را تماشا میکنند، اما گاه‌گاه دست‌های شان بی‌اراده حرکت میکنند، از داخل پاکت‌های سفیدی که نزد خود دارند، جلفوزه‌ی بر میدارد، با صدایی آن را میشکند و بعد صدای ترق‌ترق شکستا ندن دانه‌های دیگر بر میخیزد...

فلم به نیمه می‌رسد، قبل از اینکه باروشن شدن چراغ‌های سالون سینما، تفریح اعلام شود، نوشته‌ی بروی پرده می‌افتد: از انداختن پوست جلفوزه در سالون سینما، خود داری کنید...

اما لحظه‌ی بعد، با روشن شدن چراغ‌ها دیده می‌شود همه اطراف را پوست جلفوزه انباشته است. وقتی میخواهم از سینما بیرون

* درخت جلفوزه در کتب علمی لاتین بنام «پاینس-جیرر دیا نا» یاد شده و بیشتر در ولایت پکتیا می‌روید...

* طبق یک احصایه تقریبی بیش از ۱۱۹۳ دکاندار و فروشنده در روزهای زمستان به فروش این میوه خشک می‌پردازند...

* این روزها، در سالون سینما در جیب دوستان شما و شاید هم خودتان، در منزل و در همه جا، جلفوزه دیده می‌شود...

شوم، بایکی از آشنا یان برمیخورم، او هنر مندی است، که گهگاه او را بروی ستیژتیا تر دیده و یا صدایش را از ورای امواج را دیو افغانستان شنیده‌اید... داسم را دراز میکنم تا با او احوال پرسیم، کمی وار خطا میشود، بعد دستش را پیش می‌آورد و من می‌بینم که مشتش پر از جلفوزه است... درین فرصت کس دیگری هم بما نز دایک می‌شود، می‌بینم که او هم از جلفوزه خوران عقب نما نده، دستش را به جیب کرده و مشتت جلفوزه بیرون آورده برایم تعارف میکند...

درین روزها با زارغرو شنندگان جلفوزه گرم است و علاقمندان آن

فراوان. یک منبع ریاست جنگلات وزارت زراعت و آبیاری در پاسخ سوالی راجع به درخت جلفوزه میگوید: - درخت جلفوزه در کشور ما، از سالها به اینطرف و جود داشته است، نام لاتین این درخت در کتب علمی «پاینس جیرر دیا نا» می‌باشد که درخت‌های پر شاخ و نسبتاً کوتاه است. شباهت درخت جلفوزه به درختان پسته بیشتر است. این درخت‌ها، در ساحه جنوب کشور بیشتر می‌روید و رشد و نمو میکند، از همین سبب ولایت پکتیا از نگاه حاصلات جلفوزه، نسبت به سایر نقاط کشور، غنی تر است.

همین منبع می‌افزاید:

- علاوه بر ولایت پکتیا، درختان جلفوزه در تکاب، ننگرهار و نجراب نیز وجود دارد، ولی حاصلات آن‌ها نسبت به پکتیا، خیلی کمتر است.

جلفوزه در درخت بصورت خوشه‌ها بوجود آمده و مانند پسته، توسط دست چیده میشود، فصل چیدن آن از اواخر میز آن تا اواسط عقرب می‌باشد. بعد دانه‌های این میوه را، چند روز در آفتاب می‌گذارند تا کمی خشک شود، سپس آن را تکان داده و بعد از پاک کردن به بازارها عرضه میکنند.

در شهر کابل مصرف آن نسبت به ولایات دیگر کشور خاصا ولایات هرات، فاریاب، مزار شریف و بادغیس کمتر است.

درین روزها با سرد شدن هوا،

همه روزه به مصرف جلفوزه نیز افزایش به عمل می‌آید. در محافل شب نشینی‌های فامیلی، درجیب اطفال و جوانان و در همه جا، مقداری ازین میوه خشک، دیده می‌شود.

یکی از طووفان که جلفوزه می‌فروخت در برابر سوالی، گفت:

- روزانه از نیم سیر تا دو سیر جلفوزه را بفروش می‌رسانم، البته مقدار فروش بعضی روزها بیشتر و بعضی روزها کمتر است.

همین طووف اظهار نظر میکرد، که مردم در ایام تعطیل و روزهای که هوا، کمی ابرآلود یا بارانی باشد بیشتر به خریدن این میوه می‌پردازند.

بیر مردی که در حدود هشتادسال

یا کمتر از آن عمر داشت، گفت:

- در قدیم رواج بود، که شب‌های زمستان اعضای فامیل به گرد صندلی‌ها جمع شده و بالای صندلی تلخان و مغز چار مغز و کشمش را به مقدار زیادی ریخته می‌خورند. اما رفته رفته قیمت مغز چار مغز و کشمش بلند رفت، طوریکه امروز کمتر فامیلی می‌تواند از آن استفاده کند.



سرگرمی دختران جوان درین روزها جلفوزه خوردن است.

های زمستان...

میگوید:

- در نواحی دوزاده گانه شهر کابل ۳۴۹ دکان میوه خشک فروشی و ۸۴۴ بنیه گر و جود دارد، که در دکان اکثر آن ها، درین روز ها جلفوزه نیز به فروش میرسد. البته در پهلوای این دکان ها ران طوا فان سیار نیز و جود دارند که بفروش این میوه می پرند و زنده و متاسفانه احصائیه آن ها، موجود نیست.



و اینطور آن را بریان می کنند ...

در سالهای اخیر جلفوزه و کشمش یک منبع مدیریت تهیه و اصناف رونق و گرمی شب نشینی های بناروالی کابل در باره تعداد دوستان و فامیل ها، بشمار میرود. فروشندگان جلفوزه در شهر کابل

دیگری بی بردم و آن هم تقلب در فروش جلفوزه بود. شخصی میگفت:

- اگر از دندی زدن در ترا زوی بعضی فرو شدند گان بگذریم به تقلب در خود جلفوزه می رسیم. بطور مثال در بین جلفوزه ریگ های سیاه، پوست درختان و بعضی نباتات که رنگ تیره و نصواری داشته باشند، مخلوط می کنند، به این ترتیب و قتیکه خریدار، مقداری از آن را می خرد، درحقیقت قسمتی از آن جلفوزه و قسمتی هم مواد دیگری است.

این میوه در شهر ما، به اشکال مختلفی عرضه میگردد، بصورت تنها، مخلوط با کشمش و گاهی هم با مغز خسته و چار مغز. نظر به گفتگوی که با چند تن علاقمندان ویا بهتر بگویم خریداران این میوه کردم به موضوع جالب

خوب اگر شما هم، از معتا دین جلفوزه خوردن در روز های زمستان بودید، وقت خریدن آن دقت کنید، تا فرو نشده ها، پوست درخت را بجای جلفوزه به شما نفرو شدند(!)



درخت جلفوزه در کتب لاتین بنام «جیدر دیانا» یاد شده و بیشتر در ولایت پکتیا میروید

لوگر مرکز پروازهای بین‌المللی

از گل احمد زهاب نوری

● لوگر در انتظار طیارات جمبوجت و ما فوق

سرعت صوت

● قلمرو فضایی کشور ما، کوتاهترین راه برای
طیارات تجارتي و مسافر پری است



یکی از طیارات بوئینگ آریانا در فضای کابل

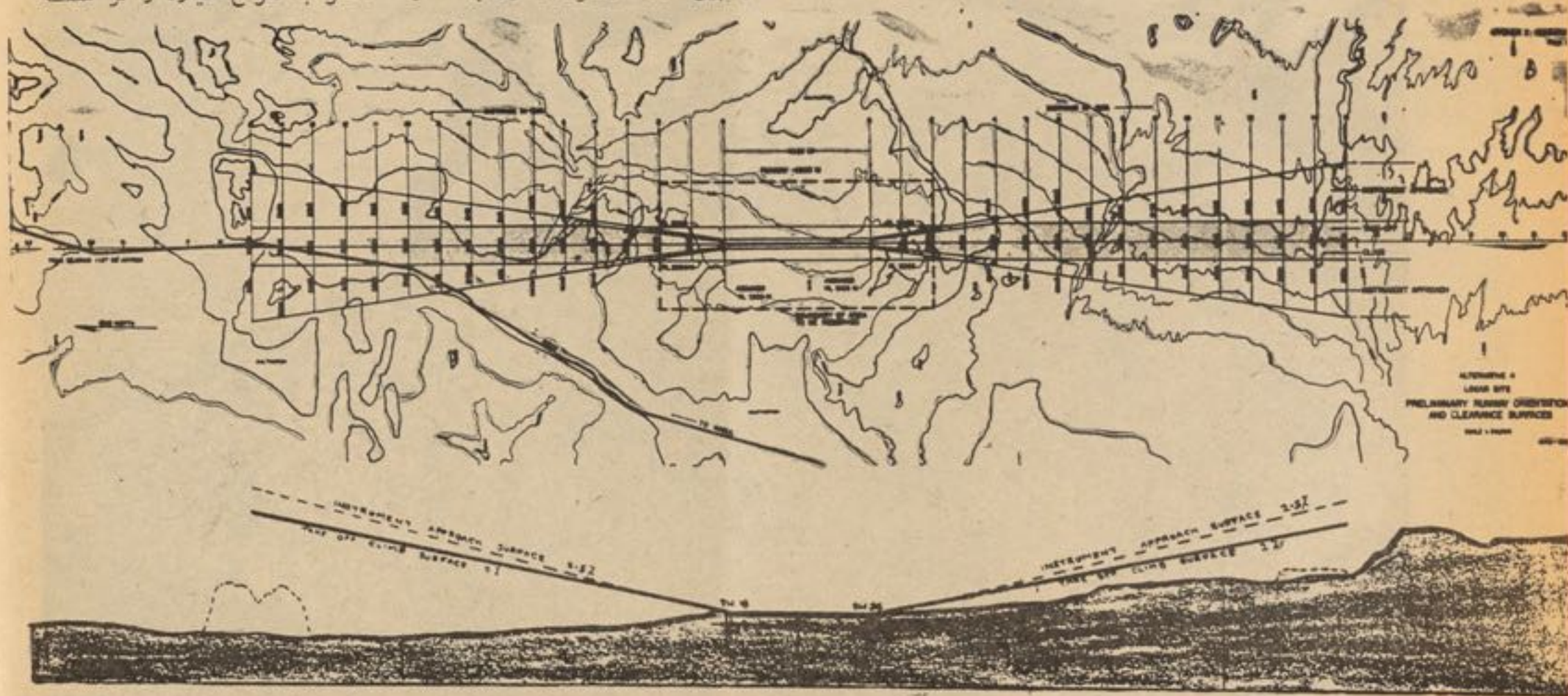
در گذشته طیارات ۵۰ مایه فراباه فاصله ۵۰۰ کیلو مترو بسه
سرعت ۴۰۰ کیلو متر در ساعت نقل میدادند اما امروز طیارا تی ساخته
شده که ۴۵۰ مسافر رابه فاصله ده هزار کیلو متر بدون توقف و به
سرعت صوت انتقال میدهند.

یک منبع مدیریت عمومی هوا
نوردی، هوایی ملکی در مورداهمیت
ترانسپورت فضایی کشور ما،
گفت:

افغانستان در قرون ۱۲ و ۱۳ در
حمل و نقل تجارت، بین اروپا و

قرار است یک میدان هوایی
بین‌المللی عصری، در ساحت
ولایت لوگر ساخته شود با اعمار
این میدان هوایی، افغانستان از
نگاه ترانسپورت هوایی اهمیت
خاصی پیدا میکند.

شرق آسیا از طریق زمین، اهمیت
خاصی داشت، زیرا در آن زمان
راه ابریشم که از افغانستان می
گذشت، برای سیاحت و مسافرت،
کاروان‌های تجارتي، کوتاهترین
راه بین اروپا و شرق دور بشمار
میرفت.
بعد ها به اثر انکشاف ترانسپورت
بحری و تحولات دیگر کشور های
منطقه، اهمیت راه ابریشم، آهسته
آهسته از میان رفت، تا در عصر
حاضر با اختراع طیاره و توسعه





میدان بین المللی کند هار که تا کنون آنطور که باید ازان استفاده نشده است

حمل و نقل هوایی، کشور ما برای بار دیگر اهمیت خاصی پیدا کرد و آن کوتاهی راه، بین شرق و غرب از طریق فضا است. این مسیر از نگاه صرفه جویی وقت، پول و سایر امور هوایی، در حقیقت بالا تر از راه ابریشم زمین سابق است.

منبع می افزاید:

ترانسپورت هوایی، در سال های اخیر، بصورت سرسام آوری انکشاف نمود، طول یکساله دوازده سال قبل، بزرگتر بسن طیارات قدرت حمل ۵۰ تا ۸۰ نفر رابه فاصله اعظمی ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ کیلو متر داشت و سرعت آن ها در هر ساعت از ۵۰۰ کیلو متری تجاوز نمی کرد اما امروز طیاراتی ساخته شده که ۴۰۰ تا ۴۵۰ مسافر را به فاصله اضافه از ده هزار کیلو متر و به سرعت مساوی به سرعت صوت انتقال میدهد.

به همین ترتیب در آینده نزدیک از نوع طیاراتی برای حمل و نقل مسافرین، مال التجاره و پوسته استفاده خواهد شد که سرعت آن از ۲۵۰ تا ۲۸۰ کیلو متر فی ساعت خواهد بود. همچنان طیارات دیگری هم تحت پلان و ساختمان است که میتواند، یکپهزار مسافر را به فاصله ده هزار کیلو متر، بدون توقف انتقال بدهد.

همین منبع در مورد میدان های هوایی میگوید:

برای عملیات مصون همچو طیارات، میدان های هوایی مجهزی ضروری است تا در شب و روز و هر گونه شرایط جوی، بدون ایجاد خطر و سکتگی پرواز را مساعد بسازد.

کمپنی های هوا پیمایی، زمانی که در یک شهر عملیاتی را شروع میکنند، بدرجه اول مصون نیست و بدرجه دوم تجارت و مفاد را در نظر میگیرند.

منبع در مورد میدان هوایی بین المللی کابل میگوید:

میدان هوایی فعلی کابل از نگاه تخنیکی مورد دلچسپی کمپنی های هواییمایی نیست، اما از لحاظ تجارت حایز اهمیت خاصی می باشد.

مناظر زیبای کشور ما با آثار تاریخی آن، از یک طرف و انکشاف تجارت از سوی دیگر باعث شده، تا توجه کمپنی های بزرگ هوای پیمایی را جلب نموده و خواستش فرود آمدن در میدان های افغانستان را بنمایند.

منبع ادامه میدهد:

این امر هما نظور یک نگاه اقتصادی عاید سرشاری را نصیب کشور ما می سازد، ایجاب میکند تا میدان های عصری مطابق شرایط طیارات مدرن و جود داشته باشد.

بقول همین منبع طیارات بزرگ نظریه موجودیت کوه هادرا طرف میدان هوایی کابل، در شرایط نا

مساعد جوی و از طرف شب فرود آمده نمیتواند. در مورد نواحی تخنیکی میدان موجود کابل چنین اظهار نظر میکند:

کمپنی های بزرگ، در شرایط نامساعد جوی و از طرف شب که باید طیارات، صرفه جویی و هنگامی آلات و دستگاه های الکترونیکی اکتفا کنند، قبول نمیکنند، تا به میدان طیارات کابل خود را فرود بیاورند.

نزدیکی میدان هوایی به شهر کابل از نگاه آه از طیارات آنها در شب و زما نینه پروازها زیاد گردد باعث اذیت مردم میگردد علاوه تا زمین های زراعتی اطراف امسکان تمدید خط رنوی دیگری را محدود میسازد.

منبع علاوه میکند:

در ماه های سرد طان، اسد و سنبله بادهای به سرعت ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر فی ساعت، از سمت شمال میوزد که پرواز طیارات را با لای خطدوش که شرقا غربا افتاده است کمی مشکل میسازد.

لذا اعمار یک میدان هوایی عصری، در یک ساحه وسیع از نیازمندی های ضروری ما، بشمار

میرفت.

ازین منبع می پرسیم:

چرا ساحه لوگر رابه این منظور انتخاب کرده اید؟
میگوید:

ساحه که برای میدان هوایی بین المللی لوگر انتخاب گردیده در یک منطقه باز و وسیع و هر دو انجام میدان برای نشست و برخاست طیارات مساعد میباشند. از نگاه مصونیت پرواز، این میدان هوایی میتواند تا توجه بسیاری از کمپنی های هوا پیمایی را جلب کند.

همچنان چون ساحه وسیع است امکان اعمار خط دوش را به طول پنج کیلومتر میسر میسازد، چه طیارات بزرگ امروزی و طیارات که در آینده ساخته میشوند، ضرورت به چنین خط دوش را دارند.

منبع مزایای دیگر وادی لوگر را، اینطور می شمارد:

قشر زمین درین ساحه تا عمق ۲۰ متر دارای جفله بوده و مقاوم می باشد، شمال نظر به تجارب دو سال گذشته موازی به خط دوش است و ده ها امتیازات دیگر.

بقیه در صفحه ۵۶



میدان بین المللی کابل که به خاطر وجود پاره ا زموانع برای پرواز های طیارات بزرگ مسافری و تجاری که امروز معمول شده است مساعد نیست

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

طرز سنجش قدامت :

قدما هر سال زمین را مسطح میدانستند و قمر آنها طول کشید تا به کروی بودن آن معتقد شدند. در همان روزهایی که تازه عقیده کروی است زمین در یونان رواج پیدا میکرد. اراتستن که در قرن سوم قبل از میلاد (۲۸۴ - ۱۹۲ ق م) در اسکندریه مصر (که آنوقت یک مستعمره یونانی بود) میزیست، از ساکنان شهر (سیپن) که اکنون در نزدیکی محل بنیاد سوان واقع است، شنید که در (سیپن) آفتاب به هنگام ظهر درست در بالای سر انسان قرار میگیرد بطوریکه هر چیز قائم بر زمین باشد سایه نمی اندازد، اراتستن که میدید چنین امری در اسکندریه روی نمیدهد و در همان وقت آفتاب هفت درجه یعنی یک پنجاهم محیط کامل دایره از سمت راس دور میشود و باین نظر گرفتند فرضیه کروییت زمین توضیحی برای این تفاوت یافت و آن اینکه چون سطح زمین بعلت کروی بودن، در فاصله بین دو شهر منحنی است اشعه آفتاب که درسی بن بطور عمودی می تابد در نقطه شمالی تری مانند اسکندریه زاویه ای تشکیل میدهد که مساوی است با زاویه ای که یک ضلع آن از مرکز زمین به سیپن و ضلع دیگر از مرکز زمین به اسکندریه امتداد یافته باشد.

هنگامی که ماه گرد زمین میچرخد گاهی بین زمین و آفتاب واقع میشود و زمانی از میان آنها بیرون می آید و در جهت مخالف آفتاب قرار میگیرد. ازین سبب برای شخص راصد سطح ماه به اشکال مختلف دیده میشود، گاهی هلال، گاهی به شکل نیم دایره و گاهی بشکل دایره کامل (بدر) به نظر میرسد که این اشکال مختلف را (اهله ماه) میگویند. اهله ماه بعد از زمان معینی تکرار می شود مثلاً اگر امروز به شکل دایره کامل دایره کامل دیده میشود.

اشکال ماه

هنگامی که ماه در بین زمین و آفتاب واقع میشود، اگر بطوری قرار داشته باشد که دیده نشود در این حالت میگویند که ماه در تحت الشعاع یا در محاق است، اگر در این موقع سایه آن بالای زمین بیفتد کسانی که در مقابل سایه آن واقع شده اند تمام یا قسمتی از قرص آفتاب را بر اثر قرار گرفتن قرص ماه در مقابل قرص آفتاب، نمی بینند و در این حال کسوف واقع میشود که به تناسب هیات آن کلی یا جزئی یا حلقه النور نامیده میشود، اگر کسوف واقع نشود و ماه بصورت عادی از تحت الشعاع بر آید و به اندازه ای از آفتاب فاصله بگیرد که میان آن و زمین و آفتاب زاویه کوچکی تشکیل شود یک گوشه آن روشن میشود و شعاع آفتاب را بر زمین منعکس میسازد در این حال میگویند ماه نوشده است و شکل ماه را که شبیه به قاچ خربزه باریکی میشود هلال می نامند هلال همیشه در سمت غرب افق زمین و بعد از غروب آفتاب دیده میشود در شبها دیگر فاصله ظاهری ماه از آفتاب زیادتر میشود و روشنایی آن به همان تناسب افزایش می یابد تا در شب

ماه یابیشتر می باشند که در دوره معینی گرد دایره سیاره میچرخند، از آنجمله این سیاره زمین نام، دارای یک قمر است که حجمش ۴۹ بار از حجم زمین کوچکتر و وزنش ۸۱٫۵ بار کمتر از وزن زمین است و جرم مخصوص آن ۳٫۳ می باشد ماه نزدیکترین جرم آسمانی به زمین است که بدور آن گردش می نماید و طبعاً همراه با زمین حرکتی بدور آفتاب هم دارد.

اراتستن فکر کرد که چون این زاویه تقریباً باندازه یک پنجاهم محیط دایره است و فاصله بین اسکندریه و سیپن ۵۰۰۰ استادیای مصری است پس محیط کره زمین باید پنجاه برابر فاصله دو شهر یعنی ۲۵۰۰۰ - استادی باشد باید دانست که یک استادی یا مصری در حدود ۱۶۰ متر است، بنا بر این محیط زمین طبق سنجش اراتستن تقریباً ۴۰۰۰ کیلومتر و اگر کسر

تصحیح لازم

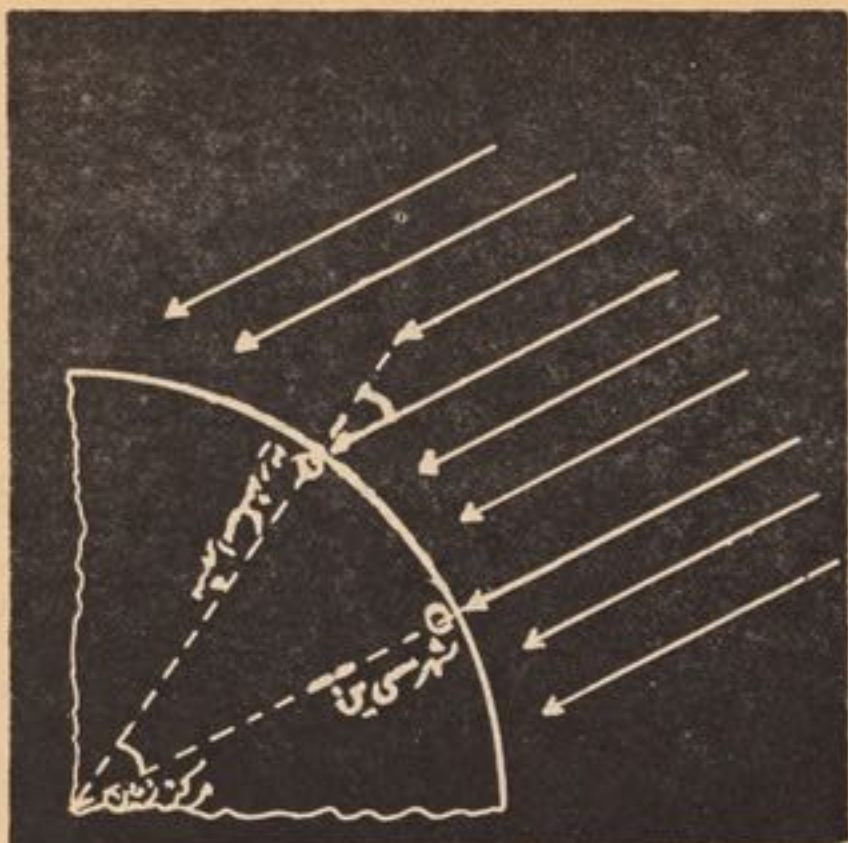
توجه خوانندگان محترم را به یک خطای چاپی که در ستون اول صفحه ۱۵ شماره ۲۰۹ رخ داده است جلب میکنیم تا به تصحیح آن بپردازند و آن اینست که در ابتدای سطر ۷ بعد از شرح کلیشه، کلمات (و بشرحی که بعداً) را به (و معدل النهار بشرحی که بعداً خواهد آمد) تبدیل و تصحیح نمایند زیرا منطقه البروج و معدل النهار یکدیگر را قطع میکنند و نیز در سطر پهلوی آن سطر در ستون دوم کلمه (پنجاه) را به (پنج ماه) تبدیل نمایند.

مدار ماه به دور زمین بیضی است و به همین سبب فاصله از زمین همیشه بیلگه اندازه نیست و از ۳۵۷۰۰۰ تا ۴۰۷۰۰۰ کیلومتر تغییر میکند که بطور متوسط ۳۸۲۰۰۰ کیلومتر میشود. ماه در مدت ۲۷ روز و ۷ ساعت ۴۲ دقیقه و ۱۲ ثانیه یک بار بدور زمین میچرخد، این مدت را دور نجومی ماه میگویند.

تفاوت مقیاس متر یک و استادیای مصر قدیم را در نظر بگیریم ۳۹۳۷۵ کیلومتر میشود که این عدد به محاسبات امروز بسیار نزدیک است و از دقت هو ش و اندیشه دانشمندان قدیم بخوبی حکایت میکند.

ماه یا گره قمر

بعضی از سیارات، دارای یک



رسم فوق راه حلی راکه او راتستن برای یافتن اندازه محیط زمین پیدا کرده بود نشان میدهد .

ماه حقیقی بطور دقیق موافق نیست
رؤیت هلال :

بعضی اوقات دیده میشود که ماه یکشنبه بسیار روشن و مر تفع است و تامدتی از شب گذشته هم مثل ماه دوشنبه دیده میشود، برعکس بعضی اوقات هم باینکه از ماه گذشته ظاهر امروز سپری شده در شب اول ماه، هلال بنظر نمیرسد و بیننده گمان میکند که فردا هم از ماه سابق است. علت آن بادر نظر گرفتن اصول ذیل واضح خواهد شد :

منجمان بزرگ، برای امکان رؤیت هلال سه اصل مهم را لازم میدانند :

۱- فاصله تقویمی ماه از آفتاب که آنرا «بعد سوا» میخوانند بیشتر از ۹ درجه باشد .

۲- مدت غروب ماه بعد از غروب آفتاب که آنرا (بعد معدل) می نامند زیادتر از ۴۰ دقیقه زمانی باشد.

۳- ارتفاع قمر از افق غربی هنگام غروب آفتاب بیشتر از پنج درجه باشد .

اگر این سه شرط موجود باشد، باتفاق همه منجمان ماه نو دیده خواهد شد و اگر موجود نباشد، رؤیت هلال ممکن نیست بخصوص اگر بعد سوا کمتر از ۹ درجه باشد.

در صورتیکه بعضی از این سه اصل موجود و بعضی مفقود باشد، بین منجمان اختلاف پیدا میشود، بعضی هلال را قابل رؤیت میدانند و بعضی نمیدانند، در صورتیکه قابل رؤیت باشد ممکن است که

بقیه در صفحه ۵۷

هفتم که روشنا یی آن يك نیمدایره راتشکیل میدهد و این حال را تربیع اول می نامند، بعد از تربیع اول هم نور ماه تاشب چهار دهم هر شب درافزایش است تاوقتی که درجهت مخالف آفتاب واقع گردد و زمین در بین آن دو قرار بکیرد.

در چنین حالتی اگر سایه زمین بالای ماه بیفتد به تناسب همان مقدار از سایه زمین که نور آفتاب را از رسیدن به ماه مانع میشود، خسوف جزئی یا کلی صورت میگیرد و اگر سایه زمین بالای ماه نیفتد، ماه به حالت بدر جلوه میکند و نیمکره شمالی آن درائر شعاع آفتاب کاملاً روشن بنظر میرسد . بعد از آن باز نور ماه کا هس می پذیرد تاشب بیست و دوم که تربیع دوم آن صورت میگیرد و یک نیمدایره از ماه روشن دید میشود و این کاهس بازم ادامه دارد تا شب ۲۸ یا ۲۹ که مجدداً تحت الشعاع واقع میشود و بعد از آن باز ماه نو میشود .

این مدت راه ماه قمری می نامند و مدت آن ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه است و یک سال قمری ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۳۶ ثانیه میباشد .

ماههای قمری :

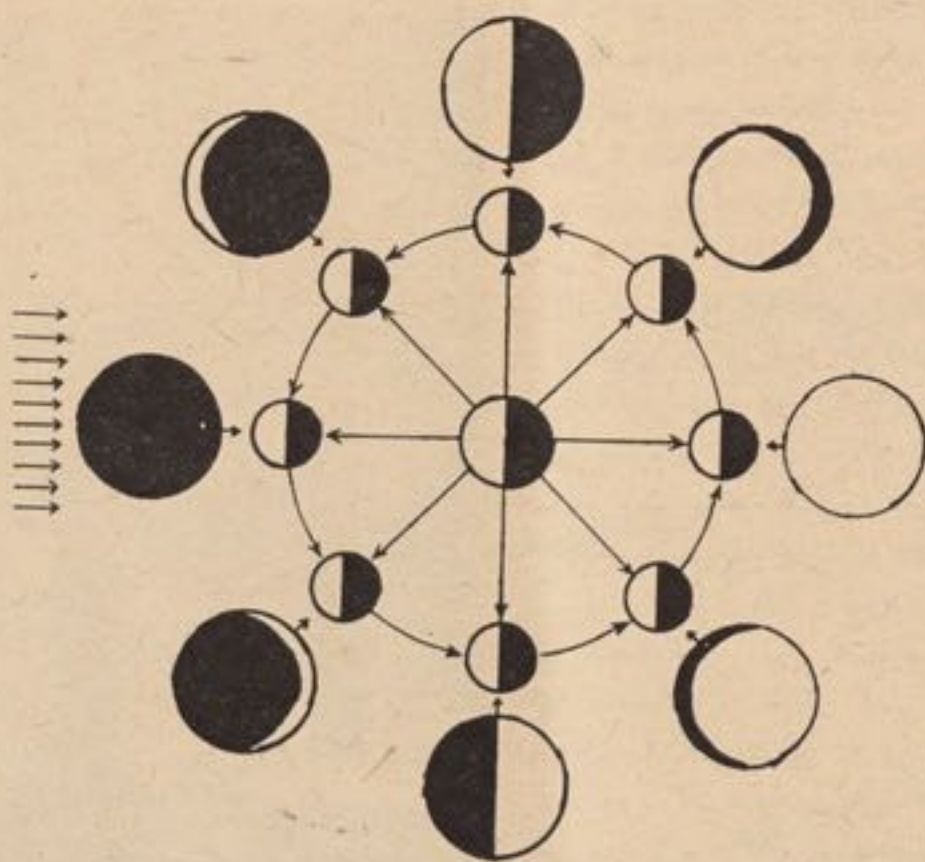
سال قمری از هلال محرم شروع میشود و به ۲۹ یا ۳۰ ذیحجه خاتمه پیدا میکند .

ماههای قمری از اینقرا راست : محرم الحرام، صفر المعظم، ربیع الاول، ربیع الثاني جمادی الاول، جمادی الثانيه، رجب المرجب، شعبان المعظم، رمضان المبارک، شوال المکرم، ذیقعدة الحرام و ذیحجة الحرام .

برطبق مقررات شرعی هر ماه از رؤیت هلال تا رؤیت هلال دیگر و یا در صورتیکه هلال دیده نشود تا گذشتن ۳۰ روز تمام اعتبار داده میشود .

ماه قمری هیچ وقت از ۳۰ روز بیشتر از ۲۹ روز کمتر نیست اما بطوریکه در کتب معتبر نجومی ذکر شده است، ممکن است که تا چهار ماه متوالی ۳۰ روزه و تا ۳ ماه متوالی ۲۹ روزه هم باشد، اما بعضی از منجمان که حوصله محاسبه دقیق را ندارند به حساب وسطی یک ماه را ۳۰ روز و یک ماه را ۲۹ روز میگیرند

سال ۱۶ سال ۱۵ را کبیسه میکنند. تفاوت ۳ ثانیه که در این حساب منظور نشده است در هر دوره ۳۰ ساله تقریباً ۱۸ دقیقه میشود و در ۲۴ دوره ۳۰ ساله که ۷۲۰ سال است به ۷ ساعت و ۱۲ دقیقه میرسد ازین سبب هیچ وقت ماه وسطی با



در این تصویر که اشکال مختلف ماه را در طرف یک ماه قمری نشان میدهد زمین در وسط و ماه در اطراف آن نشان داده شده است و آفتاب در طرف چپ فرض شده که نور آن همیشه نیمی از کره ماه را روشن نگاه میدارد، چون در شبهای مختلف یک ماه قمری کره ماه به زوایای مختلفی از زمین دیده میشود، ماقسمتی از نیمه روشن آنرا بصورت مختلف می بینیم و این صورت های مختلف در دوائر بزرگتر نشان داده شده است، وقتی که ماه به نزدیکترین فاصله خود از آفتاب میرسد، ما آنرا نمی بینیم و هنگامی که به دور ترین فاصله از آفتاب میرسد ما آنرا به صورت قرص کامل (بدر) می بینیم. هلال از گوشه سمت چپ پایین شروع میشود .

تیل یا «توره طلا» خرنگه پیدا



دتیلو لوی استخراج کو ونکی هیوادونه اوس په منځی ختیځ کی یوشمیر عربی هیوادونه دی .

(تیل د چنبیلو وړنه دی.)
 بشر یوه ورځ یو په زړه پوری ټکی ته متوجه شو. انسانان وپوهیدل په هغو برخو کښی چه د(تور رنگه اوپو) چینی شته د نورو برخو په نسبت زیات ورونه پکښی لکیرزی . د شمالی افریقی په ځنگلونو کښی یوه تور بو سته قبیلله د لومړی ځل دپاره دی ته متوجه شوه چه که دغه تور رنگه او به په اور بانندی واچولسه شی، نه یوازی به هغه اورونه وژنی بلکه هغه به لاروښانه کړی . دغی قبیللی چه په تار یخو نو کښی د (تاسایی) په نامه یاده شویده ، ددغه (لوی کشف) نه وروسته یی تیل د نورو پرستش وړ شیانو لکه لمر او اور په کتار کښی ودراوو . د دغی قبیللی او سیدونکی لومړنی انسانان وو چه د خپلو مقدسو معبد ونو د آتشکنو د تل روښانه ساتلو دپاره یی له تیلو څخه استفاده کوله . یو انگلیسی گرځند پخپلو یساد داشتو نو کښی داسی لیکلی :
 (...تور بو ستکو زه اوژ ماملگری خپل یو مبعد ته بوتلو او هلته زما سترگی په یوه عجیبه او تور رنگه مایع ولکیدلی چه یوازی د قبیللی جادوگر له هغی څخه د استفادی اجازه درلوده . جادوگر هر شی په دغه تور رنگه مایع ککړ او هغه یی ورته نزدی کاوو ، هغه شی په عجیب ډول او راخیست او پلوشی یی کولی . د دغی تور رنگه مایع په بازه کښی باید ووایم چه زما په عقیده دهغو

څوک چه تیل استخراج کړ ، څوکوو له تیلو څخه څومره گټی اخستلی کیرزی او د هیوادو نو د تیلو د تولیداتو اندازه څومره ده ؟

په دغه گڼه کښی مونږ دتیلو په بازه کښی خپلو گرانو لو ستونکو ته یو لړ معلومات وړاندی کوو چه ښایی په زړه پوری وی .

که څه هم تیل یی (توره طلا) بللی او هغه یی د فلزاتو په کتار کښی درولی دی ، خو باید وویل شی چه تر اوسه پوری په نړی کښی داسی فلز نه دی موندل شوی چه د تیلو سره رقابت وکولای شی او په زغرده سره ویلای شو چه په نړی کښی هیڅ داسی فلز نشته چه د تیلو په اندازه بشر ته خدمت وکړی او په زیاتو چارو کښی استفاده ور څخه و شی .

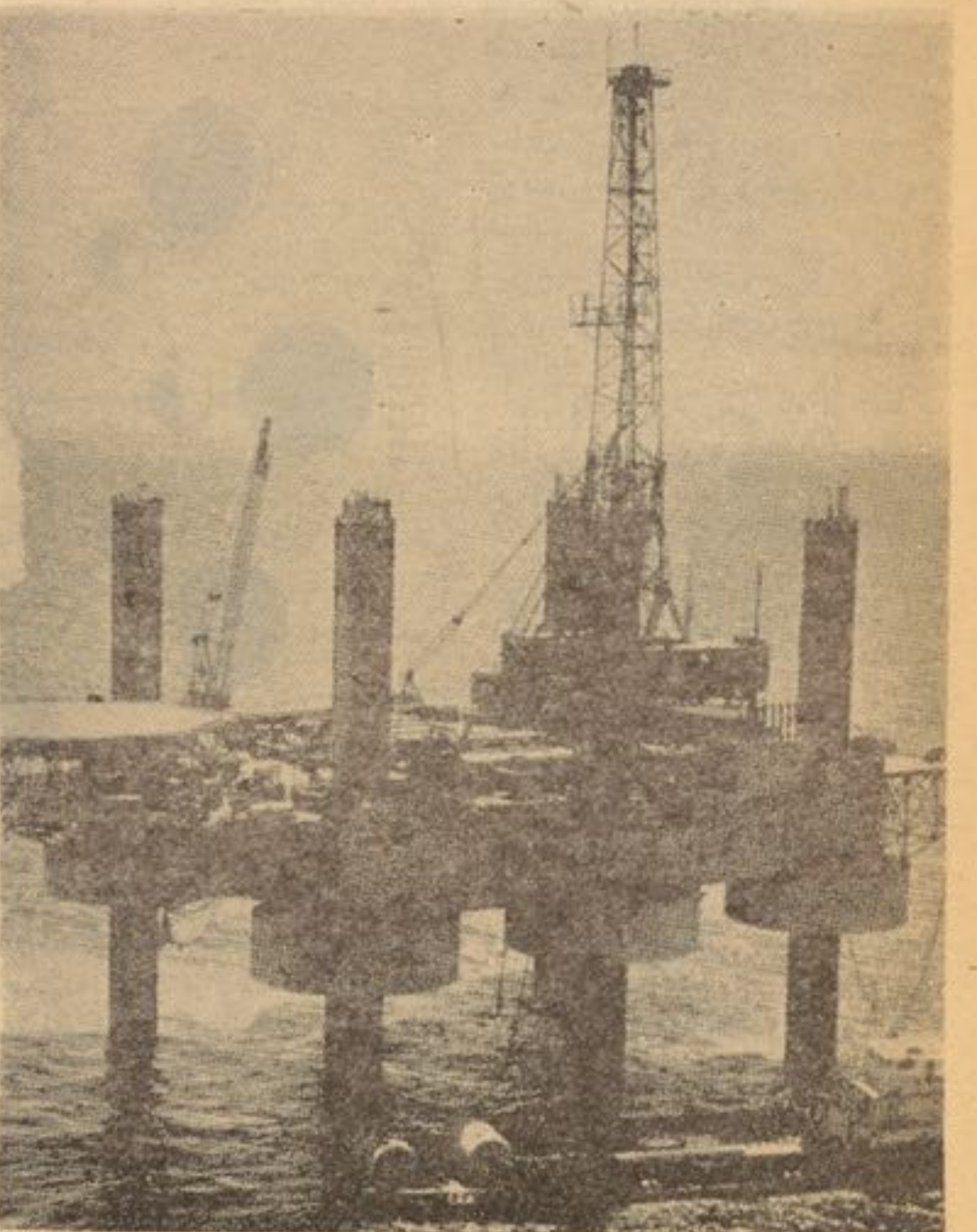
تیل دهغو وړو اوزیرو موجوداتو له بقا یا وو څخه جوړ شویدی چه له اوس نه یخوا به زرگونو ملیون کاله مخکی یی موجودیت درلود .

دغه د زیاتی استفادی وړه مایع په پراخو او تقریبایی اندازی مخزنونو کښی د ځمکی په ژورو کښی راټوله شوی ده . یا په بله معنی باید ووايو چه د ځمکی په تل کښی له تیلو څخه ډکی ځاگانی شته دی البته د ځمکی دپوښی سره د تیلو د ځاگانو فاصله په بیلو بیلو برخو کښی توپیرلری . تاریخ به څرگند ډول نه دی ویلی چه تیل د لومړی ځل د بازه د چاله خوا کشف شو . تیل له ملیونو کلو یخوا راهیسی په ځمکه کښی شته او د انسان د سترگو په وړاندی پروت وو . د نړی په ځینو برخو کښی د تیلو د ځاگانو لوی دومیرو زیات دی چه دغه ارزښتناکه مایع د چینی په شان د ځمکی له تل څخه فوران کوی اودویالی په شان بهیرزی . بشر ډیر ځله تیل د وړو وړیالو په شکل لیدلی وو، خو په ریستیا نه پوهیده چه دغه (تور رنگه غلیظ او به څه شی دی احتی ډیرو انسانانو دتیلو له چینو څخه د دغی مایع په چنبیلو سره خپل ژوند له لاسه ورکړ او دا تجربه یی سر ته ورسوله چه:

بشر یوه ورځ وپوهیده په هغو برخو کښی چه د(تور رنگه اوپو) چینی ، شته ، دنورو برخو

په نسبت زیات اورو نه پکښی لکیرزی . داسی وختو کله چه بزگران پخپلو کروندو کښی دتیلو سره مخامخ کیدل ، هغه ځای به یی پرینود . ځینی عربی هیوادونه دتیلو غټ استخراج کوونکی اوصادروونکی هیوادونه دی .

په دی وختو کښی د یو شمیر نفت لرونکو عربی هیوادو له خوا دنړی په ځینو هیوادو بانندی د تیلو بندیز ، تقریباً په ټوله نړی کښی د انرژي د بحران او کمښت مسئله را بر سیره کړیده او په تیره بیاد



دتیلو استخراج زمونږ به عصر کی دومیرو اهمیت پیدا کړیدی چه بشر کولای شی دسمندرونو ژوری وکښی اوتیل لاس ته راوړی .

شوه اوڅه ډول انکشاف يی وکړ

تر کيياتوله جملی څخه ده چه دقبیلی جادو گران یی له مختلفو وینو څخه جوړوی او د هغی د جوړولو رازحتی دمرگ په تهدید سره هم چمتو نه دی چه څرگند کړی . البته دغه مایع د هغو عجایباتو په مقابل کبسی چه مالیدلی دی ، هیڅ اده ، خو دا چه هر شی ته یی اورلگاوو تر زیاتی اندازی پوری د انسان د تعجب وړوو . کوم یو ازنی عیب چه په دغه مایع کبسی لیدل کیده داوو چه (ناوړه بسوی یی در لود او انسان ته یی سرخوړی پیدا کاوو . زه هیڅکله چمتو نه یم چه له دغی مایع څخه د کوم شی په سوځو لو کبسی کار واخلم ځکه چه دسوځیدو پوری یی ډیر زیات سرخوړی لری .)

خو پیری وروسته هغو کسانوچه ددغه انگلیسی گرځند زیادداشتونو په لوستلو بریالی شوی وو ، په دی وپوهیدل چه د(بدبو په تور رنگه مایع) څخه د ده مقصد له تیلو نه پرته بل څه نه وو او په حقیقت کبسی دغه تیل د نوموړی قبیلی د جادوگر له اختر اعاتو څخه نه وو . تاسی هم اړو مرو خبر یاست چه همدا

اوس له تیلو څخه د راز راز کیمیاوی دواگانو د جوړو لو د پاره استفاده کیری خو آیا په دی پوهیری هغه لومړنی کسان چه دی ته متوجه شول له تیلو څخه په تداویو او په کلی ډول په صحی چارو کبسی هم استفاده کیدای شی ، څوک وو ؟ خپرونکی په دغه پاره کبسی لیکي :

(په څرگند ډول نشو ویلای چه د نړی کوموډلو خلکو دتیلو په صحی ارزښت وپوهیدل ، خو یقین ته به نژدی احتمال سره باید په دغه پاره کبسی د امریکی دسور پوستوقبایلو نوم واخلو .

لکه څنگه چه نو ید یخو گرځیدو ویلی دی ، دوی ډیر ځله پخپسلو سترگو لیدلی دی چه سور بو ستو دتپونو اوراز راز ناروغیو د تداوی دپاره له بدبو په تور رنگه مایع څخه عجیبی دواگانی جوړی کړیدی . (آیا چی) له هغو نامتو قبایلو څخه دی چه ماهر و جادوگر انو یی له تیلو څخه ډیری قوی او اغیزه ناکی دواگانی جوړولی . وایی چه د (آپاجی) دقبیلی جادوگر انو ، تیل تر دوو هفتو پوری د لمر تر وړانگو لاندی ایښودل او

بیایی څنگلی ونو له وچوپانو سره گډکړی اویوه خمیر شکله ماده یی ورڅخه جوړو له . د غه ماده د استفادی زیات ډولونه درلود . که یی هغه د چا په ټپ یا کوم بری کړی شوی ځای باندی ایښودل ، ټپ سمدمستی رغیده او وینه به بنسده شوه .

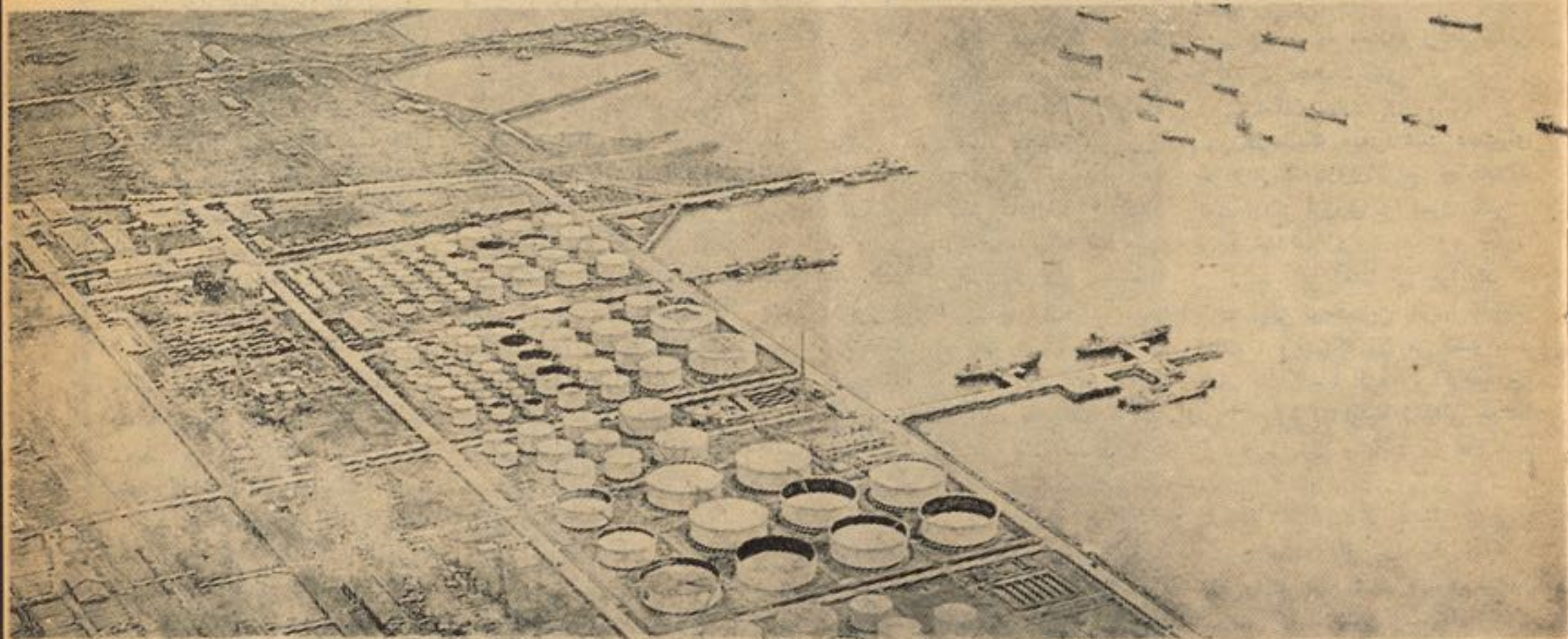
دآپاجی دوحشی قبیلی اوسیدونکوله دغی مادی څخه د عضلاتو د ستړیا دپیری کولو او دوینو زبینو ونکو غاشو دشرلو اونورو ناروغیو دتداوی دپاره استفاده کوله .

دآپاجی دوحشی قبیلی اوسیدونکو دخپلو مخونو د رنگو لو د پاره هم له تیلو څخه یوه رنگینه ماده جوړوله او د رنگینو وینو سره د هغه په گډولو یی خپلی څیری رنگو یی او عجیب شکلو ته یی ور څخه جوړول . دپاملرنی وړ ټکی دا دی چه دآپاجی قبیلی د تیلو په صحی لکنیست پوهیدلی وو ، خو په دی نه پوهیدل چه تیل یو سوځیدو نکی ترکیب دی حتی لکه چه د امریکی په لویدیځ تاریخ کبسی لولو ، سپین پوستو د سور بو ستو وحشی قبایلو سره په

جگړه کبسی ډیر ځله تیلو ته په اور ورته کولو سره هغوی ته ماتی ورکړی او شړلی دی . سپین بو ستو وروسته له هغه چه وپوهیدل تیل د سوځلو وړ مایع ده ، له هغی څخه یی اور لرونکو وسلو دپاره استفاده وکړه . په دی ډول بشر د تیلو د ارزښت د پوهیدلو په لومړیو ورځو کبسی وکولای شو چه له تیلو څخه به دری ډول یعنی صحی ، سمون او جنگی چارو کبسی استفاده وکړی . بشر وروسته له هغه چه د تیلو په اهمیت وپوهید دتیلو ارزښت هم زیات شو . هغو بز گرانو چه خو موده مخکی یی د تیلو د څاگانو د موجودیت له امله خپلی کروندی پوری ایښی او نورو ځایوته تللی وو د تیلو په لټه کبسی شول .

په دی ډول تیل چه یوه بی ارزښته و یی لکنیته مایع ښکار یده ، (توره طلا) وگڼل شوه او تیل په ناڅاپی ډول اهمیت و ارزښت پیدا کړ . تر ۱۸۵۹ کال پوری بشر په دی نه پوهیده چه څرنگه او چیری په تیلو پاندی لاس موند لای شی .

پاتی په ۵۴ مخ کی



په ځینو هیوادو کی د تصفیه خانو موجودیت دیکارو خلکو شمیر کموی ځکه چه یوه بشپړه او مجهزه تصفیه خانه څه ناڅه دوه ملیون تنو کار گرو ، مهندسانو او متخصمینوته ضرورت لری .

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

کریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هوسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

نیرو میدهد. بعد تبسم خفیفی بر لب آورد.

فلیپا هم خندید و ازین تبسم خفیلی راضی بنظر می‌آمد و در چهره اش غلی الرغم تمام سعی آن کونتس هجدهم، سادگی جای وقار را پر کرد.

وقتی دانس تمام شد فلیپا دست کریج را گرفته بسوی پیا برد و در گوش او زمزمه کرد:

با او پیش آمد خوب کن.

یک مرد باید چنین باشد.

بعد به آواز بلند خطاب به پیا گفت: عزیزم، پیا با جان دانس کن. واقعاً استاد است.

پیا جواب داد:

بکمال خوشی و همینکه او رگستر دوباره بناوختن برداخت به کریج نزدیک شده دستها را بملایمت بالا برد و خود را در اختیار بازوان کریج قرار داده گفت:

فلیپا در آنچه گفته حق بجانب است. خیلی خوب میرقصی. من برای رفتن به وینس بی صبرانه انتظار می‌کشم.

بهر حال خوش خواهد گذشت.

پیا خندید و ورشته سبید و منظم دندانهایش بسوی کریج برق زد. مارک که در گوشه با تا اول مصروف

تو از او چیزی می‌خری؟ فلیپا رنگ تعجب بچهره زده گفت:

نه، خدا نکند. من تمام داد و گرفتم را در پاریس انجام میدهم. از خوب لباس پوشیدن بسیار خوشم می‌آید. ولی پیا با او معامله دارد.

همین لباسی که در بر دارد از زیر دست پوسه برآمده است. زیاد هم بد نیست توجه عقیده داری؟ خیلی قشنگ است.

خوشحالم که اینطور فکر میکنی. من تصور میکردم از پیا خوشتر نمی‌آید راستی ناراحت که نیستی؟

خیر، چرا؟

بس چرا بمن لبخند نمی‌زنی؟ اینطور صحبت کردن دند هیلج عاقبت خوب ندارد.

من طرز دیگری را بلد نیستم. و باز مثل سایر پروردگان هالیوود اینطور عادت کرده‌ام. وقتی با هری از دواج کردم می‌خواستم همه چیز را از سر شروع کنم همه چیز! ولی او هم معلمی برای من استخدام کرد که همین طرز حرف زدن را بمن بیاموزد.

چه کسی را؟ آیا عالی‌ترین بیس کورب کانتربوری را؟

یک باتوی بسیار دانشمند و ذکی انگلیسی را. بخیا لیم هجد همین کونتس از نظر درجه فامیلی بود ولی تأثیر خوب بر شخص گذاشته نمی‌توانست.

جفت دیگری هم به آنان نزدیک شده بود. کریج فلیپا را ماهرانه چرخ داد و اندکی از زمین بلندش کرد. فلیپا بیخ گوشش گفت:

سعد نیرو مندی استی. بسیار کار میکنم و این بمن

از دانست خیلی خوشم آمد. واقعاً خوب دانس میکنی.

زن جواب داد:

آه، نیرس دیوانه‌دانس استم. میدانی؟

وقتی دستهایش دگر بار، روی بدی مرد بگردش در آمد، کریج بازوان او را در حلقه دستهای خود گرفت. این گرفتن زیاد سخت نبود ولی در هر حال طوری بود که زن دیگر نمی‌توانست دستهای خود را آزادانه حرکت بدهد.

کریج آهسته بیخ گوشش گفت: در اینجا نمی‌شود.

زن پرسید: چرا؟

دو باره خواست دستهایش را حرکت بدهد ولی موفق نشد و کریج بجواب بر سش او اظهار داشت: کمی بعد باید دگر باره باهری مذاکره کنم. موضوع کار در بین است.

عزیزم چه میشود اینجا بمانی و بعد تر صحبت کنی؟

امکان ندارد.

زن در حالیکه سعی داشت دستهای خود را از حلقه بازوان کریج نجات بدهد گفت: اگر آرزوی مرا قبول نکنی، فریاد خواهم زد.

کریج بابی اعتنائی جواب داد: دیگر نوبت این بازیها گذشته است. و همینکه زن می‌خواست دهان باز کند، افزود: اگر صدایت بر آید ترا در اینجا زندانی خواهم کرد و دست و پایت را خواهم بست.

در اثر این تهدید صدائی از پیا بیرون نیامد و کریج او را رها کرد. وقتی از او جدا شده بسوی سالون میرفت کریج صدای خفیفی پشت سر خود شنید و لسی نتوانست تشخیص دهد آواز خنده بود یا گریه.

صحبت بود با دیدن خنده ز پیا، ابروها را بالا انداخت و گرمی صحبت شانرا اخلاص کرد.

پیا بیس رقص را ترک گفت و بسوی عقب کشتی راه افتاد و بعد از زینه اضطراری که به عرشه میرفت، بالا شد. هیلی کو پتر آنجا رو بروی شان قرار داشت. کریج گفت:

پس در اینجا هیلی کو پتر هم هست.

آری. درست است. ولی حالا

فرا موشش کن. دست کریج را گرفته بطرف تاریکی کشید و بعد گفت: حالا کسی مارا نمی‌بیند.

ما دانس خود را اینجا ادامه میدهم. یک دستش را بگردن کریج حلقه

کر و لبان ملتپش لبان کریج را یافته با تمام وجودش با مهارتی استادانه که هر مردی را از ذوق می‌لرزاند، او را به بوسه گرفت.

اما دست دیگرش بسرعیت و مهارت روی لباس کریج را گشت و بعد ازان بر شانه او قرار گرفت.

کریج که ملتفت شده بود زن چیزی را در او جستجو میکند، بروی خود نیاورد. فکر کرد شاید می‌خواهد بفهمند مسلح استم یا خیر کریج گفت:

وقتی بمداخل د هلیزی که بسوی اتاق او میرفت ، رسید دید کا ملا خلوت است . پیش روی در وا زه اتاق خود ایستاد . پارچه نخ‌نشانی گم شده بود . گوش بدر چسپا نیده بدقت صدا های داخل اتاق را گوش داد . آواز حرکت خفیفی شنید . بادقت وجودی صبوری منتظر ماند . در عقب سرش آواز پائی روی زینه های کشتی شنید و با خود فکر کرد دیگر گریه و یا خنده پیا تمام شده است . يك لحظه تصمیم گرفت در را باز کرده باکسی که در اتاق او ست بصورت ناگهانی رو برو شود و لی زود ازین کار منصرف شد . مطمئن بود که همه چیز را خیلی خوب پنهان کرده است . امکان نداشت بیگانه کسی بتواند زود تیانچه او را پیدا کند . از دهلیز گذشته وارد سالون شد . آنجا فلیپا تنها دیده میشد . نزدیک یکی از پایه های تراس استاده بروشنی های بندر گاه می نگریست . همینکه پرس گشت خود را با کریج رو برو یافت :
 - آه ، تو هستی ؟ فکر میکردم مشغول درس رقص دادن به پیا هستی .

اما من خبر دارم .
 - چرا نباید اینطور باشد؟ آخر وظیفه محافظت من بعهده شماست .
 - مگر این من نبودم که و یسکی را برای شما دادم ، پس چرا با من سر جنجال دارید ؟
 زن ، سر خود را جنبانیده گیلان خالی را به او داد و گفت : برکن ! کریج در حالیکه گیلان دوم را به او میداد ، اظهار داشت :
 - مقصود تان چیست ؟ آیا می-خواهید یگا قهر مان شوید ؟
 زن ، بانوعی خشم گیلان را از او گرفته روی میز گذاشت . مشروب بروی میز ریخت . چشمان آبی رنگش از نفرت مالا مال بود . کریج بدقت او را تماشا کرد . نزدیک مست شدن بود و رفتارش متعادل نمی نمود . کریج به مهر بانی گفت :
 - من باید شمارا بهتر بشناسم و بدانم چه عاملی است که موجب ناراحتی خاطر تان میشود ؟
 - نمی دانم ... خودم هم نمی-دانم . و یسکی هم دیگر جائی را نمی گیرد آنرا هم بدست آورده نمی توانم .
 - چه مدتی است آنرا ترک گفته اید ؟

یکسال . و این برای من بسقدر يك عمر طولانی جلوه کرده است . جان از شما خواهش می کردم در صدد نجات من نباشید .
در اینموقع در بازو ناکسوس وارد شد . خیلی خسته و سا لخورده بنظر می آمد . روی يك کوچ طوری نشست گویی که بزانو افتاده باشد نالید :
- عزیزم ، يك قدح مشروب بمن کریج خواست برود و لی دید که فلیپا قبلا حرکت کرده و گیلانی را قی برای او درست میکند . ناکسوس گفت : یکی هم برای جان در دست کن عزیزم ! کریج گفت :
 - من دادم .
 ناکسوس گیلان خود را لاجرعه سرکشیده بهمسرش گفت : به او گفتم که به ونیس خواهم رفت : فلیپا فقط به بالا افگندن شانه هایش اکتفا کرد و لی کریج گفت :
 - من نتوانستم شمارا ازین مسافرت منصرف کنم . شما حتی فکر آنرا هم نکرده اید که این اشخاص چه مزاحمتی می توانند برای شما بوجود بیاورند .
 در همین اثنا در باز شد ، پیا پدیدار گردید . کونت در حالیکه ظاهراً

بسیار مست معلوم میشد ، او را همراهی میکرد . بدنبال این دونفر مارک باسیما ئی اندیشناک وارد شد .
 کریج به ناکسوس و فلیپا گفتار خود را ادامه داد : آنها مدتی است بی اینکار می گردند و تمام سعی شان بر اینست که کارها مطابق میل آنها برآید .
 ناکسوس با اطمینان اظهار داشت :
 - ولی این مرتبه بمیل آنها نخواهد شد .
 بعد روی کوچ دراز کشید . کریج بفکر حوادث نامطلوبی افتاد که ممکن بود در اثر يك لحظه غفلت ، اتفاق بیفتد . کونت در این وقت صدای خود را بلند کرد :
 - من مشروب می خواهم و لی طبعاً به اجازه شما .
ناکسوس جواب داد :
 - تو سرگرم کار خود باش و مارا هم بگذار راجع به کار و بار خود مان صحبت کنیم .
 مارک سوی ول شروع به ساختن کوکتیل ها کرد . دستها یش می-لرزید و صدای بهم خوردن گیلانها بگوش میرسید . کونت دو باره بصدا درآمد :
 - آری کار ! این چیز یست که بیش از هر چیز دیگر خوش انگلیسها می آید چنین نیست پیا ؟
 پیا به او اظهار داد :
 - لطفاً صدایت را قطع کن . مگر ممکن نیست در کار دیگران مداخله نکنی ؟
 - مانند انسانها هستند و مثل انسانها حرکت میکنند اما وقتی بحث پول بمیان می آید ، شبیه ارواح اسرار آمیز و مجهول می-شوند .
 مارک سعی کرد او را خاموش کند .
 - بخود بیا تاول . بخاطر خدا دیگر جفنگ نگو !
 کونت بسوی او برگشته جواب داد :
 - مارک عزیز ! من ترا خارج مو ضوع میدانم . تو يك جنتلمین واقعی استی کریج جرعه دیگری از بقیه در صفحه ۵۵



- بر عکس او بمن درس میداد . در عین حال گوشش متوجه آواز خش خش خفیفی بود که از سوی درنیمه باز شنیده میشد . فلیپا پیش رفته آنرا بست و گفت من از در های باز هیچ خوش نمی آید . بالاخره منم از خود اسراری دارم .
 بر گشت و نگاه می پر معنی به عمق چشمان کریج دوخته گفت :
 - پیا که چیزی ندا رد بتو پیاموزد . و یسکی میل داری ؟
 - خیر ، متشکرم .
 - درینصورت يك گیلان برای من درست کن . یخ و ویسکی جدا باشد .
 کریج خیلی زود فرمایش او را اجرا کرد . فلیپا گیلان را گرفته با وضع ناراحتی بالا کشید و گفت :
 - من همیشه این کار را نمی-کنم . معلوم است .
 - هری از اینکه اینجا آمده ام اطلاع ندارد .

سلک اسکرین جدیدترین شیوه در نقاشی

آخرین تحولی که در زمینه چاپ دستی رو نما گردیده، نقاشی سلک اسکرین است که در پهلو ی سائر شیوه های نقاشی بو سیله چاپ، چون، لیتوگرافی، حکاکی روی چوب و با تیک از آن استفاده میشود ولی سلک اسکرین از جمله شیوه های است که چه از نظر خوبی در چاپ و چه از نظر آسانی کار و زیبا یی

مورد توجه زیاد هنرمندان واقع گردیده است. چون آثار سلک اسکرین از زیبایی زیاد برخوردار است و مساحت بزرگ تبلیغاتی بمنظور اشاعه اعلانات، روی جلد ها، نشر بوستر ها، پستکار تها و غیره از آن استفاده می کنند. زیرا هنر مند تواند از يك اثر مورد نظر هزاران پارچه همگون را بو سیله چاپ پرده ابریشمی بو جود آورد.

هنرمندانی که طی دو هفته کار عملی در مرکز فرهنگی امریکا سی و پنجم اثر خود را به نمایش گذاشته اند عبارت اند از:

محمد اسرائیل رو یا - عبدالله نوید، عنایت الله شهرانی، جیلانی، محمد ظاهر طاهری، محمد هاشم، محمد میکائیل، سیدانور، تیمورشاه محمد شعیب و عبدالمحمد امینی.

و فلم مایع کار گرفته شده است و مطابق شرایط و روش کشاپ هر آر تیست مکلف به چاپ يك اثر در هر کدام از اصول چهار گانه بوده اند.

میر من هیسلر در مورد نقاشی سلک اسکرین و شیوه کار هنرمندان افغان گفته است:

بعد از دو هفته کار در يك ساحه جدید با وسایل جدید آنچه آفریده ذهن و سر انگشتان هنرمندان افغان است بیا نگر مو فقسیست و تسلط در کار آنهاست. با وجود یکه

برخی از این آثار از نظر تخنیک سیری گرافی کامل هم نیستند ولی هر آر تیست توانسته است مفکوره اش را با روش سری گرافی بخوبی ارائه دهد.

بعضی از چاپ ها بطور مشخص خوبست. که این خوبی هم از نقطه نظر تخنیک و هم از نظر آرت، در این آثار بخوبی مشهود است.

بنیاعلی محمد اسرائیل رو یا که یکی از نقاشان خوب و از هنرمندان چیره دست است در يك گفتگوی کوتاه در مورد سلک اسکرین گفت:

در سلک اسکرین میتوان از تخنیک های مختلف استفاده نموده مثل سنتنسل از کاغذ سنتنسل گلو «سرس» یا ستل، توش و فلم و غیره.

و اما در ور کشاپ مرکز فرهنگی از تخنیک های سنتنسل کاغذی، سنتنسل سرشی، سنتنسل توش

در هفته ای که گذشت بیش از سی و پنج اثر نقاشی «سلک اسکرین» از یازده هنرمند افغان در مرکز فرهنگی امریکا به نمایش گذاشته شد.

سلک اسکرین یا چاپ بو سیله پرده ابریشمی از شیوه های جدید چاپ بشمار رفته و آخرین تحولیست که در زمینه چاپ دستی رونما گردیده است.

سلک اسکرین که سابقاً در بین هنرمندان افغان بطور عملی راهی باز نکرده بود، بو سیله خانم تیزی هیسلر هنرمند امریکائی و نقاشان افغان طی دو هفته کار عملی، در ستد یوی نقاشی مرکز فرهنگی امریکا به منصه اجرا گذارده شد. میر من هیسلر که در رشته سیری گرافی تخصص دارد، رهنمایی ور کشاپ را عهده دار بود.

سلک اسکرین آمیخته است از کار هنرمند و یک دستگاه کوچک چاپ دستی که شباهت بسیار به کارگاه بافت متعلمین مکتب دارد. روی این کارگاه از يك پرده ابریشمی پوشانیده شده است.

خطوط برجسته اثری را که هنرمند بو جود می آورد در کارگاه تعبیه نموده و پس از گذاشتن يك ورق سنتنسل و رنگ در روی پرده ابریشمی با بکار بردن طریقه خاص چاپ اثر مورد نظر بدست می آید



یکی از هنرمندان افغانی حین چاپ روی پرده ابریشمی

امسال یک ملیار دافغانی برای خریداری پنبه تخصیص

داده شده است

مشکل کمبود تکه چطو رحل خواهد شد؟

بعد ازین در خریداری پنبه، از طرف شرکت
ها اقدامات جدی تری صورت خواهد گرفت.
باتاسیس دو فابریکه نساجی تقریبا ۹۰
فیصد احتیاج داخل رفع میشود .



مجله ژوندون همیشه کوشیده است تا داغترین و تازه ترین موضوعات روز را تهیه و برای آگاهی و معلومات مزید خوانندگان تقدیم دارد .
درین اواخر که سروصدای زیادی در قسمت خریداری پنبه بگوش میرسد .
خبرنگار ژوندون درصدد آن شد تا راپوری درین زمینه تهیه دارد تا خوانندگان ژوندون را از نحوه و چگونگی خریداری پنبه مستشر ساخته باشد .

- قرار است دو فابریکه جدید نساجی در
کندهار و هرات احداث گردد. لطفا بفرمائید
که این دو فابریکه سالانه چه مقدار پنبه را
بمصرف رسانیده و چند فیصد مشکلات داخل
کشور را از ناحیه تکه مرفوع خواهد
ساخت ؟

شیاغلی توفیقی رئیس صنایع وزارت معادن
و صنایع بجاوب چنین گفت :
- از نظر داشتن مواد خام مخصوصا در
صنعت نساجی کشور ما خیلی غنی است زیرا
ما بر علاوه احتیاجات داخلی در هر فرصت
مازادی برای صادرات داریم ، مثلا با احداث
این دو فابریکه که تقریبا نود فیصد احتیاجات
کشور را مرفوع خواهد شد ، اگر تولیدات
پنبه در کشور به همین سطح قرار داشته
باشد بازم در حدود هشت الی ده هزار تن
برای صادرات خواهیم داشت .

امسال توسط شرکت های مزار شریف
، کندز ، هرات ، و هلمند پنبه خریداری
میشود که تنها سپین زر کندز ۴۲ هزار تن
پنبه خریداری خواهد کرد که پنبه مخلوج
آن ۱۴ هزار تن پنبه خالص خواهد بود .
وی گفت :-

بعد از پنج سال اصلا به تکه های خارجی
ضرورت احساس نخواهد شد زیرا به اساس
پلان مطروحه بعد از پنج سال صد درصد
احتیاجات توسط فابریکه های داخلی تهیه
و تدارک خواهد شد .

شیاغلی رئیس صنایع چون از تکه ها
و کمبود آن سخن بمیان آمد ، لطفا بگوئید
که برای رفع کمبود تکه در بازار از طرف
وزارت معادن و صنایع کدام تجویزی در دست
است یا خیر ؟
- بلی ، وزارت معادن و صنایع از طریق
نساجی های مختلف بایند بر دین سطح
تولید مشکلات را اندکی کاهش خواهد داد

وقتی میخواستیم اولین پرسش را در مورد
خریداری پنبه با رئیس صنایع وزارت معادن
و صنایع مطرح سازم نظرم را نسبتی جلب
نمود که رئیس صنایع بعد از تفتیش و بررسی
مغازه های فروشی تکه نساجی عددی از مغازه
داران را جریمه نموده بود .
پرسیدم :
- این لست چیست ؟
گفت :
- این لست را هم اکنون ترتیب داده ایم
که یکمده از مغازه داران از یک هزار تا پنجاه
هزار افغانی جریمه شده اند .
گفتم :
- چرا جریمه ؟
در حالیکه ورق هار این نزدیک میکرد
گفت :
- تشخیصیکه گران فروشی نموده یا بل
نداشته و یا هم لوحه دو کانس نبوده هر کدام
به اندازه جرمش جریمه شده است .
- معذرت میخواهم ، لطفا در مورد خریداری
پنبه و پولی را که وزارت معادن و صنایع
برای این منظور تدارک و بدسترس شرکت
های تکه پنبه می خرید گذاشته ، معلوماتی
برای خوانندگان ژوندون عرضه کنید .
- امسال برای خریداری پنبه از ولایات
شمال و غرب کشور مجموعا به قیمت یک میلیارد
افغانی پنبه خریداری خواهد شد . که
یک مقدار آن به مصرف فابریکات داخلی
رسیده و مقداری از آن به خارج صادر خواهد
شد .

پرسیدم :
- در گذشته پنبه بدون در نظر داشت
مصارف و احتیاجات داخلی بخارج صادر
میکردید .
امسال چه تصمیم در زمینه گرفته شده؟
شیاغلی توفیقی در حالیکه دوسیه های
روی میز را ورق میزد گفت :
- در گذشته خیلی کارها را شرکت های
مختلفه ای پنبه خود سرانه انجام میدادند
مثلا وقتی پول نقد از طرف وزارت معادن
و صنایع تهیه میشد بدون آنکه پول مذکور
در بدل پنبه به زارعان و دهاقین توزیع گردد
حصه زیاد آن برای خرید پوست و یا چیزهای
دیگر بکار انداخته میشد و در مقابل زارعین
بعد از سپری نمودن زمستان و کشیدن انتظار
زیاد موفق بدریافت پول می گردیدند .
و باینکه شرکت های موصوف پنبه سورت



۲۳۰۰ دختر و پسر با اضطراب و هیجان

راپور از عزیز (اورم)

● ۱۳۰۰۰ دختر و پسر در امتحان کانکور
 پوهنتون شرکت خواهند کرد
 ● یکتعداد پسران از عقب شیشه صنف به رفیق
 شان چوژی می گفتند و بعد . . .



یکتعداد از پسران قبل از شروع کانکور

لحظه های امتحان، لحظه های ترس و هیجان است، درین دقایق است که شما گردان وفار غان مکاتب نتیجه و محصول زحمات چندین ساله شان را می گیرند. بدین ترتیب بیش از ۲۳۰۰ دختر و پسر پشت میز های امتحان کانکور قرار گرفتند. تا معلوم شود برای چه کسانی چانس ادامه تحصیلات عالی میسر میگردد. ازینرو اهمیت این آزمایش بیشتر از امتحان ناسی دیگر است که متعلمان در طول دوازده سال تعلیمی سپری کرده اند.

بعضی ها امید وار و مطمئن هستند و با صدای بلندی خنده سر میدهند. عده هم مشغول مطالعه و مرور کتابها نیکه در دست دارند هستند. حق با آنهاست با یسد بخوانند و باید بترسند. ترس از اینکه چانس خود را از دست داده و در امتحان کانکور رد شوند. یکسال انتظار و حق یکبار دیگر کاندید شدن برای کانکور و شامل نشدن به پوهنتون واقعا تاثیر انگیز و ترس آفرین است.

پسران و دختران نیکه تازه وارد ساحه پوهنتون میشوند، میگویند دوستان شانرا بیا بند. اکثر است این تازه واردان با محیط پوهنتون

ترس از پذیرفته نشدن و عدم آشنایی به سیستم امتحان کانکور، ترس از اینکه از زحمات دوازده ساله نتیجه مثبت گرفته نشود و بالاتر از همه دور شدن از همصنفان و دوستان نیکه چانس شامل شدن به پوهنتون برایشان میسر میگردد. اینها اندیشه ها و تفکراتی است که دختران و پسران به آن میانند یسند.

آشنایی ندارند. همینکه دختر و یا پسری یکی از دوستانش را می بیند پیش از اینکه تشریفات معمولی واحوا لپرسورا انجام دهند. این سخنان بزبان جاری میشود: تو درس خواندی... کدام مضمون را بیشتر خواندی...؟ چگونه خواهد شد؟
 دختری با عجله از تکسی پیاده میشود. خیلی مضطرب است مثل اینکه چیزی را گم کرده باشد یا اشتاب بدون اینکه بفهمد کجا میرود اینطرف و آنطرف می رود. باو نزدیک میشوم و پس از آنکه خود را معرفی میکنم میگوید: خیلی ناوقت رسیدم. شما یسد امتحان شروع شده باشد...
 - عجله نکنید هنوز برای امتحان وقت دارید.
 - میگوید: چیزی از من می پرسید؟
 بلی! چرا اینطور مضطرب و پریشان هستید.
 - من با وجود یکه زیاد درس خوانده ام و لی با آنها می ترسم. من همیشه از امتحان ترس داشتم.
 - خوب امتحان که ترس دارد ولی اگر درس خوانده باشید، نباید ترس را بخود راه بدید. برای اینکه سوالات را خوب حل کنید باید خونسرد و آرام باشید.
 - ولی...
 - ببخشید اسم شما چیست؟
 - نام نیلو فر است.
 - بکدام پوهنخی میخوانید؟
 شامل شوید؟
 - حقوق و علوم سیاسی. من به مضامین اجتماعی علاقه فراوان دارم.
 - موفق باشید

آنطرف تر پسر جوانی سخت مشغول مطالعه است. او با عجله خطوط کتاب را از نظر می گذراند. ارزش زمان درین دقایق کوتاه برایش اهمیت ده چندان دارد. خود را نزدیکش می رسد و می پرسد: کتابی که در دست دارید رهنمای کانکور است؟
 - خیر، اطلاعات عمومی است.
 - ولی درین لحظات کوتاه که چیزی برای شروع امتحان نمانده چیزی دستگیرتان خواهد شد؟
 - اگر فایده نمیداشت، هرگز نمی خواند مش.



پسران و دختران با دقت زیاد سوالات کانکور را حل میکنند

پشت میز امتحان کانکور قرار گرفتند

— اشتباه کردی تا یلند است. در اثر تما سیکه با یکنعداد از کاندیدان گرفتم آنها عقیده داشتند که سوالات مضمون اجتماعات آسان بوده و لی برای حل سوالات ریاضیات وقت کمی داشتند. مر حله دوم امتحان شروع شده است من و عکاس مجله در جمنازیوم پوهنتون هستیم داو طلبان کانکور مصروف حل سوالات امتحان هستند و از طرف هیات کنترل امتحان سخت تحت نظر قرار دارند.

در پوهنځی انجنیری و قتیسی عکاس مجله میخواهست عکسی از جریان امتحان بر دارد رئیس پوهنځی مانع عکس بر داری شد او میگفت: ممکن است از پارچه ها عکس بردارید و در بیرون عکس را بد سترس دیگران بگذارید ما در حالیکه از جریان امتحان در صنوف دیگر عکسهای گرفته بودیم، اصلا همچو ذهنیت نزد ما خلق نشده بود. ولی وقتی نخواستند عکس ازین صنف بر داریم آنجا را ترك گفتیم. پس از پایان مر حله دوم امتحان بسیاری از متعلمان غمگین و گرفته بنظر می رسیدند و قتی علت را جویا شدم. يك تعداد آنها گفت که به سیستم تست آشنا یسی نداشتند.

نیم ساعت وقت در اختیار شاگردان گذاشته میشود.

قسط سوم، امتحان لسان است که از ساعت ۱۲ الی ۲ بجه و ۴۰ دقیقه ادامه خواهد یافت.

وی گفت: شاگردان طی امتحان تیکه در ساهای گذشته داده اند اکثر اشتباهی را مرتکب شده اند. باین معنی که سوالات مربوط پوهنځی های انتخابی شانرا حل و بقیه سوالات را نادیده گرفته اند که این موضوع به نقص شان بوده است.

ساعت ۱۲ بجه و ۴۰ دقیقه است پارچه های مر حله اول امتحان جمع میشود و تفریح را اعلام میدارند.

بازهم حلقه های از پسران و دختران تشکیل میشود و در مورد امتحان بین آنها تبادل نظر های صورت میگیرد. بعضی ها خندان و سر حال هستند و برخی هم سخت آشفته و نا را ضی بنظر میرسند.

عده ای هم که مثل من سخت گرسنه هستند به کانتین میروند و غذا را با اشتهای تمام با عجله می بلعند. در کانتین یکی از پسران از رفیقش می پرسد: بزرگترین کشور صا در کننده برنج، کدام مملکت را نوشتی؟

— اندو نیز یا... اینطور نیست؟



دختری در حال گذراندن کانکور

نداشتند. چند بخش است. در مر حله اول امتحان مضامین ریاضیات، علوم طبیعی و اجتماعات اخذ می گردد و شاگردان که امتحان را ساعت ۹ بجه وده دقیقه آغاز کرده اند تا ساعت یازده بجه وپانزده دقیقه برای حل سوالات مضامین مزبور وقت دارند و بعد برای شان بانزده دقیقه تفریح داده میشود.

مرحله دوم، امتحان استعداد است که مشتمل بر مسایل تحلیل اشکال و سلسله اعداد است که

در آخرین دقایق قبل از شروع امتحان یکی از کاندیدان آغاز تا آنرا با خود داشته باشد و بصنف های تعیین شده تشریف ببرید. عقبه ساعت درست ۹ بجه قبل ازظهر را نشان میداد، همه شتابان به صنف ها رفتند ساعت ۹ بجه وده دقیقه اولین دور امتحان کانکور آغاز میشود. فارغان مکاتب اعم از پسر و دختر در چوکی های شان قرار گرفتند ولی تا بحال مشوره ها و سوالات شان از همدیگر پاریان نکر فته است.

هنوز عده از پسران در دهلیز ها دیده میشوند.

از آنها می پرسیم: شما هم کاندیدان کانکور هستید؟

ما محصلین پوهنځی طب ننگر هار هستیم. بخاطر رفقای خود بکابل آمده ایم تا بینیم با چه نتیجه از صحنه امتحان خارج میشوند.

در نزدیکی ادیتوریم پوهنتون صنف های تدریسی دریک ردیف پهلوی هم موقعیت دارد. در روزهای صنوف داری شیشه است بطوریکه از بیرون دیده میشود صحنه امتحان را مشاهده کرد.

یکنعداد پسران خود شانرا به آئینه چسپا نده اند و برای رفیق شان که در نزدیکی دروازه نشسته است چیز های میگویند و آن بچه بیدرنگ گفته های آنها را یادداشت میکند.

از آنها می پرسیم: آواز تان از

شیشه میگذرد؟

یکی از آنها میگوید: منظوری دیگری نداشتیم فقط میخواستیم سیستم امتحان را بلد شویم چون سال آینده نوبت ما ست. در همین گفتگو بودیم که شیشه های دروازه را از داخل با کاغذ سفید پوشاندند. بعد برای اینکه از جریان کانکور مطالبی تهیه کرده باشم داخل یکی از صنف ها شدم. یکی از اعضای امتحان برایم در مورد امتحان چنین توضیحات داد امتحان کانکور شامل



دردنند ای بسوی تار یکپها

یاد داشت از: لیلیا - تنظیم از دیدبان

خو اندگان عزیز ژو ندون قضاوت میکنند

لیلای عزیز!

قصه غم انگیز ترا خواندم، راستی غم تو بزرگتر از هر درد دیگر است که در جریان زندگی، آدم با آن مواجه میشود. ولی لیلای عزیز تو نباید زیاد در این مورد بیندیشی. برای اینکه تو بویته کوچکی از گلزار سادگی بودی و دیگران نیز از نظر تو ساده جلوه میکردند و همین پاکی تو باعث شد که فریب بخوری، فریبیکه برایت درد ناک است ولی بهیچ صورت تو گنهگار نیستی.

بین لیلیا! من آدم های زیادی را در زندگی میشناختم که لغزش کوچکی آنها را در منجلا ب بد بختی ها کشانده است و لی آنها انسانهای مصممی بوده اند. تصمیم گرفته اند و در صد آن شده اند تا دوباره جایی برای خود در زندگی باز نمایند. زیرا اشتباه نخستین گناه نیست. تکرار اشتباه گناه است و زخمی است التیام نا پذیر.

سعی کن خودت را قانع بسازی و اینکار به آسانی برایت میسر خواهد بود در صورتیکه بتوانی درست فکر کنی. زندگی نبرد است، نبرد و مبارزه با حوادث. و کسانی درین مبارزه پیروز خواهند شد که

مقاومت داشته باشند.

کریمه - ع

آنوقت از جایم بلند میشوم و بطرف عمه میروم. این بهتر است فرصتی است که او بفهمد، واقعا بفهمد که من دیگر او شوخی نمیکنم. باید بفهمد که دیگر در این خانه احترامی ندارد، و اگر میل دارد که در این خانه باشد باید اطاعت کند آنها اطاعت از من و از حرفهای من

این تنها راهی است که من میتوانم از او انتقام بگیرم و تحقیرش کنم. وقتی رو برویش می ایستم، او هم چنان بی اعتنا در جای نشسته است و چشم بگوشه اتاق دوخته است صدایش میکنم:

عمه!

باز تکرار میکنم:

عمه!

اما حرفی نمیزند و در عوض چین پیشانی اش را بیشتر میکند.

من دیگر صبر نمیکنم و با لگدبه سینه اش میگویم، آن چنانکه انگشتان پایم از بر خورد با قبرغه های خشکیده او درد میگیرد. ناگهان

بایک تکه نان و مقدار سبزی خشک و کم رو غنسی که از چاشت مانده است، بازی میدهد. عمه خشمگین و بی اعتنا به پشتی تکیه داده است و حتی نگاهی هم بصورت من نمی اندازد. صبر و تحمل و بردباری سیما دیوانه ام میکند. با عجله باو نزدیک میشوم، سرش را در بغل میگیرم و میگویم:

- سیما! صبر کن. تو نباید ... عقده راه گلو تم را می بندد و برای اینکه سیما چیزی نفهمد ساکت میشوم و سبزی و نان را از جلو ش دور میکنم، و با کوشش فراوان سعی میکنم لحنم عادی باشد و میگویم:

- صبر کن! ما غذای دیگری می خوریم، تخم را دوست داری؟ چشماتش از خوشحالی برقی

میزند و میگویند:

بلی.

میگویم:

- بسیار خوب.

عمه خمیده تر از همیشه از اتاق بیرون میرود، مثل اینکه، کوهی روی شانه هایش سنگینی کند قدم بر میدارد، شاید هیچوقت بفکرش نمیرسید که از طرف من چنین رفتاری با او شود. او که میخواست اختیار اداره زندگی مرا بدست

داشته باشد و هر چه میخواهد بامن بکند، با عکس العملی این چنین غیر منتظره رو برو شود، آنهم از طرف کی؟ از طرف من که خیال میکرد چون گنجشکی در چنگالش اسیرم و توانایی هیچ عملی را ندارم.

صبر میکنم تا عمه از اتاق بیرون برود، آنوقت در را می بندم و دوباره خودم را روی تخت می اندازم و به آینده فکر میکنم. به شب و به روزیکه بعد از این خواهد آمد و به آنچه که من با یستی بکنم.

چیزیکه پیش از همه رنج من میدهد و برای من معمای لاینحلی شده است، کارهای عمه است. در گذشته هرگز در این مورد فکری نکرده بودم. اما بعد از حادثه خانه محسن خان عمه وجود عمه و بلائی که بر سر من آورده بود یک لحظه آرا من نمیکنداشت. چرا باید او اینکار را بکند؟ چرا او باید مرا مانند طعمه بندام محسن خان بیندازد و سیه روز و بد نام و سیه کارم بکند؟ چرا؟ عمه در واقع مرابه منجلا ب فساد کشانده بود. مرا به راهی کشانده بود که ... آه سی می کشم و میخواهم از خودم و از فکری که مغزم را انباشته است بگریزم. بخودم و عده میدهم که در آینده این موضوع را خواهم فهمید و باید هم بفهمم بهمین جهت از جایم بلند میشوم و از اتاق بیرون می آیم. این بهترین راه است نباید تنها باشم. تنهایی آدم را دیوانه میکند. آنها آدمی مثل من را که در چاه عمیق و پر از لجن سیه روزی سرنگون شده است. از راهرو میگذرم و قدم به اتاق دیگر میگذارم، به اتاقی که سیما در آن است.

همین که قدم به داخل اتاق میگذارم، میبینم سیما در گوشه روی دو شک نشسته است و غذا میخورد غذا نمیخورد، در حقیقت خودش را

عمه، مثل گفتار تیر خورده زوزه میکشد و خودش را به یک پهلو می اندازد و بالحن شوم و ترس آوری، تکرار میکند:

- مردم، خدا یا مردم.

اما خشمی که مرا بلرزه در آورده است با ناله و استغاثه او تسکین نمی یابد و حتی بیشتر میشود. درست هنگامیکه چنگ به موهایش می اندازم، سیما خودش را بمن میرساند و با دستان لطیف و کوچکی دستم را میکشد و با التماس میگوید:

- لیلیا! لیلیا! ترو بخدا...

بعد میبینم دو قطره اشک از دو گوشه چشمش روی گونه هایش می غلتد و تاکناره های دهنش بائین می آید.

حالت سیما، در ما ندگی و التماس سیما سستم میکند، قدرت و توانایی ام را میگیرد. موهای نفرت انگیز و خاکستری رنگ عمه از میان انگشتانم رها میشود و من همانجا میمانم. هنوز در ست نفهمیده ام چه کرده ام و چه

میخواستم بکنم؟ وقتی سیما مرا بطرف خودش میکشد و از آنجا دور میکند، مفاومتی نمیکنم. عمه، هنوز زوزه میکشد و هنوز ناله میکند، ناله هایش بریده بریده است مثل اینکه میخواهد زیادتر از آن دنباله اش را بگیرد.

سیما هنوز مضطرب است، هنوز ترس دارد، و من برای اینکه آرا مش کنم و به ترس و نا آرا میشم پان دهم، خم میشوم و رویش را می بوسم و میگویم:

- تو همین جا باش. فقط چند دقیقه، من میروم بیرون و زود بر میگردم. بعد باهم شام میخوریم. فقط من و تو.

سیما سرش را بعلا مت موافقت تکان میدهد و برای دلخوشی من، یعنی حتما برای دلخوشی من لبخندی میزند، لبخندی که حس میکنم زورکی است.

سیما و عمه را با ناله های بریده بریده اش تنها میگذارم و از خانه بیرون میروم، میروم تا برای شام چیزی تهیه کنم... من دیگر تصمیم خودم را گرفته ام. ناتمام



دهان مندان خار سجاد

فلمی از روی یک ما جرای حقیقی

در جنگ عمومی دوم به اثر باردها نواندهام یک تعمیر بزرگ در بو لیند هفت نفر در یک زیر زمین تاریک و مرطوب زندانی شدند و بصورت خیلی پرماجرا با مرگ دست و پنجه نرم کردند، این هفت نفر در شرایط خیلی دشوار چندین روز در آنجا زندانی ماندند، موقعی که نجات دهد ما ن موفق شدند آنها را نجات دهند و نفرها ن یکی کور شده بودند که یکی از آنها از خوشحالی دفعتا و دیگری در شفا خانه مرد نویسنده فرانسوی ژان بل کلیبر از روی این ماجرا سناریوی نوشت که آنرا دایو کستر انگلیسی کالیف رایس بشکل فلمی درآورد در نقش های عمده این فلم شارل از ناوویتر سلرزویپر اوسکار سن بازی کرده اند. در عکس شارل از ناوور را در فلم زندان مرگ مشاهده میکنید.



او پرای سکسی

تبار شهری نیویارک معروف به (اوبوگانی) اثر معروف او پرای بنام ناکد آری پوپیه اثر مونتس وری را به شکل مسخره درآورده است زیرا این او پرای را موقعی که بصرش را از دست داده است و در آن زمان او در آرتیستی که نقش زن را بازی می کرد بصورت برهنه وارد استیج شد تنها یک مقدار پر بعضی قسمت های بدن او را پوشانیده بود در حالیکه از سه صد و سی سال به اینطرف این او پرای بشکل دیگری نمایش داد میشود.



این زن آواز خوان در مصاحبه ای گفته است: (در نمایش آینده خود در نیواورلین بدون این برهنه بصورت کاملا برهنه روی سن ظاهر خواهم شد. در عکس صحنه ازین نمایش دیده میشود.

ستاره هفتاد ساله



یکی از ستاره های جدید جاز جمهوریته اتحادی آلمان زن هفتاد ساله ا بیست بنام «فریدا سیولی» که از برلین می باشد. این

زن زنده دل خوش خلق و خوش صد ا علاقه مندان زیادی در میان تماشاگران تلویزیون پیدا کرده است او در تمام طول

عمر خود علاقه زیادی به هنر نشان داده در نمایشات که بحیث تماشاچی وارد سالون

میشد با چنگ های فراوان و معتد خود باعث تشویق رؤسای آن جوان میشد. او را در صفت اول جا میدادند روزی دفعتا یک کیبوز

پنور جوان از او خواهش کرد روی استیج بالا شود و طور تجربوی آهنگی بخواند. به این ترتیب فریدا سیولی بخواند شروع کرد و حالا آنقدر شهرت دارد که همه او را می شناسند و نامش سر زبا نها افتاده است.

در عکس فریدا سیولی را هنگام نیت آهنگی شاهراه میکنید.

زرغونه (نیلوفر - بهمنشاه)

زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر و رادیو که فعالیت هنری او روی ستیز بنام «نیلوفر» و در رادیو بنام بهمنشاه رفاه جریان دارد از جوانان پر استعدادی است که میتوان به آینده درخشان هنری او امیدوار بود. زرغونه



در درامه های کجری قروت عشاق ابله و ابارتمان بازی کرده همچنان در تعداد زیادی از رادیو درام ها و داستانهای دنیاله دار بازی نقش هایی داشته است.

زرغونه رفاه متعلمه مکتب عایشه درانی است و بارادیو در قسمت تمثیل درامه ها قرار دای عقد نموده است.

زرغونه رفاه که بیشتر در نقش های کمدی ظاهر شده خودش نقش های تراژدی را می پسنند او با وجودیکه بیش از ۲۰ سال ندارد بعضا نقش زن های مسن را مؤفاته بازی میکند.

هنر پیشه معروف بلغاری

استیفن دانا نیلوف هنر پیشه معروف بلغاری که در اکثر فلم هاتش های عمده داشته است هم اکنون مشغول بازی در فلم جدیدی می باشد که با مصرف زیاد تهیه میگردد.

این هنرمند در فلم فرشته هاهم بازی کرده است اما شهرت زیاد او در سلسله فلم های تلویزیونی حاصل شد که در هشت قسمت تهیه شده بود درین سلسله او نقش یک پارتیزان قهرمان بلغاری را ایفا میکرد. استقبال بی سابقه مردم ازین سلسله باعث آن شد که دایرگتران این سلسله هشت قسمت دیگر را نیز میخواهند تهیه کنند. در عکس آر تیسست مذکور در یکی از قسمت های آن فلم تلویزیونی بنام (دوگیتار) دیده میشود.



گلبانگ

خوشا جوانی و دور نشاط و عشق و امید
کنار سبزه لب جوی وزیر سایه بید

زدورگوه ، نمایان به پیش ، آب روان
بگوش ناله‌ی نای و بچنگ ، جام نید
بساط می بمان ، یار مهربان بکنار
زدست هجر شکایت ز وصل ، گفت و شنید
هوای بوسه بسر ، دست سرم دانهگیر
در این هوس گذراندن میان بیم و امید
تو چون بخانه نشینی؟ که همچو غنچه بیوست
زلطف باد بهاری نمی توان گنجید
چنان نسیم طربناک می وزد که بدست
نظر بهر چه لگندم بروی من خندید
چنارکف زدوسرو از طرب برقص آمد
ز بسکه باد بهاری نشاط بخش وزید
نسیم صبح ، ندانم بگوش غنچه چه گفت
که سر زجیب برآورد پیرهن بدرید
بچشم عشق برآید هزار چندان حسن
گل از دریچه چشم هزار باید دید
چو گل شکفته و مانند لاله خندان باش
بشکر آنکه ز گل مید هد بنفشه توید
توان به نیروی امید و دستیاری عزم
بدان مقام رسیدن که هیچکس نرسید

«نسیم»

سا غریاد

چشمه ها جوشید و بیستا نها شکفت
اشک شادی ریخت از چشمان من
باد رسوا دامن افشان برگذشت
بوی گل پیچید در ایوان من

ابرغم در تیرگی یارید و رفت
دل طراوت یافت زین بارتدگی
خنده زد چون صبح نمناک بهار
باز بر من چهر پاک زندگی

تاب گیسوی امید از هم گشود
بسته شد بر چنگ افسونکار من
شاخ نیلوفر زروزن سرکشید
نرم نرمک ریخت بر دیوار من

زینق آسا تردوعطر افشان و مست
شعر شادایم امید از باغ راز
بوسه زد بر نوک انگشتان گرم
نغمه ازدل پایکو بان تابه ساز

غنچه در بازوی ناز آلود باس
باشگفتنهای اخترها شکفت
یاد او رقصان و عربان در خیال
خند خندان جلوه گر شد از نهدت

آرزو چون نور رویا خیز ماه
گرم و خوشی تا بید براندام او
زلف بویاگرده افشان تابدوش
صد هوس در جان بی آرام او

جام لب بر بوسه پیش آورد و مست
دست سوزان حلقه زدر بر گردنم
از نفس هایش که گوته بودو گرم
خون بگر می شعله ور شد در تنم

بر نهادم چشم و خوشبختی گذشت
چون شرابی آتشین از گام من
کاش با آن بوسه تیری سینه سوز
میزودد از یاد هستی نام من

«فریدون تولد»



شب

چه غم آلوده شبی است
گل به ام تار و خموش
بستم سرد و تپه
نه چراغی ، نه مهی
نه دروغ نگوی
نه خروشی نه دمی
نه صدای قدمی

نه خیالی که برقصد در سر
نه نسیمی که بخندد بر بام
نه امیدی در دل
نه شرابی در جام
نه نفس های تب آلود کسی
نه شرار هوسی
چه غم آلوده شبی است

زیر نظر : گل محمد ادیب

خلوت

ساحل آتش با تن سوزان و خشک
خفته بود آرام در آغوش شب
مرغ توفان می سرود آهنگ عشق
بوسه می زد بر لب خاموش شب

اختران آسمان چشمک زنان
رنگها بر روی دنیا می زدند
هر طرف مرغان به آهنگ نسیم
مست و رقصان تن بدریا می زدند

ما ، در آتش خلوتی خوش داشتیم
کس در آن خلوت بجز ما ، رهنداشت
بجز آتش جان من نبود
بر تو رخسار او را نه ندانست

چشم او چون آسمان آرام و صاف
بود چون گل گونه اش رنگین ز سرم
آتش در بند بند تن لگند
بوسه های آن لب شیرین و گرم ...

ناگهان بستم در آن شب چشم خویش
تا در آغوشش بیاسایم دمی

برده بر گیم زراز بسته اش
بر گل رویش فشام شبی

لاجرم چون بازگردم دیده را
در کنارم آنمه زبیا نبود
چشم من هرجا سراغ او گرفت
آنمه خورشید رو پیدا نبود

دور آنجا در دل دریای ژرف
دیدم آن ماه شنا گر را در آب
تابه بزم بیکر عربان وی
سوی دریا رو نمودم با شتاب

بر لب ساحل به چشم خیره شد
بر لبی روشن تر از رنگ بلور
گشت از آن بیکرم چون ما هتاب
بپنه دریا مرا دریای نور

ناگهان موجی زدو در هم شکست
نقش به بر سینه بحر گبود
عاقبت دیدم در آن دریای ژرف
بود عکس ماه و ماه من نبود

از: «ع-الف»

بوسه

زانجا که بوسه های توانش شکفت و ریخت
امروز شاخه های سمن سرکشیده اند
نقش ترا که بر تو ماه آفریده بود
خورشید ها ر بوده و در بر کشیده اند

شب در رسید و شعله گوگردی شفق
برگور بوسه های تو افروخت آتشی
خورشید تشنه خواست که نوشد بیادروز
آن بوسه را که ریخته از گام مپوشی

ماندم بر آن مزار و شب از دور پر گشود
تک تک بر آمد از دل ظلمت ستاره ها
خواندم ز دیدگان غم آلود اختران
از آخرین غروب نگاهت اشاره ها

چون برگ مرده ای که در افتد بیای باد
یاد تو بانسیم سبک خیز شب گریخت
و آن خنده ای که بر لب تو نقش بسته بود
بمردد در سیاهی شب چون شکوفه ریخت

دید که در نگاه تو جوشید موج اشک
گلبرگ بوسه های تو شد طعمه نسیم
دیدم ترا که رفتی و آمد مرا بگوش
آوای پای رهگذری در سکوت و بیم

بی آنکه راه بر تو به بند نگاه من
ای آتشی گریختی از من ، گریختی
چون سایه ای که بر تو ماه آفریندش
بیوند خود ز ظلمت شبها گسیختی

اینجا مزار گمشده بوسه های تست
و آن دورتر خیال تو بنشسته بر گناه
من مانده ام هنوز درین دشت بیکران
تا از چراغ چشم تو گیرم سراغ راه

صدای پا

ماه همچون دختری بگرو عقیق
از افق سر میکشد دامن کشان
میگریزد از دل ابر سیاه
نقره می باشد به قلب آسمان

از میان شاخه های سبز بید
دختری آهسته می آید ز راه
دختری چون لاله صحرا قشنگ
دختری چون زاله ، پاکو بیگناه

می کند عر یان تن سیمابگون
میرود آرام در آغوش آب
بر تن این مرمرین تندیس حسن
می فشاند نوره ، سیم مذهب

مست و بی پروا بدست موج آب
می سیارد بیکر چون عاج را
می خراهد همچو قو بر گام رود
نرم می بوسد تن امواج را

می شکوفد خنده ای بر چهره اش
هر دو چشم خویش میدوزد به ماه
«یک صدای پا ، خدایا ، ناگهان
نوجوانی می رسد از گرد راه

دخترک چابک پرد بیرون ز رود
تند می بیجد بخود پیراهنش
قطره های آب می ریزد ز موی
همچو مروارید دور گردنش

می گشاید دخترک آغوش خویش
می شتابد نوجوان سبوش جویاد
(لاله) میگوید جوان باشرم و شوق
دخترک آهسته میگوید : «مراد»

(حسن فدایی)

مار

لندن در زیرمه شیری رنگ خوابیده بود. همه جا مه بود. مه شیری رنگ. بعد از ظهر بود و هوا رو به تاریکی میرفت. با تاریک شدن هوا مه نیز به رنگ پیولادی در می آمد.

باران ریزه ریزه می بارید. قطره های باران چنان ریزه بود که در میان مه گم میشد. آدم تنها طوبت آن را احساس میکرد.

در ریای «تیمز» در زیر مهی که روبه پولادی شدن داشت، آهسته و بیصدا میخزید و جلو میرفت. پلی که دو کرانه دریا را به هم پیوند داده بود، نیز در میان مه نیمه پنهان بود. و من ازین پل میگذشتم. به انجام پل نظر انداختم. دیده نمیشد. پرده سیال مه انجام پل را از چشم پنهان میکرد. به نظر آمد که خواب میبینم. بار دیگر به انجام پل نظر انداختم. باز هم دیده نمیشد. مه بود و مه بود. باخودم گفتم:

مثل «آینده» مبهم و نامعلوم است ..

و در همین هنگام مرد را دیدم که روی دیواره پل خم شده بود و دریا را مینگریست. آواز گامپایسی را که شنید، خودش را راست کرد.

مرد بلند قامتی بود. شانه های خمیده بی داشت. به نظر می آمد که اندکی کوز پشت است. بالاپوش درازی به تن داشت و کلاه شیویش را تا بالای چشمهاش پایین کرده بود.

میخواستم از کنارش بگذرم، ولی مرد با صدای غوری گفت:

«میبینی، مثل مار میخزد؟»

ایستادم. مرد با دستش به سوی دریا اشاره کرد و باز هم گفت:

«مثل مار میخزد!»

اندکی روی دیواره پل خمیدم و از لابلای پرده مه آب دریا را دیدم که آرام و بیصدا جلو میرفت.

مرد با دستش به دیواره پل زد و پرسید:

«پل را دوست داری؟ به نظر آمد که سوال زیبا بیست.

لبخند زدم و گفتم:

«ها، دوست دارم. مرد سرش را به گوشم نزدیک کرد و گفت:

«این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت. نه اینکه روی آن خانه ساخت.»

باز هم بی اختیار لبخند زدم و گفتم:

«این یک عقیده شرقیست. مرد سرش را تکان داد:

«درست است. یک عقیده هندوست. من این نکته را در هندوستان آموختم.»

پرسیدم:

«شما هندوستان را دیده اید؟ باز هم سرش را نزدیک گوشم آورد و گفت:

«من در آنجا کار میکردم. دهنشی بوی تند و یسکی میداد.»

هر دو به راه افتادیم. مرد پشت سرهم گپ میزد. همه اش در باره هندوستان بود. و بعد، نزدیک خانه بی رسیدیم. خانه دو متر لهی بود. از سیماش به سوی سرک باز میشد و با غچه کوچکی داشت.

دیوارهای خانه را پولادی رنگ کرده بودند. مانند مهی که همه جا را فرا گرفته بود.

مرد ایستاد و گفت:

«بیا، اینجا خانه من است. به دنبالش رفتم. دروازه را باز کرد و داخل شدیم. همه جا تاریک بود و بوی مخصوصی را شنیدم.»

پرسیدم:

«این بوی چیست؟»

مرد در میان تاریکی جواب داد:

«بوی زعفران است. در هندوستان باین بوی آشنا شدم. ازین بوی خوشم می آید.»

جراغ را که روشن کرد، از تعجب دق ماندم. همه جا را تصویرهای مارهای گوناگون فرا گرفته بود.

مرد که تعجب مرا دید، به شدت خنده را سر داد. میخندید و شانه

های خمیده اش تکان میخورد. می شنید. درین حال گفت:

«من از پشها خوشم می آید...»

من ازینها خوشم می آید... آهسته آهسته از زینه بالا رفتم.

من هم از دنبالش بالا رفتم. او دیگر نمیخندید. نفس نفس میزد.

گفت:

«میدانی، در هند و ستان مارا مقدس میدانند؟»

پرسیدم:

«از چه چیز مار خوشتر می آید؟ جوابی نداد. دروازه اتاق را باز کرد و هر دو به درون رفتیم. اتاق

هم پر از تصویرها و مجسمه های مارهای گوناگون بود. همه جا مار بود. همه چیز شکل مار را داشت.

شمع دان، خاکستر دان، چراغ خواب و گلدانها همه به شکل مار بودند. با به های تخت خواب و پایه های چوبی نیز شکل مار را داشتند.

مرد برای هر دو یمان و یسکی ریخت. کنار او سی ایستاد و مدتی از پشت شیشه به بیرون نگریست:

«همه جا بود. دیگر چیزی دیده نمیشد. برگشت و به سوی من آمد

کیلاش را تا آخر نوشید و گفت:

«میدانی، چهل سال پیش من در هند و ستان بودم. مرا برای

سروی یک راه آهن به آنجا فرستاده بودند. در آن هنگام سی سال داشتم.»

مرد دیگر کلاهش را به سر نداشت و موهای نقره گوشش در نور چراغ میدرخشید. گفت:

«این راه آهن قرار بود از میان جنگلی بگذرد. واحد ما در نزدیکی این جنگل خیمه زده بود. ما برای

کارهای ساده کسانی را از دهکده نزدیک آنجا استخدام کرده بودیم.

درین میان «رامو» هم بود. وی مردی لاغر اندام و سیاه چرده بی بود

مانند دیگر مردم دهکده. بغیر از پارچه زرد رنگی که به کمر می بست

دیگر چیزی به تن نداشت. موهایش سیاه تیره بود و مانند چشمهاش

برق میزد. درین چشمهای او یک چیزی دیده میشد. شایه یک را ز

بود. و شایه هم یک قصه نیمه تمام.

من از «رامو» خوشم می آمد. او هرگز نمیخندید. شکلیایی بی بائنی داشت. وسکو تش با عظمت بود. ساعتها کنارم می نشست و من

برایش از لندن تمدن و کارخانه ها سخن میگفتم. او با دقت همه را

می شنید. تنها در آخر صحبت من لبخند معنی داری میزد و میگفت:

«صاحب، این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت. نه اینکه روی آن خانه ساخت.»

و چشمهاش همچنان را ز آلود بود.

روزی از جنگل میگذشتم. «رامو» نیز از دنبالم می آمد. ناگهان زیر پته ی یک مار کفچه را دیدم که خیره خیره به ما مینگریست. ترسیدم و تفنگم را به سویش نشانه رفتم. ناگهان «رامو» از لوله تفنگ محکم گرفت و گفت:

«صاحب، این مار را نکشید! پرسیدم: «چرا؟» گفت:

«اگر این مار تر با شد، ماده اش از شما انتقام میگیرد. به سوی مار نگر. چشم همچنان خیره خیره ما را مینگریست. به نظرم آمد که چشمهای «رامو» است. به نظرم آمد که درین چشمها نیز رازی موجود است. قصه نیمه تمام می نهفته است.»

«رامو» همانا نظور با سکوت پرسیدمش: «چرا؟»

«تو این موضوع را از کجا میدانی؟»

جواب داد:

«درده ما همه این موضوع را میدانند. من خندیدم. یکرور باز هم از جنگل میگذشتم. پلنگی را دیدیم. من به سوی پلنگ آتش کردم. پلنگ در میان پته ها رفت. و من در میان پته ها جسم زردی را دیدم. پنداشتم که پلنگ زخم خورده است. باز هم به سوی آن نشانه رفتم و آتش کردم. فریاد آدمی را شنیدم. به آنسو دویدم. هندوی سیاه چهره بی که پارچه زرد رنگی به کمر بسته بود، در خون

تنها در آخر صحبت من لبخند معنی داری میزد و میگفت:

«صاحب، این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.»

چیزی نداشتم به او بگویم. تنها به چشمهاش و آن قصه نیمه تمام خیره خیره مینگریستم. او هم با سکوت پر عظمتش به من مینگریست.

یکبار از او پرسیدم که چرا زن نمیگیرد، جواب داد:

«صاحب، این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.»

و چشمهاش همچنان را ز آلود بود.

روزی از جنگل میگذشتم. «رامو» نیز از دنبالم می آمد. ناگهان زیر پته ی یک مار کفچه را دیدم که خیره خیره به ما مینگریست. ترسیدم و تفنگم را به سویش نشانه رفتم. ناگهان «رامو» از لوله تفنگ محکم گرفت و گفت:

«صاحب، این مار را نکشید! پرسیدم: «چرا؟» گفت:

«اگر این مار تر با شد، ماده اش از شما انتقام میگیرد. به سوی مار نگر. چشم همچنان خیره خیره ما را مینگریست. به نظرم آمد که چشمهای «رامو» است. به نظرم آمد که درین چشمها نیز رازی موجود است. قصه نیمه تمام می نهفته است.»

«رامو» همانا نظور با سکوت پرسیدمش: «چرا؟»

«تو این موضوع را از کجا میدانی؟»

جواب داد:

«درده ما همه این موضوع را میدانند. من خندیدم. یکرور باز هم از جنگل میگذشتم. پلنگی را دیدیم. من به سوی پلنگ آتش کردم. پلنگ در میان پته ها رفت. و من در میان پته ها جسم زردی را دیدم. پنداشتم که پلنگ زخم خورده است. باز هم به سوی آن نشانه رفتم و آتش کردم. فریاد آدمی را شنیدم. به آنسو دویدم. هندوی سیاه چهره بی که پارچه زرد رنگی به کمر بسته بود، در خون

تنها در آخر صحبت من لبخند معنی داری میزد و میگفت:

«صاحب، این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.»

چیزی نداشتم به او بگویم. تنها به چشمهاش و آن قصه نیمه تمام خیره خیره مینگریستم. او هم با سکوت پر عظمتش به من مینگریست.

یکبار از او پرسیدم که چرا زن نمیگیرد، جواب داد:

«صاحب، این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.»

و چشمهاش همچنان را ز آلود بود.

روزی از جنگل میگذشتم. «رامو» نیز از دنبالم می آمد. ناگهان زیر پته ی یک مار کفچه را دیدم که خیره خیره به ما مینگریست. ترسیدم و تفنگم را به سویش نشانه رفتم. ناگهان «رامو» از لوله تفنگ محکم گرفت و گفت:

«صاحب، این مار را نکشید! پرسیدم: «چرا؟» گفت:

«اگر این مار تر با شد، ماده اش از شما انتقام میگیرد. به سوی مار نگر. چشم همچنان خیره خیره ما را مینگریست. به نظرم آمد که چشمهای «رامو» است. به نظرم آمد که درین چشمها نیز رازی موجود است. قصه نیمه تمام می نهفته است.»

«رامو» همانا نظور با سکوت پرسیدمش: «چرا؟»

«تو این موضوع را از کجا میدانی؟»

جواب داد:

«درده ما همه این موضوع را میدانند. من خندیدم. یکرور باز هم از جنگل میگذشتم. پلنگی را دیدیم. من به سوی پلنگ آتش کردم. پلنگ در میان پته ها رفت. و من در میان پته ها جسم زردی را دیدم. پنداشتم که پلنگ زخم خورده است. باز هم به سوی آن نشانه رفتم و آتش کردم. فریاد آدمی را شنیدم. به آنسو دویدم. هندوی سیاه چهره بی که پارچه زرد رنگی به کمر بسته بود، در خون

تنها در آخر صحبت من لبخند معنی داری میزد و میگفت:

«صاحب، این جهان مانند پلیست که باید از آن گذشت، نه اینکه روی آن خانه ساخت.»

غلتیده بود.

«رامو» خم شد. با همان سکوت
بر عظمتش جسد را نگر بست.
سپس سرش را بلند کرد و گفت:
- صا حب این مرد شو هر
خواهر من است!

با دست و پا چکی گفتم:
- من... من قصداً این کار را
نکردم.

«رامو» سرش را تکان داد:

- صا حب، او از پل گذشت.

«رامو» جسد را با خودش به
دهکده برد و چند روز برنگشت...
یک شب در درون خیمه بر بستر
افتاده بودم.

شمع روشن بود و من خوا بسم
نمیبرد. شب از نیمه گذشته بود.
ناگهان دیدم که پارچه خیمه با
کاردی دریده شد و زنی به درون
آمد. از ترس و وحشت خشکماندم

چشمهای زن جوان در نور شمع
میدرخشید. مثل چشمهای مار
کفجه بی بود که در جنگل دیده
بودم. مثل چشمهای «رامو» بود.
درین چشمها رازی نهفته بود. قصه
نیمه تمامی در آنها خوانده میشد.

توانایی حرکت را ندا شدم.
مثل آنکه افسون شده بودم. هر گ
را در برابر خودم میدیدم. زن آرام
آرام به من نزدیک شد. بعد، دستش

با کارد بلند رفت. تیغه کا رده برق زد
وناگهان کسی دیگری به درون خیمه
آمد. از دست زن محکم گرفت. زن
جوان تکان خورد. تلاش کرد خودش
را رها کند. شمع سرنگون شد
و خیمه در تاریکی فرو رفت. بعد،
آواز ناآهویی را شنیدم و دیدم
کسی از خیمه بیرون گر یخت.

وقتی شمع را دو باره روشن
کردم دیدم «رامو» نزدیک بستر
افتاده است و از سینه اش خون

می ریزد. دیگر در چشم هایش
درخششی دیده نمیشد. رازی هم در
آنها نهفته نبود. قصه نیمه تمام هم
وجود نداشت.

کنارش نشستم. «رامو» آهسته
گفت:

- صاحب، ازین زن اجتناب کنید.
این زن خواهر من است. شما شوهرش
را کشته اید... او از شما انتقام
میگیرد.

لختی خا موش شد. در چهره اش
دردی خوانده نمیشد. فقط آرا مش
بود. در چهره اش دردی خوانده
نمیشد، فقط آرا مش بود. آرام آرام
زمزمه کرد:

- صا حب، من از پل گذشتم.
برای نخستین بار در چهره اش
لبخندی را دیدم. بعد، این لبخند
ناپدید شد. و او مرد.

فردای آنروز به دهکده رفتم و این
زن را پیدا کردم. نامش «گیتا» و نوزده
ساله بود و هیچکسی را ندا شت.
کارم را رها کردم. از وایسرا اجازه
گرفتم که او را با خودم به لندن
برم و آورد مش اینجا.

بقیه در صفحه ۵۸



د کابل پوهنتون

د زلفو اشاری

زلفو ته یې موره اشاری کوی
 پیازا پوری او کسې مسخری کوی
 خو مړه بختوری دا ستا زلفی دی
 تل دی چه د سپین مسخ زندا دی کوی
 ډیره خو صله ده ستا په زلفو کوی
 مسخ سره لگیری پری ا سری کوی
 کله یې مخ پټ کله ښکاره کاندی
 باد ورسره داوڼگه نغری کوی
 مخ به یې لوبه وی دا لو کسې ښکاری
 و مود له ورا په غر غری کوی
 ستا زلفی می ولیدی اولای
 اوس را سره خیال مډا کسری کوی
 میری دستا زلفی دی چه زلفو کوی
 ځکه می قلم پری تبصری کوی
 زه ملنگ یسار ځم نه ایسار بیره
 پټ پټ یسی بانه راته نا دی کوی
 (ملنگیار)

د دیني دست

که دکاږی می خوک ستر کی په پیغور کوی
 یا می سرله ته څی د عشق په تور کوی
 هر ز حمت راته را حمت کسې د عاشقی
 سمندرغو ندی کلکت کوم په اور کوی
 چه په ښکلو پس ژاپ م و چسې شونوی
 تما شه دبحرو بر کوم په کور کوی
 دادولت دی د سپین مخد لور روسترگو
 چه می تنه اورا ولو کی د زړه په کور کوی
 هغه مست د محبت په صحرا موند شوی
 چه موندنه نشی په شمیر د لاهور کوی
 توری زلفی سپین ر خسار په می هیر شوی
 که می واپوری ناصح په سپین او تور کوی
 په هر داغ می دخیل زړه هسی باور دی
 چه په هر ک بهرانه شمع په کور کوی
 لاپه به نشی څنی تور د تورو زلفو
 سرو مال که د حمید څی په دا تور کوی
 (حمید)



زوندون

حليم نظري

اختر دی

یا خیره اختر دی جلی زلفی دی سمسوری کړه
 ښکلې شه، سینگار وکړه اوسنی سترگی توری کړه
 مرسته شه مستی وکړه پیخوده شهر سو جلی
 پورته شه خو په سره لاسونه په خندا جلی
 مېر او نزاکت نه دک نظر دمایه لوری کړه
 ښکلې شه، سینگار وکړه او مستی سترگی توری کړه
 وخالده اختر دی خو شالی کړه په خندا شه نن
 راشه رانژدی په ا تن او په لخوا شه نن
 بلې می په زړه د عشق لمبی لایسی توری کړه
 یاخیره اختر دی جلی زلفی دی سمسوری کړه
 شونډی سر مایس، سترگی سره زلفی ولول صتم
 نیک دی په تندی او پاولی چه کاکل صتم
 شونک د مړوند ونو افغانی امیل د پوری کړه
 ښکلې شه، سینگار وکړه او مستی سترگی توری کړه
 شال زری په سر کړه زما گرانی مله می شه
 سترخینی قربان شه! بسمل ته را ستنه می شه
 اختر دی مبارک شه راته نوی نغمی سوری کړه
 یاخیره اختر دی جلی زلفی دی سمسوری کړه
 ورځ دلوی اختر ده زلمی، نجونه ټول ملونه څی
 دلی، دلی خلک کور په کور مبار کوی ته څی
 گرانی خپل «حلیم» نه داشووی، شونډی را دوری کړه
 ښکلې شه، سینگار وکړه او مستی سترگی توری کړه

د وصال رخصت

چه په ناز دلبره سم سر و قا متکا
 وعا شوقه پیدا ډم د قیامت کا
 هغه ډم چه سنگا رو کا به خرا م تنی
 تر گنګر و بی دیس د ن جو به د جنت کا
 ناصغو نه د زلفینو کړ ل ل سو خونه
 چه چنگر بزلره د چشمو حمايت کا
 هېح حاجت یی په کومک د زلفو نشته
 چه هرگز په جهان ته یی هغه بدعت کا
 محبت ویاړ ته هسی بی وقار گرم
 چه هیش راته نظر په حقارت کا
 مه دماغ په حسن کړه مه می بهینه
 دا به واپه دور تر په لیر مدت کا
 ماوی هجره! لږ رخصت د وصال دا کړه
 د یار غم په خاطر هر موره شدت کا
 دیوی مکره شور او شر په غم صابر شه
 داوینشا هغو ته کړه چه مرون کا
 روښانی میرزا به ووی که ژند موی
 چه هجری په نظم نوی حکمت کا
 (اشرف خان هجری)

د زړه کیسه

یوځل خورا باخید لی گلی را روانه شوی
 دغو مړه می یوه که چه د زړه سو دام راوخی
 وکړله آئینی درته زما د زړه د خور کیمه
 مخ دی چه راوگر ځای بیرته دی ژر واپاؤ
 زه دکور او گلی پیغورونه ټول په سراخلم
 مالکه سحر شینم داو ښکو کړ نثار په تا
 تهوی چه زما د بیلتون شیبی سبا کیدی در کوی
 زه د جرس شین شو لالهانده فریادونه کوی
 بیرته چه ستنه شوی دایه خشی پشیمان شوی
 بله کانه وشوه اوگنه خبه له مانه شوی
 ښه شو چه خپل حسن ته پخپله تحیرانه شوی
 زړه ته می رانوتی لاراباندی گرانه شوی
 ته ولی ددروغو په یوه توخت ستومانه شوی
 ته لکه غوی دگل موسکی شولی خندا نه شوی
 ای زما دهیلو جونگری داسی ولی وړانه شوی
 پورته شه حافظ کنه پانی له کاروانه شوی
 «نصرالله حافظ»

پاینیر دهم

مسافر زمین بسوی کهکشانشانها

فاصله زمین تا ژوپیتر ۶۲۰ میلیون میل است

یکی از رویاهای دانش بشری بحقیقت پیوست

عقیده دارند عبارت از حلقه ایست بطول ۱۱۰ هزار میل که از سطح سیاره آغاز وبا ستقامت خط استوایی آن دوازده است .

برخی از دانشمندان در زمین پاینیر نظرات انتقادی هم ابراز داشته اند . گروهی از آنان معتقدند که آلات نهایت ظریف ودقیق تعبیه شده در پاینیر ، هنگام بر خورد با تشعشعاتی ، حساسیت خود را از دست داده اند زیرا شدت این تشعشعاتی هزار مرتبه بیشتر از حدی بوده است که برای از بین بردن يك انسان کفایت میکند .

داکتر واکر فلش از پوهنتون کلیفورنیا در شان ایگو اظهار داشت که پاینیر باندازه کافی و در حدود امکان پیش رفت واز خطر جست، که این از نظر علمی حایز اهمیتست بزرگی است .

یکی از دانشمندان نیکه در پروگرام برای پاینیر شرکت داشت اظهار نمود که سفر پاینیر توام با یک سلسله مخاطرات نیز بود، چنانچه سطح تشعشعات فضا بی بر اتم خطر نا کتر و بیشتر از آنچه بوده است که پیش بینی گردیده بود . هنگامیکه سفینه ۵۷۰ پوندی پاینیر باستقامت ساحه مقناطیسی ژوپیتر بسرعت میگردید ، داخل يك کمر بند تشعشعاتی بزرگی شد که دانشمندان اکنون

معماهای دیگر

عکسهای ارسالی پاینیر مطالعات دانشمندان را جالب تر و گسترده تر ساخته است، بخصوص تصویر قسمتی از لکه بزرگ سرخرنگ در سطح ژوپیتر، بر وسعت مباحثات علمی درین زمینه می افزاید . این لکه بزرگ سرخرنگ ۳۰ هزارمیل طول و ۸ هزار میل عرض دارد که بدینصورت حجم آن چندین برابر زمین است .

برخی از دانشمندان اظهار عقیده کردند که عکسهای ارسالی حفر ، ایرا در سطح ژوپیتر نشان میدهد که بوسیله يك رشته بخارات ابرمانند و داغ احاطه شده است .

عدهای دیگر گفتند که این نقطه تاریک صرف سایه عمیقی است که بوسیله توده های عظیم ابر احاطه گردیده .

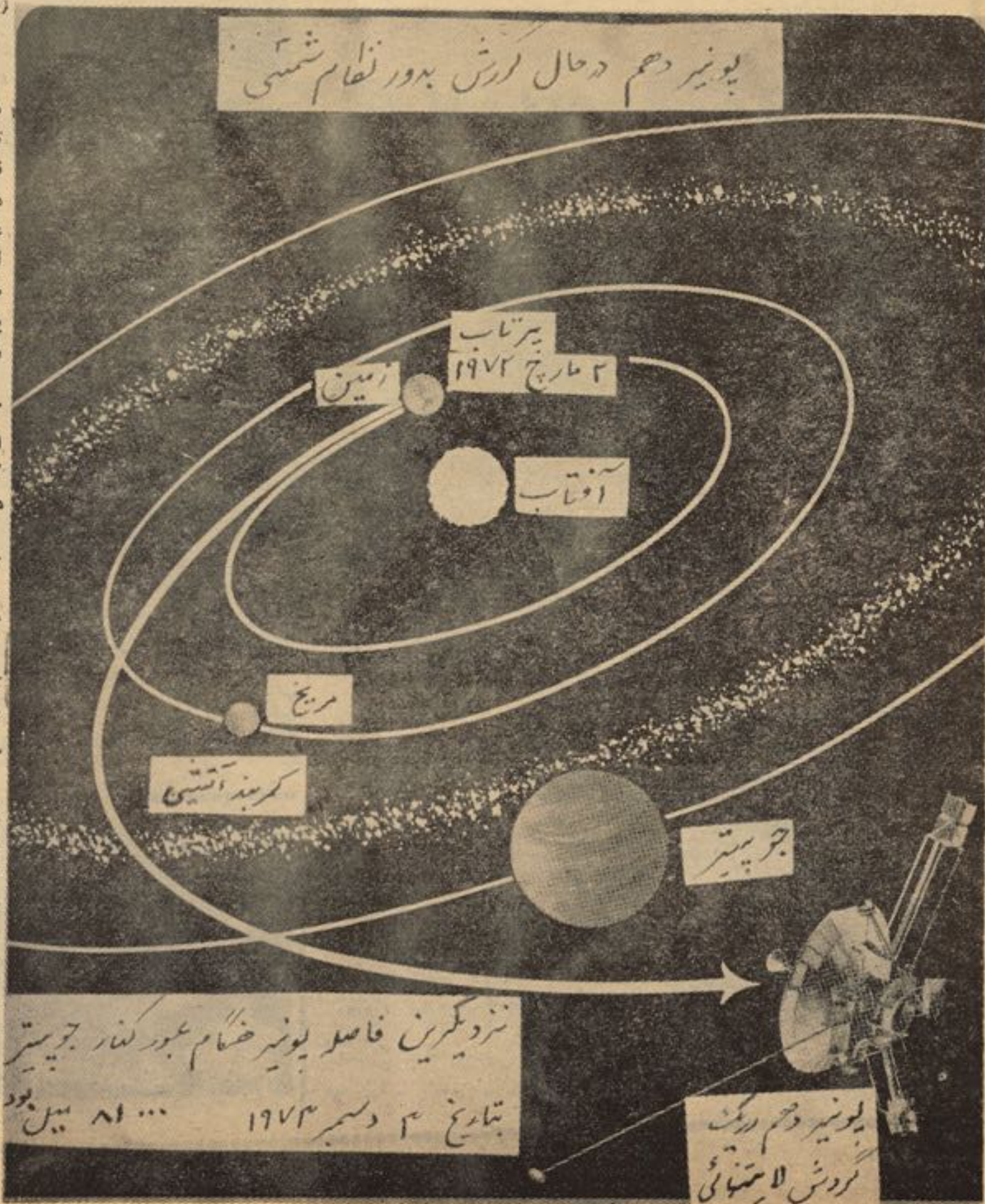
یکی از شکفت انگیز تر یکن کشفیات پاینیر دهم همانا حالت نوسان و اهتزاز دار قوه جاذبه در ساحه مقناطیسی ژوپیتر است .

چندین روز قبل از رسیدن سفینه بنزدیکترین فاصله ژوپیتر پاینیر دهم یکنوع افزایش تدریجی را در سرعت کشش بجانب سیاره از ساحه مقناطیسی ژوپیتر ثبت کرده است و سپس بدون هیچ علامت یا اخطار قبلی ، آلات تعبیه شده در سفینه از کار افتادند و عکس العمل خارجی دیگری را ثبت نکردند .

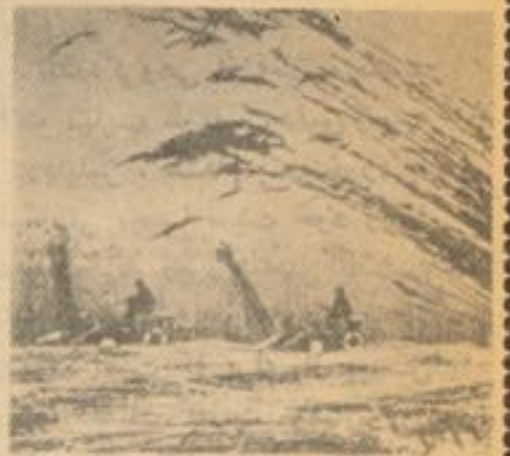
یک دانشمند، علوم فضایی اظهار داشت که این مرحله از عملیات پاینیر درست شبیه حالت برگشت سفینه و سایر

بقیه در صفحه ۵۳

صفحه ۳۵



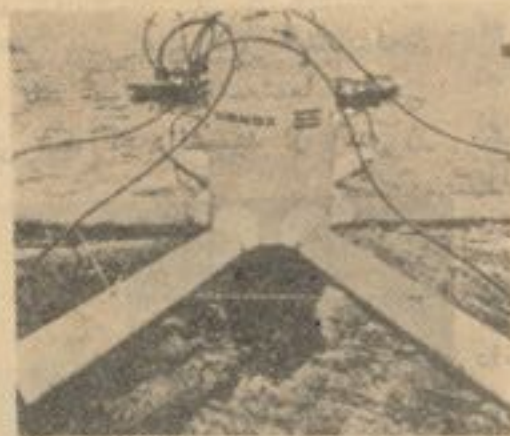
نزدیکترین فاصله پاینیر دهم عبور کنار جوپیتر
بتاریخ ۳ دسامبر ۱۹۷۳ میل بود



در هنگری با وجود سردی هوا نیشگر کاشته میشود. منتهی هنگام درو کردن نیشگر زمین که در آن آب جمع شده یخ میزند و درو کردن را مشکل میسازد. برای رفع این مشکل داس ماشینی اختراع کرده اند تا هم نیشگر را از جای درستی درو نماید بدین وسیله دروگران از سردی مایخوردن حفاظت میشوند.

ماشین آب پاک کن

در ساحل برو نسو یکن نزدیک ستوکهولم ماشینی که از نظر شکل عجیب مینماید بکار انداخته شده. این ماشین برای «زنده ساختن آبهای مرده» بکار میرود. یعنی در آب هاییکه زنده جان حاکم است قوه حیات را بیشتر میسازد. مجادله بر علیه کیمیا و کثافات آن و موادی که از فابریکات طرح شده به بحر می ریزد و باعث تلف شدن حیوانات بحری میشود از چهار سال به اینطرف آغاز شده است این مجادله بر علیه کیمیا توسط کیمیا صورت میگردد درعکس ماشین مذکور را مشاهده میکنید.



از دواج شگفت انگیز

يك زن نرو تمند باسرنا نشناس بنام ویک سر جنت به همراه يك رئیس قبیله درگینه جدید بنام «اوبساروکه» ازدواج کرد. این قبیله تا همین اواخر وحشی و مردمانش آدمخوار بودند. رئیس قبیله سه پسر به اینک برای زن داده است عبارت است از یازده خوک و پنج موی ساختگی که در هنگام رقص ها زنان قبیله بسر میگذارند. این خبر تنها پسر این زن را به تعجب نینداخته است اما سایر مردم همه متعجب شده اند. پسر این زن اظهار نظر میکند که به این وسیله مادرم میتواند کار تحقیقاتی خود را



خوبتر پیش ببرد و اسرار مختلف زندگی بومی ها را کشف نماید. طبعاً بعد از تکمیل کتابی که مادرم میخواهد بنویسد این ازدواج خاتمه خواهد یافت و او بد نیای متقدم باز خواهد گشت. با این هم مقامات گینه جدید به زن مذکور امر کرده اند تا خاک آن کشور را ترک گوید. در عکس این زوج عجیب را مشاهده میکنید.

استفاده از دریا

ممالک سو سیاستی داخلی پیمان اقتصادی برو گرامی طرح کرده اند که حد اکثر استفاده را از آبهای دریای تیسامعمل آورند. این دریا که در ممالک هنگری و رومانیه میگردد در آن آب خیزی بعضا خاصاتی را بیان می آورد. در مرحله اول دو بند برق بزرگ در کنار پانی و شمال هنگری جدید اعمار شده است که کار آن خاتمه یافته است. بدین ترتیب زمین های خشک هنگری زیر آب شد و مقدار زیاد انرژی برق از آن بدست آمد. همچنان در کنار این دریا نزدیک بند برق يك شهر توریستی برای پنجاه هزار نفر اعمار شده است. مسابقات کشتیرانی و قایق رانی هم ما برای دریا صورت میگیرد حتی کشتی های بزرگ بقرابت ۱۳۰۰ تن هم میتواند درین دریا به آب انداخته شود. درعکس بند برق تیسای مشاهده میشود.

ایمالیادریک پارک

توریست هایی که برای مدت کسی در ایتالیه بسر می برند میتوانند از پارک نوروم استفاده کنند.



درینجا از کوه های آلپ تا سیسلی یعنی تمام ایتالیه در آن پارک به نمایش گذاشته شده است یعنی یادین آن پارک سیاح حسی میکند که تمام ایتالیه را دیده است. کوه ها، دریا ها آثار تاریخی و همه چیز بصورت دقیق در جاهای خود گذاشته شده و شکل پارک هم بشکل نقشه ایتالیا است. درعکس برج و قلعه پیزارا در پارک مذکور مشاهده میکنید.

گذرگبو تر فروشی

شهر هامبورگ آلمان نه تنها بوسیله تعمیر ها و آثار قدیمی خود شهرت یافته بلکه از جهات بازار های مختلف نیز خیلی جالب است این بازار ها از ۱۴۰ سال به اینطرف در روز های پنجشنبه در یک کوچه قدیم قرون وسطایی برگزار میشود. هزار ها کیوتر در قفس های مختلف از این مناطق مختلف به اینجا آورده میشود. در بسیاری از نمایشگاه های این بازار کیوتر های عجیب و نادر را به نمایش میگذارند از طرف صبح اهالی خود منطقه حق اولیت دارند تا ازین کیوتر ها دیدن نمایند در زمین خوراک های لذیذی از گوشت کیوتر درست میشود. درعکس بازار کیوترها دیده میشود.



مرکز انترپولوزی

در ماسکو در نظر دارند بزرگترین مرکز انترپولوزی را بسازند درین جامتخصصین جوان را در تمام رشته های تحقیقاتی تربیه میکنند تا ضرورت تمام کشور وسیع شوروی را لحاظ محقق و دانشمند رفع گردد. درین مرکز هر گونه وسایل و آلات برای تحقیقات علمی در یک تعمیر بزرگ جمع شده است. این تعمیر دارای یک دستگاه تلویزیون مستقل می باشد. تمام اتاق های تشخیص صدا و وادویه ها و آلات بسا هم از تیسای مستقیم یوستی ولویزیونی دارد. نام این تعمیر را «شهر طب» گذاشته اند.



این تعمیر در ساحه وسیعی ساخته شده و وسعت آن قابل توجه است یعنی در ساحه ۱۵۰ هکتار زمین ساخته شده در عکس شما نمای تعمیر مرکز «اوتکولوژی» را مشاهده میکنید که بخش کوچکی از دستگاه بحساب میرود. تنها همین قسمت شامل دو ساختمان است.

انکشاف دانش

قبل از انقلاب سو سیاستی در ممالک آنجا بود قصد اهالی آنجا بپرواد بود. مکاتب ابتدایی آنجا در سال ۱۹۲۲ به چهل مکتب میرسید. ولی حالا در ۵۲۰ مکتب عالی و فاکولته ها درس میخوانند. ممالک سو سیالیستی با ممالک لستان کمک میکنند این کمک ها شامل آبادی مکاتب و انبساط معلمین و سایر کمک ها می باشد. تنها اتحاد شوروی پنج مرکز تعلیمی در آنجا اعمار کرده است که در آن پنجهزار نفر درس میخوانند. در عکس شعبه تخنیک یکی از تخنیک ها را مشاهده میکنید.



سباوون غرنی

لوی اختر د ایشار او سر بنسندنی د عملی، درس یادونه کوی

زموږ دولس او هیواد په اد بیانو او هنرو نو کی او همدا شان هم په ملی دودونو او روایا توکی اختر ته په سپیڅلی نظر کتل شوی او خورا زیات ستایل شویدی.

په تیره بیا چه لوی اختر وی . هغه اختر چه په خپل نفس کی د ایشار او گذشت، سر بنسندنی او قر بانی فلسفه لری.

زموږ دولس تر منځه لوی اختر ډیر او چت مقام لری او له را تک سره یی ډیر ښه هر کلی کپری او خلک داسی خوښی ورته کوی او داسی ور ته هو سپیری چه دهغه له فلسفی سره وړ وی.

لوی اختر لکه هما غسی چه وویل شول په خپل نفس کی د ایشار او گذشت قر بانی او سر بنسندنی فلسفه لری، او زموږ خلک دخپلو مذهبی او

دینی احساساتو له مخه هغه ته په غوره مقام قایل دی، اود لوی اختر په ورځو کی هڅه کوی چه زړونه یی له سپیڅلو هیلو نه ډک وی، یو تر بله مینه کوی او یو بل ته دخو ښی، مینی او ورور ولی لاس ورکوی.

داخر دودونه د هیواد په گوټ گوټ کی بیلی بیلی ښی لری. او هرڅوک دخپلی سیمی اودخپلو خاصو روایاتو سره هغه نمانځنی. خو

کوم شی چه په لوی اختر کی ډیر عام دی هغه داچه هغوی ددینی شعایرو

تر ژوری اغیزی لاندی وی. او په تیره بیا حج ته د تللو اود خدای دکور د زیارت کو لو خبره هغوی ته ډیر ډیره او احساساتو رقت پیدا کوی او هغوی دی ته متوجه کوی چه ویشی.

دودونه ښی شمیره دی هغوی چه توان لری، قر بانی گا نهی کوی اودخپل خدای درضا لپاره هغه جاروی او دخدای په مخلوق باندی یی کوی او هغوی دی ته متوجه کوی چه ویشی.

د اټولی هغه خبری دی چه د یوه ولس د ژوند په هینداره کښی خلیږی. دغه هینداره ډیره رښتینی هینداره ده.

دا هینداره درواغ نه وایسی ، بدی هینداره کی دا ښکاری چه اختر له نورو سره د مینی وخت ده د بنسندی وخت دی، د ایشار او فدا کاری وخت دی او لدغه فرصت نه په استفا دی زموږ و طنوال هڅه کوی چه په تیره بیا دغه لوی اختر لاپسی هم په مینه تیر کړی اولا پسی هم دخپلو انسانی هد فو نو په لاره کی او چت کامونه واخلی او دخپل ولسی



ژوندانه په زمینه کی هغه ایشار او وقت ولری چه ډیر سترو دخدای بند گانو در لو دل. هغه فدا کاری

چه پیغمبرا نو د پشريت اصلاح اود خدای درضا په خاطر و کړی. او

زمونږ وطن چه او س دبسیا دی تحولاتو په در شل کی دی اود جمهوری رژیم تر بیرغ لاندی دخپل نوی ژوند خواته خوځیږی، پکار ده چه دغسی فدا کاری او ایشار له خا نه وښی .

داخر دخوښی او خوشالی دو دونه ډیر رنگین او خورا زیات کاندی او څنگه ددغو لښنو په ورځو کی نو رو ښی او له نو رو نه ښنه

و غواړی څنگه د نفس د تزکیی او پاکوالی په لاره کی ایشار او گذشت ته چمتو وی. څنگه باید د انسانی اید آونو او آمالو لپاره د نورو سره مینه او علاقه رو غږ کوی.

څنگه دانسانی ښیگیو او دنفسو نو د تزکیی لپاره خپلی هڅی منسجمی کاندی او څنگه ددغو لښنو په ورځو کی نو رو ښی او له نو رو نه ښنه

و غواړی څنگه د نفس د تزکیی او پاکوالی په لاره کی ایشار او گذشت ته چمتو وی. څنگه باید د انسانی اید آونو او آمالو لپاره د نورو سره مینه و لری. او نور...

مردی در توفان

- اگر بجای تو می بودم بیرون نمی رفتم... تو فان نز دیک است. در لحن آرام و گیرای زن آهنگ خطر دیده می شد. هوا تمام روز به صورت غیر منتظره گرم بود. ناراحتی گر مای آن حتی در ساعات شام احساس می شد.

- نی، تو فان نخواهد آمد. مردمی دانست که زن همیشه پریش نگران است و حتی میخواهد از هوای بدحفظش کند. زن خوشحال می شد اگر او را در چار دیوارخانه با خود نگه دارد. زن به شدت دوستش داشت. ولی در عشق انگیزه های است که انسان را از مسیر زندگی اش دور نگه می دارد... مرد به آسمان نگاه کرد. در دور دست ها ابر سیاه و تیره روی جنگل بدون کوچکترین حرکت ما نند اینک بخواب رفته با شد او یزان بود.

- اگر من بودم نمی رفتم... توفان می آید. زن با نگاه های التماس آمیز به او نگر بست. خاموشی سایه افکند. این خاموشی حتی صداهای پرندگان، سگ ها و مرغابی هارا در خود بلعید. درخت ها نیز خاموش بودند و علف ها.

- لطفاً... مرد می دانست که واقعا تو فان خواهد آمد. در حوا دث مشا بهه ممکن او بیرون نمی رفت. ولی او بسیار در برابر نگرانی و تشویش دوست داشتنی زن، ضعیف بود.

- نی، تو فان نخواهد شد. مرد با گام های بلند و مصمم از خانه بر آمد از شیب تند پایین شد و خود را به زورق رساند. زورق به تنه درخت کهن سالی که ریشه ها پیش را رفت و آمد موج ها در هم کو بیده بود، بسته و به آرامی تکان می خورد. او چرخک و سرب های ریسمان ما می گیری را بدرون قایق گذارد کلاهش را بروی چوکی چوبی قایق انداخته و آن را از ساحل بدور راند.

نوشته: برگمی ورونین

در مورد نویسنده:

کلمات زیر که در داستان کوتاه «مردی در توفان» آمده است تصویر نسبتاً تمام نمایی از نویسنده آن می دهد: «قلب انسان به آرامش می تپد هنگامیکه دارنده آن در حال نبرد و مبارزه باشد.»

ورونین در بسیاری شیوه های ادبی می نویسد و لی نوشته های او همیشه رنگ نثر آهنگ دار و حافظ می نماید. قبل از نوشتن او لین اثرش بنام «ملاقات» در سال ۱۹۴۷ ورونین شهر زادگاهش لیوبین را ترک نمود و نخست با پدرش و سپس تنها تمام سرزمین شوروی را زیر پا گذارد.

او از پیش ها آموخته بود که چگونه از داستان های کوتاه مشکلات عدیده ای زنجیر وار از رویا هایش وازهمه مهمتر برای ابراز دیده هایش، مقررآتش و فلسفه اش کار بگیرد. او و قایع نگار زمان ماست. مشکلات عدیده ای زنجیر وار از یک داستان به داستان دیگرش در برابر خواننده ردیف میگردد. داستا نهایش اکثر دارای تم عشق شکست نا پذیر اند.

او هنگامیکه از طبیعت از جنگل هایش، دریا های موج و کف آلودش واز دریاچه های آرامش حرف می زند مانند نقاش چیره دست نوشته اش رنگ تا بلو را می گیرد. در داستان «خدا حافظ جنگل» همین شیوه پرورشی دیده می شود.

ولی این کار بسا دگی در نوشته هایش جلو گیری نمی نماید در لحظاتی می رسد که انسان را در نبرد گاه مبارزه با طبیعت قرار می دهد و بران چیره می گردد. در داستان «مردی در توفان» این کار را با شایستگی انجام میدهد.

چنان دراز شده بود که او را دوباره بطرف ساحل فراموشی خواند.

جزیره که توسط شمال سبز رنگ نی در حلقه گرفته شده بود، غرق در سکوت و آرامش گردیده بود. حتی گل های نی نمی جنبید و آب در وسط دریاچه غلیظ تر معلوم می شد. چرا؟ او به ابری که در حال انکشاف و امتداد بود نگر بست.

لحظه به لحظه بزرگتر شده و چنان به نظر می آمد که نزدیکتر میشود. ولی هنوز خیلی دور بود. تور ماهیگیری بالنکر به آرامی وبدون صدا در زر فتای دریاچه غرق گردید. ریسمان تور به آرامی از درون آب تکان می خورد. سرب تور ماهیگیری مدت ها قبل پایین رفته بود. ریسمان بلاخره سست شد و

دریاچه ساکت و آرام بود آب آنقدر غلیظ معلوم می شد که انسان فکر می کرد تیل است. غروب اشعه سرخ رنگش را بر سطح آب انداخته و موج های کوچک می درخشید.

انسان می توانست هر قدر که دلش بخواهد قایق را بدور براند. از دور دست ها بانگ خروس شنیده می شد.

باروی قایق رانی اش به آهستگی حرکت نموده و قایق را لحظه به لحظه از ساحل و خانه اش دور می نمود. درخت ها که لحظه قبل به روشنی دیده می شد به فیته بربرو سبز تبدیل گردید. فقط تک درخت کهنسال و با آن تنه و به تازی می دانست شاخه های پوج و برهنه اش به تازی معلوم می شد. شاخه های آن

ترجمه: رهپو

ما هیگیری بار دیگر آن را کشید تا اطمینان بیشتری یا بد بعد او سگرتی روشن کرد. حالا می توانست بنشیند و تا هنگامیکه ما می بتور می افتد دود نماید. در گذشته او از این محل ماهی های بزرگ گرفته بود. می میداند ممکن است این بار نیز بخت با او یاری نماید.

هوا آنقدر آرام بود که دو سگرتش بدور نمی رفت. و لسی با آنها با خود اندیشید که توفان خواهد شد ولی خود را تسلی داد که از اینطرف ها نخواهد گذشت او این نتیجه بخاطر سید که ابر انکشاف یافته به آرامی اما س نموده و آسمان طرف شرقش پوشانیده و از آن گاه گاهی روشنی برق می جهید. او اندیشید که بدنبال این برفک ها رعد و باران تند خواهد بود. تنها چیزی که می توانست انجام بدهد آن بود که به طرف مقابلش بایند نرود.

قایق آرام روی دریاچه ایستاده بود. هنوز از ماهی ها خبری نبود. ممکن آنها از ترس توفان جای آرام با شدند. معمولاً در این گونه مواقع ماهی لقه و خار دار به طرف طعمه بلند می شود. ولی اکنون از آنها خبری نبود. اشعه غروب به سرعت غیب شد مثل اینکه کدام دیو ساحل ایستاده شده باشد. ناگهان همه چیز در تاریکی و سکوت آزار دهنده غرق شد و حتی نسیم سرد بعد از نشست آفتاب نمی وزید.

بطرف راستش نور خیره کننده برقک جهید. او تا پانزده حساب نمود قبل از اینکه صدای غرش رعد شنیده شود. مرد خاموش بود. ولی در همان لحظه ناگهان برقی در بالای سرش جهید و آسمان را بدو حصه جدا نمود. به بالا نگاه کرد و دید که ابر سیاه و وحشت آوری در آنجا آویزان است. بعد برق دیگری تند تر از آن جهید ممکن یک دقیقه نگذشته بود که ابر سیاه همه

جابال گسترد و برق از افق تا افق می جهید. رعد با غضب می غرید و بالای سرش سه جهنمی از روشنائی ها تبدیل شده بود ولی روی دریاچه هم چنان رام بود.

مرد فکر کرد که اگر تنها با ران ببارد وضع بد خواهد شد. بعد او دید که ستون از چیزی که روشن و دراز بود روی آب بطرفش می آمد. او حتی قدرت آن را نیافت که شکل آنرا تشخیص بدهد که دیگری نزدیکتر به او ظاهر شد و بعد سومی بین هر دو. این ستون بر سطح آب فرو می آمدند و پایه ای از دود را به ارتفاع دورتر بالا می نمود چیست؟ مرد شگفت زده شد. و بعد چیز نرم و پر قوت به پشتش خورد. این ضربه به قایق نیز وارد شده و کنارهای آن تقریباً به آب غرق گردیده و از جزیره دور شد. زورق از کنترل مرد خارج شد. و بعد ستون روشن و مایل را دید که نزدیکش قرار دارد. سیل بود. و بعد همه چیز در آشوب و گنسی غرق شد.

هیچگاه در عمرش با چنین حالتی مواجه نشده بود. نبرد سهمگین و وحشت زاینده بین با رندگی زیاد آب دریاچه. و بالاخره هر دو بهم پیوست! بازوی دراز باران، همه چیز، دریاچه آب، مرد و قایقش را در آغوش گرفت. و اکنون بر سراسر دریاچه حباب می رقصید با ران دریاچه را از همه چیز جدا نموده و آسمان تو فان براه انداخته بود.

اوه! مرد! با خوشی فکر کرد. برق نزدیکش می افتاد. او حتی صدای فیش فیش آن را که بر آب کف آلود می خورد، می شنید هنگام روشن شدن برق او می دید که دیوار سفید دود آب تا دو متر بالا شده و لحظه بعد فرو می غلطید.

قایق هنوز حرکت می کرد. لنگر چه شد؟ با بهت فکر کرد. و بعد او فهمید که او از جایش به شدت رانده شده است. کلمات زشتش که «من نمی ترسم» در گوشش آنرا نکه می کرد. با آنها قایق حرکت می نمود. او دانست که اگر دست روی دست بنشیند و بزودی در مصیبت جبران نا شدنی گرفتار خواهد شد. چاقویش را کشید

با سرعت با ورنکر دنی ر یسمان لنگر را برید. قایق شروع به بالاپایین شدن نمود. حالا نوبت پاروها بود! و توفان سه او رحم نخواهد کرد. سعی می کرد به عقب برگردد. هنوز بسرق با درخشش می جهید و توفان نعره می کشید و با ران همه جا را پیر حمانه به سلاق می بست. ولی او نترسید. زیرا لحظه خطر واقعی گذشته بود. و اکنون حتی اگر بد بختی و مصیبت در برابرش قدر بر می افراشت، زیرا او بطرف ساحل می راند و قلبش به آرامی می تپید مثل اینکه صاحبش در حال نبرد است.

او با آرامش فکر کرد نباید نبرد را از دست داد. یک مرد نباید بترسد حتی از طبیعت و انسان. باد در جزیره بسیار شدید نبود. ممکن تو فان گذشته باشد.

فکر کرد با ید نور را بالا نمود و این حرکت را انجام داد. بعد بطرف خانه پارو زد. اکنون او به آرامی می توانست پارو بزند. ولی در دو نش نیروی شگفت انگیزی که تا کنون برایش سابقه نداشت احساس نمود. او توفان را با بهت خوشی آور نگاه می کرد. شب شده بود. ولی افق دور

دست هر لحظه رنگی بخود میگرفت گاهی آبی روشن، زما نسی سبز، وقتی سفید و در پس تو پرقش روشن می شد خانه ها را مثل اینکه از سرب ساخته باشند، دید کلکین ها سیاه معلوم می شد مگر یکی از آنها از یک پنجره پایین خانه، روشنی زرد رنگی به بیرون می زد. این روشنی برایش آرامش و سرور می بخشید.

مرد هم چنان نکه به کلکین می نگرست با خود فکر کرد کاشکی به گفته زن گوش می داد. آب در ساحل بالا آمده بود. درخت کهنسال خم شده و سینه اش در برابر باد سپر ساخته بود. موج ها کف آلود به ساحل می خورد، بلند می شد و تنه درخت را بعد از شستشو برمی گشت. درخت چنان شاخه هایش را از هم باز نموده بود مانند اینکه مانع رسیدن آب دریاچه به ساحل شود.

تور ما هیگیری را جمع نمود. پارو ها را به شانه گرفت، به دریاچه نگاه کرد هیچ چیز دیده نمی شد. فقط دیوار تاریکی دوباره برقی جهید و همه چیز را رنگ لیمو می داد. دریاچه، جزایر و امواج کف آلود از ساحل آب دریاچه

وحشت انگیز معلوم می شد. زنش منتظرش بود. برای دیدارش بیرون شد. چراغ بدستش بود. مرد در برابرش در حالیکه سرو پایش نرس بود و مو هایش روی پیشانی اش افتاده و هر رخس با زو های مر دانه اش را نشان می داد، ایستاده شد.

صدای زن در حالیکه پر از خوشی و بخشش بود شنیده شد:

«خدای من! من گفتم که تو فان می شود.»

مرد کلاه سرش را کشید و او را تکان داد:

«بلی، تو راست گفتی.»

زن در حالیکه کلاه سرش را برمی داشت گفت:

«ولی تو به گفته ام باور نکردی. نمی دانی که من بهتر این چیزها را برای تو میخواهم.»

مرد حتی نمی خواست د لایی بیاورد. چرا در مورد مطلبی و گفتگو

کنند که برایش روشن بود بیرون، در تاریکی وحشتناک، برق همچنان می جهید، رعد می غرید و باران آهننگ یک نواخت بر بالای بام چوبی شان می نواخت و در هر نگاه زن می لرزید و با ترس به شوهرش نگاه می کرد.



دخترانانو

زوندون

قسمت اول

سواظمت های شخصی

اولین شرط تسلط یافتن بر نفس خویش آرامش است . اگر ناراحتی و اغتشاشی در خود حس میکنید عضلات را سست کنید و آنچه را که در هنگام تندرستی کامل در وجود خود حس میکردید در روح خود تصور کنید همیشه با وضع آرامی بیاندیشید و پیوسته بخود تکرار کنید که برای تو لید مجدد تندرستی چندان تاخیری نکرده اید تا مدت ۱۲ دقیقه بایست سعی کنید که تکان و حرکتی ندهید بی حرکتی دارای نتایج سودمندی است و باعث سستی و بی حرکتی روح میگردد . همین که توانستید خود را تا مدت یک ربع ساعت بیحرکت

نگاهدارید دیگر میل بحرکت در خود حس نمیکنید و تجسم صحت درد را کم کم تخفیف میدهد و حالت تحریک آمیز شما را آرام میکند . اگر اطلاعات فیزیولوژیکی را برای تصور آنچه که در اعضای بدن اتفاق می افتد ندارید اقلابهبودی و صحت کمتری بیاندیشید و جمله (من نمیخواهم در بهیو دیم تا خیر شود) رانه فقط شفاها بگویند و یا در روح خود فکر کنید بلکه باید هر چه میل دارید در وجود شما ایجاد شود تصور کنید یعنی تخفیف درد سستی دلپذیر خواب کامل و غیره... ولی در همین هنگام هجوم خیالات مخالف که مربوط بهمان دردی است بقیه در صفحه ۵۸



امروز در چه روزی است

متصدی محترم دوز دلها! جوانی هجدهم اسما له و در صرف ۱۱ یکی ازلیسه هادرس میخوانم . در این روزها که مکاتب تعطیل است خواستم داستانی از زندگی مردم خود را بنویسم بعد از فکر زیاد سوژه جالبی پیدا کردم و شروع به نوشتن داستان نمودم بالاخره داستان تمام شد دو باره خواندم آنرا خیلی خوشم آمد واقعا داستانی جالب شده بود .

داستان را باک نویسم کردم و خواستم که جهت نشر بیکی از جراید و مجلات بسپارم ولی وقتیکه نوشته خود را به شخص مسئول یکی از جراید گفتم آنرا نمیخواهم بپرسم تسلیم کردم و گفتم: که میخواهم این داستان من در جریده شما نشر شود . شخص مسئول ابتدا سر تایای مرا ورتند از کرد بعد نوشته مرا گرفت و شروع بخواندن نمود بعد از چند لحظه بدون آنکه آنرا تا به آخر بخواند نوشته را دوباره برآید داد و گفت

ببخشید که قابل نشر نیست . از آنجا برآمدم و اردو سسه دیگر شدم باز هم آن جواب قبلی برآید داده شد . خلاصه بچند موسسه نشراتی رفتم ولی جواب همان بود که در گذشته برآید داده بودند . از این وضع برآید بگویم دلبر دی و مایوسی پیدا شد میخواهم که مرا رهنما بی نمود مو لطف کرده این نامه را بدون کم و کاست آن نشر کنید و خیلی ممنون میشوم . (محمد عارف)

شماغلی محمد عارف نظر به خواست شما این نامه را بدون کم و کاست نشر نمودیم . ولی برادر عزیز شما نباید در سرد و مایوس شود بد شما هنوز جوان هستید و میتوانی که با مطالعه بیشتر و گذشت زمان نوشته های خوبی از شما در جراید و مجلات چاپ رسد و امید داریم که آنروزها در پرتو نباشد و بزودی داستان های جالب شما را با سوژه های جالب آن در جراید و مجلات کشور ببینیم و بخوانیم به امید موفقیت شما .

نامه های رسیده

شماغلی امین الله مفکر اردویان جرایم ترفیق استیفات عالی مرکزی ا مضمون شما تحت عنوان جوانان در برابر مسئولیت های اجتماعی به اداره مجله رسید این هم قسمتی از مضمون شما : جوان در قبال جامعه خود مکلفیت های دارد که باید منحص و وظیفه با در نظر داشت ارزش های اخلاقی و قانونی آنطوریکه شایسته است انجامش دهد . جوان واقعی با قطع نظر از تقلید های بیجا و وقف وقت گران بهایش به این آن که نه سودی بخود و جامعه اش میرساند بایک احساس پاک و نجیبانه و قضاوت های عادلانه و بچسب بیشتر از پیش سعی بورزد تا وظایفی را که وظیفتا و ایمانا عهددار است بوجه احسن و شایسته بر آورده سازد .

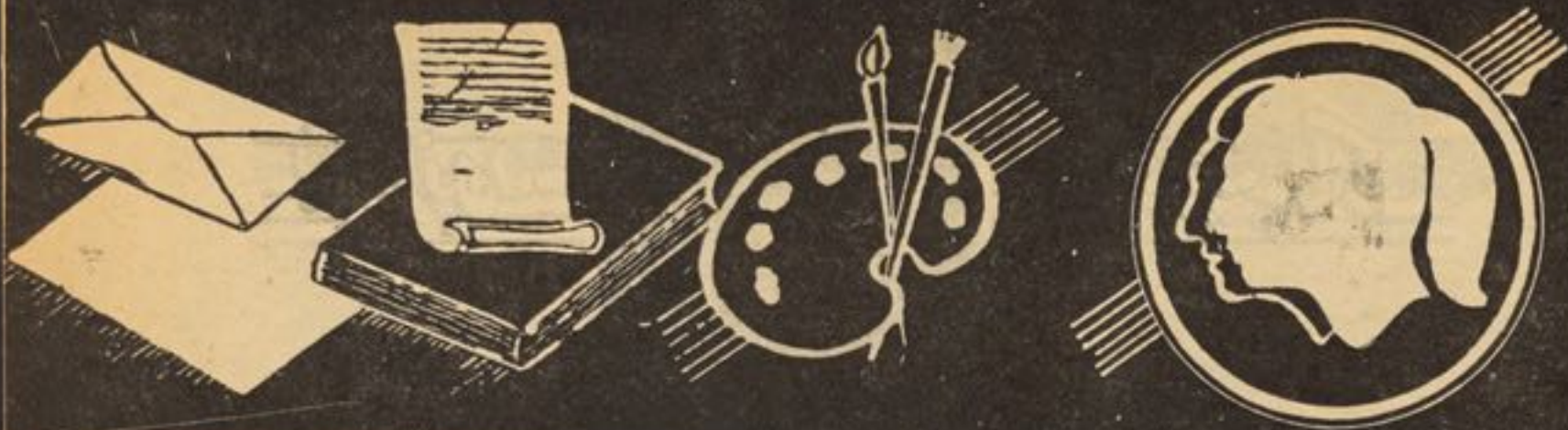
شماغلی امیر محمد از ولایت فراه ! نامه شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر اما برادر عزیز نامه شما آنقدر طولانی بود که نمیشد در دو ستون نامه ما آنرا گنجانید و اگر قسمتی از مضمون شما را نشر میگردیم مفهوم نامه شما را از بیسن میرفت . امید داریم که نامه های گویا تری به ما بفرستید به امید موفقیت شما .

شماغلی محمد عارف ! نامه شما به اداره رسید از همکاری تان تشکر . ولی برادر عزیز از مدتی است که مضمون مرد امروز در مجله چاپ نمیشود و اگر خواسته باشید با مجله تان همکاری نمایید به صفحات اختصاصی دیگری مجله نامه فرستاده ما را ممنون سازید .

میر من نجیب از میکرویا ! مضمون انتخابی شما به اداره مجله رسید واقعا موضوع جالبی را انتخاب نموده بودید ولی نه برای مجله ما بهتر است که چنین مضامین را به مجله میر من بفرستید در انتظار همکاری های بیشتر شما .

پیغله نفیسه از کار ته ۳ ! عزیز های انتخابی شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر مو قعیکه سلطان احتیاج داشتیم نشر میشود مطمئن باشید در انتظار همکاری های بیشتر شما .





شاگردان ممتاز



اسم: عبدالباقي
صنف: يازدهم (ب) لیسہ حبیبیہ
درجہ: اول نمبر
سن: ۱۹ سالہ
علاقمنده: به ورزش
آرزو: میخوام در آیندہ دا کتر
طب شوم



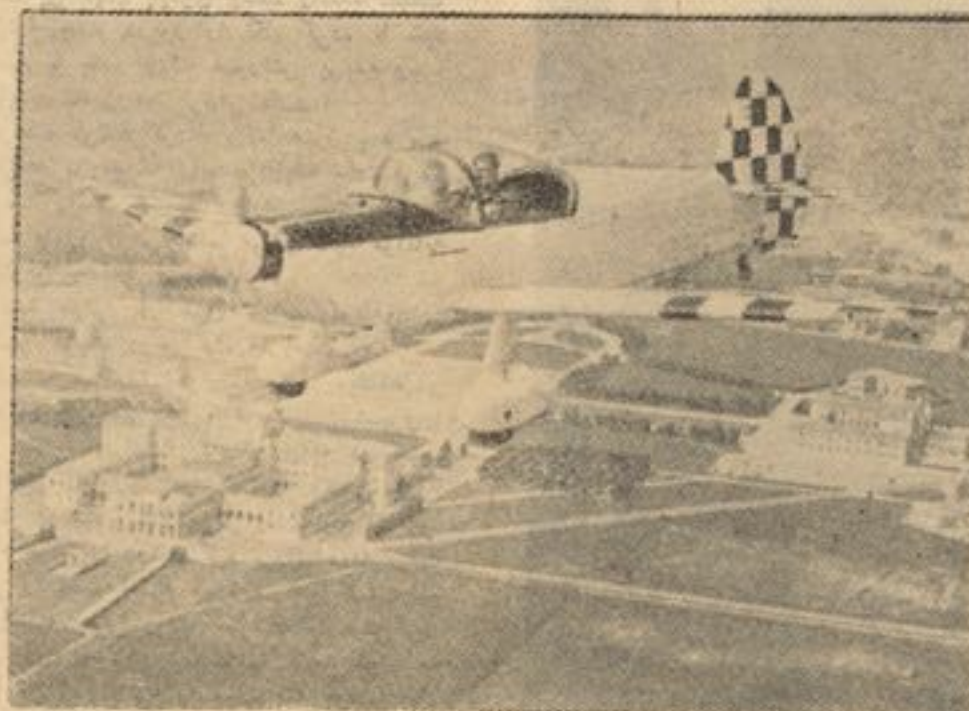
اسم: غلام عباس نگہت
صنف: يازدهم (ت) لیسہ حبیبیہ
درجہ: اول نمبر
سن: ۱۹ سالہ
علاقمنده: به مطالعه
آرزو: میخوام در آیندہ یک
بیالوژیست شوم

سرگرمی های جوانان در اورپا

طیاره های که در این مسابقات از آن استفاده میشود دارای قوه (۱۸۰) اسب بوده گنجایش یک یا دو نفر را دارد. و در پایان مسابقه از طرف کلب به قهرمان پرواز اکرو باتیک جایزه معادل صد هزار افغانی داده میشود.

البته ناگفته نباید گذشت که کلب مذکور باترتیب دادن چنین مسابقات مقادیر زیاد پول از کرایه دادن طیاره های سپورتی که به منظور تفریح و گردش برای یک یا دو ساعت پرواز تعیین شده فایده می برد.

در عکس دو جوان داوطلب را می بینید که با طیاره در آسمان پاریس به نما یش جالب اکرو باتیک می پردازند.



طیاره یک هاشینه بادوسرنشین آن که در مسابقات اکرو باتیک شرکت دارند.

کمک های اولیه

در مواقع عاجل



یک موشه ادویه سازی در فرانسه بیک اقدام خیلی جالب و مؤثر دست زده است بدین معنی که تمام صاحبان موتورها باید یک بکس کوچک از کمک های اولیه را که در مواقع استرازی و مواقع غمیر مترقبه از قبیل اکسیدنت، ضعف های ناگهانی، خونریزی دماغ و غیره که قابل پیش بینی نمی باشد داشته باشند. این بکس کوچک حاوی بناداز، بنس، پلاستران و به ضد میکروب و ضد خونریزی و غیره که در مواقع ضروری بکار میرود حتما در موتور موجود باشد. این بکس که خیلی کوچک میباشد صرف نظر از فواید آن دارای حجم و وزن کم بوده و هر کس میتواند آنرا غیر از موتور در منزل نیز داشته باشد.

جوانان ما مخصوصا آنها نیکه مو تر دارند میتوانند این وسایل ضروری را در یک بکس کوچک تهیه نموده همه وقت حاضر و آماده باشند. زیرا این وسایل که بنظر خیلی ساده می آید نتایج مفید و مؤثری را دارا می باشد.

برگزیده



آفریده بیچاک

مترجم: نیرومند

از: لاک

را ننده مخوف

وقتی انسان تلاش کند که زودتر بمنزله برسد ، بروز چنین اتفاقی متصور است .
 دفعتا موتور صدا پیدا میکند واز دستار باز میماند . در چنین حال تاجار باید آستین
 همت برزد و بجان موتور افتاد . برای انجنیر تیولف عین اتفاق روی داد .
 هوای بدی بود و تا نزدیکترین آبادانی فاصله بقدر کافی زیاد بود . اما تیوو لف
 شانس آورد و بر حسب اتفاق یکموتور باربری در آن محل پیدا شد . وقتی راننده موتوری
 دید که انجنیر تیولف با اصرار و ابرام تقاضای کمک رادارد ، حاضر شد او را با خود
 به نزدیک ترین آبادانی برساند . یانمیدانم اصلا بد چانسی نصیب انجنیر تیولف شد
 که موتور پنی یخ یخ را گذاشت . ولی بهر حال آواز «سره موتور» برای تیوو لف یگانه
 صدای وحشتناک در آن دل شب نبود ...

شبی بود توفانی ، در روشنی چراغ های
 موتور میدید که باد برگهای خزان و شاخه های
 شکسته را بروی جاده می لولاند . حتی شدت
 باد بحدی بود که موتور کوچک او را هم تکان
 میداد .

انجنیر تیولف که تازه از بسته کاری یک
 ماشین فارغ شده بود ، عجله داشت زودتر
 به منزل برسد . از همین سبب جاده فرعی
 را انتخاب کرد که او را از راه کوتاهتر به مقصد
 برساند . ولف دفعتا وحشت کرد و از یخ یخ
 بدون دلیل موتور به راه رفتن افتاد .

پلی حالا متوجه شده بود که موتور بجه دلیل
 وسررفه میکند . ولف بیاد آورد که میبایست
 تیل میگرفت . اکنون که موتور آخرین قطره
 های تیل را می بلعید او سعی می نمود هر طور
 شده خودش را به نزدیکترین دهکده سرراهش
 برساند . او در سمت مقابل خود دو چراغ

را دید . دو چراغ سرخ . یکموتور باربری
 در کنار جاده توقف کرده بود ، تیولف تا
 بیست متری موتور لاری موتور خود را برساند
 و از آن فرود آید ، بار ناله میکرد و از عقب
 جنگلی که طرف راست جاده واقع بود
 می وزید .

تیولف صدا زد : «هی... هی...» اما
 جوابی نگرفت . پیشروی موتور جانی که راننده
 می نشست خالی بود . ولف بر گشت از میان
 ظلمت بطرف جنگل خیره شد و دو باره
 صدا زد :

راننده موتور لاری کجا بود ؟ قاعدتا میبایست
 دونفر می بودند . ولف ناراحت شد . آیا
 حادثه ای در آنجا رخ داده بود ؟ در همین
 لحظه که ولف در فکر بود ، از سمت جنگل
 صدای خش خش را شنید . ولف آواز کشیده
 شدن گش هارا به روی زمین شنید . یک
 مرد از آن طرف می آمد . او یک کتی دسل و
 سنگین چرمی به تن داشت و کلاه کاسکتی
 به سر گذاشته بود . در حدود ۳۵ سال
 داشت .

وقتی آن مرد ولف را دید با چشمهای از حدق
 برآمده به طرف ولف خیره شده پسر رسید :
 «شما چه کار دارید ؟»

لحن صدایش جدی بگوش ولف خورد .
 تیولف جواب داد «من کمک شمارا می خواهم
 کار احسانه ای کرده ام و تیل نگرفته ام .

هستید ؟
 راننده بی محابا دچار ترس و وحشت شده
 رویشرا بطرف ولف بر گرداند و در حالیکه
 آواز خشم فراوان در قیافه اش پیدا بود
 گفت : «دیوانه ؟ اگر یک دفعه دیگر این کلمه
 را بزیان آورید ...»
 تفنگچه کوچکی را از جیب بیرون آورد
 پهلوی ولف را هدف گیری کرد و به سخنانش
 ادامه داد :
 اگر یک دفعه دیگر بگویید دیوانه شمارا
 میکشم .
 ولف به زحمت نفس کشیده اظهار داشت :
 «شما به یقین یک نفر را کشته اید . چطور
 حقیقت ندارد ؟»
 راننده پاسخ داد : «دو نفر را تفنگچه را
 در دست راست خود که به روی اشتراک
 موتور گذاشته بود گرفته ، بحرفش ادامه داد :
 «هردوی شانرا کشتم . با همین اسلحه که
 می بینی !»

وآنگاه تفنگچه را مجدداً بطرف ولف برگردانده
 گفت : «مجبور بودم» او شروع کرد به حرف
 زدن درباره خودش . اما جملات او مانند آب
 روان نبود ، بلکه کتبه کتبه ادامه کرد :
 «حالا هر دوی شان آنجا افتیده اند . او و
 «گروه همسرم گردا رامی گویم . بمن خیانت
 کرد . به امانت زن و شوهری به کثیف ترین
 وجیبی خیانت کردند . این خوکها ، خوکها .
 ولف در سیت موثر نارام نشسته حیران
 بود چه کند .
 راننده موتور باربری بدون وقفه کب میزد :
 «ما هر دو زود همدگی را شناختیم من و گردا .
 او در آنجا کار می کرد . وریک مهالغانه در
 زمانی که هنوز راننده موتور برای مسافتهای
 دور بودم با او توه زده گی میکردم . ما چرا
 مربوط به گذشته های نسبتاً دور است . مدتها
 پیش.»

که ولف چراغ سر دستگاه آرمیچر های موتور
 را روشن کرد . توانست دستهای آن مرد را
 ببیند . دستهای کوچک - حقیقید و نرم که به
 دستهای یک راننده موتور لاری که مامور مسافرت
 های طولانی باشد ، هیچ شباهت نداشت . واما
 آن لکه های روی کتی اش چه بود ؟ حتی چند
 لکه بروی پتلونش وجود داشت . لکه های
 سرخ رنگ . آیا لکه های رنگ بود ؟ اما لکه ها
 چسبناک بود ، مثل لکه های خون تازه . قلب
 ولف در هم فشرود و ترس در آن رخنه کرد .
 آیدو اکنون از جنگل بیرون رفته بودند .
 از مقابل ایشان روشنی چراغها بصورت پراکنده
 پیدا شد . یک دهکده کوچک بود .

ولف از راننده خواست : « همینجا صبر
 کنید . من پیاده میشوم .»
 اما راننده کمترین توجهی به تقاضای ولف
 نکرد و با سرعت سرسام آوری از وسط دهکده
 رد شد .

ولف دادزد : «گفتم صبر کنید . شما دیوانه

بقیه در صفحه ۵۲



مردی با نقاب بقره

در همان شب وقتی برای میلز آزادی اش و رفتن به کانادا تضمین گردید ، تصمیم گرفت يك مقدار معلومات موقت را در اختیار پولیس بگذارد زیرا او زیاد تر از آنچه توقع می رفت معلومات داشت و اعتراف کرده بود .

میلز روی يك ورق نوشته بود من می توانم يك نشانی برای تان بدهم که بتواند شما را تا به پیش مهر ۷ برساند و او را در جنگ پولیس بیندازد . (مهر ۱۷) الک نفس عمیق گرفت . مهر ۷ نقطه اتکا بشمار می رفت که اگر ناخنی به آن بند میشد ، گروه از مشکل میکشود الک دستها را از خوشحالی بهمساید ، زیرا حال وقت آن رسیده بود که به اسرار بقره دست یابند . شاید همین اطلاعات موجب شود که قرار داد را هم پیدا کنند .

حین اندیشه به اسناد تم شده ، الک امری کشید . دو وزیر ، يك چهار نعلت بزرگ دولتی و یکنه دان معاونین سگر تر ها وقت رسمی کار او را با دادن اطلاعات و گزارشات مختلف به دفتر پولیس مسی گرفتند که همراهن در اطراف سند سرفت شده از سیف منزل لارده فرملی می چرخید . الک گفت : (اینها از پولیس معجزه می خواهند ! و من باور نمی کنم امروزگی قادر به معجزه باشد .)

او به طرف کو تبتد رفته میخواهد ، قوتی سگرتشی را از جیب بالا پوش بر دارد و بلوروشن يك سگرت به آرا مسی اعصابش بیردازد در داخل جیب دستش به يك روتی ضعیف کاغذ افتاد .

الک بسته کاغذ را از جیب بیرون آورده به روی میز انداخت . روی کاغذ باز شد و چشمش به نخستین کلمات ورق اول آن افتاد که نوشته شده بود : «بنام امپرا تور...» الک از خوشحالی زیاد میخواست سگرت فریاد بزند . اما صدایش نبر آمد . او با عجله بسیار ورق را از روی میز برداشته به دستهای لرزان پشت آنرا بر گرداند . آری همین او راق قرار داد مفقود شده از نزد لارده فارملی وزیر امور خارجه بود .

الک آن سند قیمتی را در دست نگاه داشته سعی نمود ، و قایع شب گذشته را بخاطر آورد . او چه وقت بالا پوش را از تن خود کشیده بود ؟ آخرین باری که دست در جیب کرد چه وقت بوده است ؟ او در رخت کن کلوب هیرون بالا پوش خود را کشیده به پیشخدمت مؤظف سپرد . ولی درست بیاد ندا شت که به جیب بغل بالا پوش دست زده بود یا خیر ؟

تاینجای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد . الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میبیراید . رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند ، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت يك سند میشود . اما استاد از سیف منزل لارده فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سر وقت میرود

الک در ختم کلامش رول یا فت شده کاغذ را یکبار دگر به دقت مرور کرده دید که اوراق آن تکمیل بود . حتی یاد داشتها و نوت های وزیر امور خارجه هم سر جا یش بود . الک به لارده تیلفون کرده او را در جریان پیدا شدن اسناد گذاشت . ده دقیقه بعد يك عضو وزارت امور خارجه بدیدن الک آمده پس از تسلیم گرفتن اسناد ، بنام وزارت امور خارجه از خدمت شایسته او قدر دانی و تشکر نمود .

اگر الک مو فق به یا فتن اسناد نمیشد و درین راه تو فیقی نمی یافت بدون شك مورد لعن و طعن قرار می گرفت . ولی او که تقصیری درین مورد نمی داشت . يك ساعت گذشت تا میلز را آوردند . اما الک این ساعت را آرام نه نشست و به سلول مخصوص ها گن که دور تر از عمارت اصلی در استیشن کانون او قرار داشت رفت .

هاگن متردد بود که حرف بز ند یا همچنان سکوت را ترجیح بد هد ولهذا به الک گفت :

الک ، شما ثبو تی برای ادعای خود ندارید . شما میدا نید که من بیگناهم .

الک مطمئنا نه اظهار داشت : شما آخرین کسی بودید که در مر کز اجتماع دیده شدید . علا و تا میلز به همه چیز اعتراف کرده است و تلاش شما هیچ نتیجه یی برا یتان ندارد . ومن میخوا هم يك مطلب رابه اطلاع شما بر سانم . آقای ها گن ، ما از امروز صبح به اینطرف نمبر ۷ را گرفتار کرده در قفل و زنجیر کشیده ایم .

بهر حال يك چیز مسلم بود و آن اینکه در کلوب هیرون اتفاق افتاده بود ! غالباً یکی از پیشخدمت های مربوط به تشکیلات بقره ها بوده است .

الک به چوکی نشسته به تفکر پرداخت : خدا یا ! نمی فهمم این قرار داد چطور و از طرف چه کسی درجیب بالا پوش من گذا شت شده است .

در همین لحظه زنگ در واژه به صدا درآمد و معا و نش با لدر وارد شد .

الک از او پرسید : «بالدرا شما می توانید بخاطر بیاورید که وقتی دیروز از اتاق شما گذشتم ، بالا پوش به تن بسودا به روی دست خود انداخته بودم ؟

بالدر بدون کمترین اندیشه پاسخ داد : «من اصلا تو جه نکرده ام . بالدر میدانست که وقتی نتواند بالک در يك موضوع کمک شود ، بهتر است با گفتن يك «نی» جان خود را خلاص کند . الک هم را ضی بود .

الک گفت : بسیار عجیب است . بالدر برسید : «آقای انسپکتر ! مگر اتفاقی روی داده است ؟»

«نی» ، نی شما متوجه نشد ید که چه پیش آمدی در انتظار میلز بود ؟ نباید هیچکسی با او تماس بگیرد و حرف بزند . وقتی او رابه اینجا می آوری ، باید مستقیما به اتاق انتظار آورده شود و تنها بماند . کسی حق ندا رد با اوصحبت کند یا به سوال او جواب بد هد . فهمیدید چه گفتم ؟»

هاگن چنان خنده قهقهه سر داد که باعث تعجب الک گردید . هاگن اظهار داشت : «بلو ف است . فریب محض ! يك فریب بچه گانه به این وسیله شما نمی توانید حتی دزد های ساده را هم بازی بد هید . اما من بهیچوجه حرفهای شما را باور نمی کنم اگر بگو یید که نمبر ۷ را گرفتار کرده اید . شما او را به جنگ می آورید ، به یقین اینطور با من از روی خوشحالی حرف نمی زدید . الک بد تبالش بر و ید و به تلاش خود ادامه دهید تا پیدا یش کنید . واگر گیرش آورید محکم نگاهش بدارید که از چنگ تان دوباره فرار نکند . شما نظور یکه میلز از چنگ تان فرار کردنی هست .»

الک از صحبت با ها گن با چنان احساسی باز گشت که گو یا چنانچه او تصور مینمود جر یان بر طبق خواسته و توقع او پیش نمی رفت . اما وقتی از عمارت خارج میشد به ما مور محافظ ها گن گفت : امروز چاشتت يك طعمه برای ها گن مسی فرستم . او را هم در سلول ها گن جا داده هر دو را تنها بگذار .

ما مور محافظ با مر اشاره نمی کرد و فهمید که هدا یت او را چطور تطبیق کند .

صبح همان روز یکه الک انتظار ورود میلز را داشت ، ندا بیراحتیاتی فراوان اتخاذ شد تا محبوب سن تحت محافظت کامل به دفتر یو لیس منتقل گردد . در تمام طول شب يك گردان مسلح یو لیس چهار سمت زندان را نگهبانی کرد و افراد مسلح محوطه محبس را زیر نظر داشتند . بقره زندانی مرد خود خواه و زرنگی بود و قرار اظهار خود شن در رأس يك شعبه قرار داشت و او امر را به زیر دستان صادر می کرد .

در ساعت یازده او را از سلولش بیرون آوردند . اما میلز با و صف تمام اطمینان هایی که برایش داده بودند عصبی و وحشت زده بنظر می آمد . گذشته ازین سر ما خورده بود و سرفه می کرد .

در ساعت یازده و پا نزده دقیقه روازه زندان باز شد و سه مو تو ر

بقیه در صفحه ۶۰

صفحه ۴۳

زندان

زنان و دختران



تاثیر خنده در زیبایی

خنده بزرگترین داروی شفای بخشی است که در دسترس بشر گذاشته شده است. زیرا خنده دستگاه هاضمه و تنفس را به فعالیت بر می انگیزد و جریان خون را سریع تر میگرداند و در نتیجه سموم بدن دفع میشود.

خنده علاوه بر اینکه نیروی جسمی و معنوی را تقویت میکند، بر زیبایی نیز می افزاید.

میگویند: «اندوه دشمن زیبایی است».

خنده هم دل را جوان نگه میدارد و هم صورت را. آدم خنده رو در هر مجلسی که راه می یابد مثل خورشید آنجا را روشن میکند. آدم خنده رو محبوب و عزیز است و در نتیجه کامیاب هم تواند شد.

هیچ غذایی خوشمزه تر و سودمند تر از خنده نیست، اگر سرسفره این غذا را نیابید، باید گفت که از خوردن بهترین غذاها محروم مانده اید. خنده دشمن بزرگ سوهاضمه است پس شگفت نیست که اگر دانایی بگوید: ضایع ترین روزها روزیست که نخندیده ایم:

موقع شناس باشید

هنکا میکه زنی به منظور گردش و تفریح لباس پوشیده و آرایش کرده برای خروج از خانه حاضر میشود البته بسیار مشکل و ناگوار است



که مشا هده کند شو هرش تازه می خواهد استراحت کند. اما خانمی که عشق و مجتشی در سطح بالا تری قرار دارد به خوبی میدانند که این استراحت روزانه لازمه آنهاست فعالیت و کسار شو هرش در جریان وظایف است. و بدیهی است با علم به این حقیقت تمایلات خود را با وضع خاص شوهر تعدیل میکنند.

این حقیقت حین گذار نیدن ماه غسل تازه عروسی و دامادی به نحو نامطلوبی نمایان گردید که تذکرش بی جا نخواهد بود:

داماد و عروس اولین هفته ماه غسل را در یکی از ولایات دوردست بسر بردند. و قرار بود که داماد در آنجا پیرامون وضع جغرافیایی و آب و هوایش نیز مطالبی تهیه کند اما عروس آرزو مند تشریفات، تعارفات، سرگرمی و تفریحات مطلوبش بود، لیکن بجای همه این

آرزوها، خود را با لباس زیبای عروسی در اتاق هو تل تنها یافت بدین جهت، عروس به متقاضی سن و سالش در لحظاتی که با دامادی بود، در نهایت سردی و پرودت با وی رفتار میکرد و با حرکات و سکنات عدم رضایت خود را بروز میداد.

همان تازه عروس که حال خانم چیز فهمی است میگوید: «وقتی به گذشته فکر می کنم می بینم بخت و اقبال بلند بوده است که شوهرم در آن زمان دست مرا نگرفت و به خانه مادرم نفر ستاد تا قدری بخود آیم و پس از خروج از دنیای فهمی و رسیدن به رشد عقلی به خانه شوهرم بروم».

بدین صورت آنگونه حرکات بیگانه مخصوص دختران خورد سال است و زنانشویی مخصوص افراد بالغ ورشید میباشد.

باید زن برای جلب محبت شوهرش دایم به کوششهای بی دریغ خود بیفزاید، و مردی که سالهای متمادی شاهد عشق و محبت بی شائبه همسرش بوده است حتمی قدر او را میداند.

کامیابی اگر توام با عشق نباشد چه مقبو می تواند داشته باشد؟



کسی که همواره در اندوه غوطه ور است، بیک مرگ تدریجی دچار میگردد. اندوه مثل تیزاب است، به هر کجا داخل شود آنجا را می خورد. دکتور زاگو بی میگوید: «تحقیقات نشان داده که اندوه کشنده است، اندوه سلولسهای دماغ را ضعیفتر میکند و آنرا برای ابتلا با مراضی دماغ آماده می سازد».

اندوه همان اثر را در دماغ می گذارد که چکش بر آهن وارد میکند اگر خود را از اندوه های کوچک ترها نیم، باندوه بزرگ ندایمی گرفتار خواهیم شد. چه قطره قطره خون جمع گردد دریا شود.



مود و فیشن

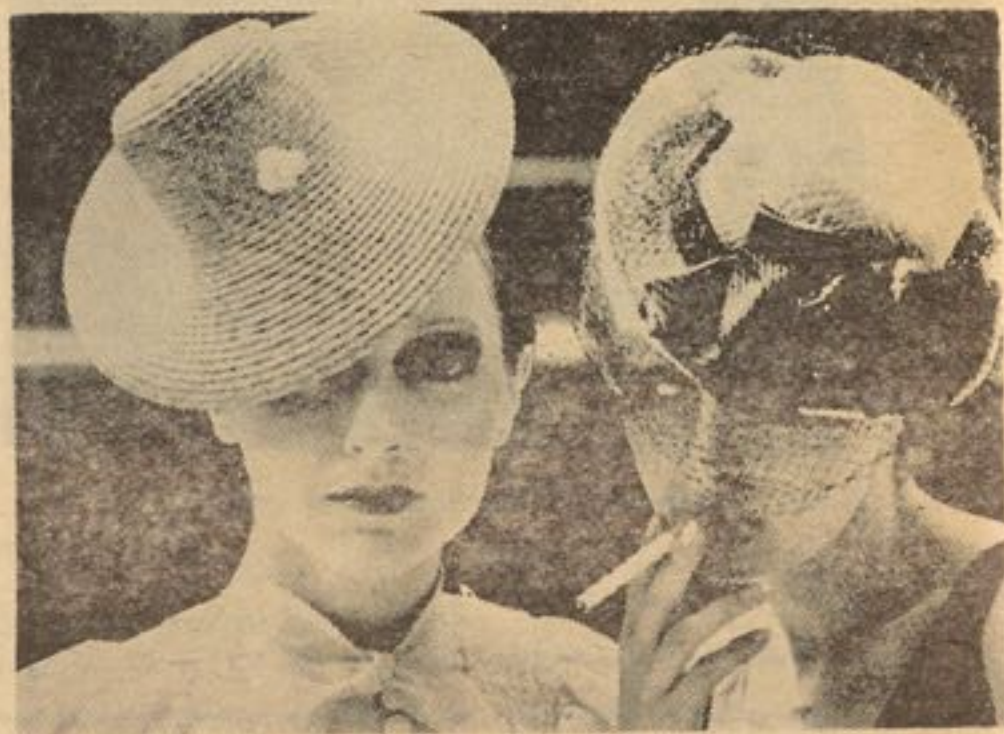


چهار نمونه لباس از جدیدترین مود های زمستانی که از تکه های بسیار ارزان قیمت ساخته شده است.

همسرتان را تشویق کنید

آوری بعضی اقدامات ارزنده او که کم و بیش توأم با اعتماد به نفس و قدرت اراده بوده است، حس شجاعت و اعتماد را در او تقویت کنید. مثلاً بوی بگو بید: «انتقاد صحیحی که آن روز از آقای... کردی و او ناگزیر از قبولش شد، دلیل بر شجاعت تو ست و من از این بابت بسیار خوشحالم». بدین ترتیب خواهی دید که این مطالب تشویق آمیز اثر خود را می بقیه در صفحه ۵۸

یکی از وظایف مهم زن با هوش و فهمید ه آنست که به شوهرش کمک کند، تا وی را به آرزوی که میخواهد بداند نایل شود برساند البته این آرزو با هیا هو کردن و جبر و زور حاصل نمی شود بلکه با تشویق و تحریصی خردمندانه، قدر دانی و تحسین بجای رفتاری مبنی به بز رگ منشی می توان به منظور رسیدن اگر شوهرتان نیاز مند پرورش حس اعتماد است، می توانید با یاد



زنان بهرا تب موقع شناس تراز مرد اند. «؟»
زنان علاقه زیاد به ریاضیات دارند زیرا آنان سن خود را تقسیم بر دومی میکنند و قیمت لباسهای شان را دو برابر و حقوق شوهر شان را سه برابر جلوه میدهند و پنج سال بر سن بهترین دوستان خود می افزایند.

«مارسل آشار»
اگر مردان تمام آنچه را که زنان می اندیشند میدانستند، بیست برابر بیشتر بر جسارت شان افزوده میشد. «آلفونس کار»



کنجکاوی یکی از اشکال شجاعت زنان است. «ویکتور هوگو»

«بوی» را همه دوست دارند



ریشی راجکپور پسر راجکپور معروف

کارگردانی فیلم (بوی) ز حمت زیادی کشیده ، زیرا وی متوجه زمینه وسیع رقابت بوده است ، این سینما گر زرنک میدانست چه ماده خامی را در دست دارد . بسیاری از مردم توانا یی را که ریشی کپور برای نخستین بار در فیلم (میرانام جوکر) نشان داد ، به یاد ندارند . ریشی برای بازیش درین فیلم ، لقب بهترین هنر مند خرد سال را به دست آورد . اکنون از (جوکر) که بیانگر ساختمان یک بازیگر خوب بود ، تا (بوی) که بیانگر یک بازیگر چیره دست است ، ریشی راه دراز و پر مشقتی را پیموده است . ریشی پیش از آنکه نقش (بوی)

را به دست گیرد ، ناگزیر بود کار های دشواری را انجام دهد دشوار ترین این کار ها در همان آغاز پیش آمد . بدین معنی که ریشی مجبور شد برای بازی در فیلم (لیلا مجو : ۱۹۷۳) خودش را لاغر سازد تا بتواند نقش یک قهرمان رومانتيك را بازی کند . قرار بود این فیلم را راجکپور کارگردانی نماید . (ریشی) برای لاغر شدن به صورت منظم به کلینک طبیب میرفت . در طی چند ماه تمام جربی بدنش را از بین برد و به صورت جوان لاغر اندامی درآمد چشمه‌هایش میدرخشید و لبهایش که همواره مطبوع بود ، دو سست

- این همه سرو صدا برای کیست؟

- برای (بوی).

- (بوی) کیست؟

- ریشی راجکپور.

- ریشی راجکپور کیست؟

- پسر راجکپور معزوف

سر نوشت (ریشی راجکپور) این بود که بازیگر سینما شود ولی کسی فکرش را نمیکرد که او سر و صدای بزرگی را بر پا کند . اما او چنین سر و صدا یی را بر سر انگیزت در واقع ، فلم (بوی) برای او همان آوازه یی را بار آورد که فلم (ارادهننا) برای راجیش کنه بار آورده بود .

در حال حاضر ، ریشی راجکپور به هر جا که پا گذارد ، دختران به گردش حلقه میزنند . کودکان دور و برش میچرخند و از او امضا میخواهند . خلاصه ، هر جا ریشی راجکپور برود جمعیتی بسا او همراه است و این جمعیت او رامی ستایند و برایش کف میزنند .

ریشی همه جا مرکز توجه مردم را میسازد ستایشی را که او بر انگیزته ، مانند ستایشی است که راجیش کنه در دوران فلم (ارادهننا) بر انگیزت .

ریشی که بیست و یک یا بیست و دو سال دارد ، جوانتر یں بازیگریست که به چنین آوازه یی

رسیده است . با این همه ، آنچه برای ریشی پیش آمده است ، چندان شگفتی انگیز نیست .

زیرا حتی در آن هنگامی که پسر خرد سالی بود پدرش ، یعنی راجکپور ، با اشتیاق سوی او میدید و به همسرش میگفت :

- این پسر روزی بازیگر معروفی خواهد شد !

و ریشی از همان روزگار کودکی برای پدرش بسیار احترام می میگذاشته است این احترام ریشی را وزیر اعلا ی گجرات دیده و در باره آن تبصره کرده است وی طی مراسمی دیده بود که ریشی با چه زبانی در باره پدرش سخن می گوید .

وقتی نوبت سخنرانی به وزیر اعلا رسید ، گفت که خیلی خرسند است که می بیند یکی از جوانان امروز چنین احترامی به پدرش دارد .

به نظر میرسد که راجکپور هنگام

داشستنی تر به نظر می آمد .

هنگامی که زمان بازی نقشس (بویی) فرارسید ، ریشی آمده

کار بود . ولی راجکپور عادت دارد هر بازیگر تازه کاری را پیش از قرار دادن در برابر کمره مدت

درازی تمرین بدهد . پسرش نیز از این امر مستثنی نبود و

ریشی هم پیش از قرار گرفتن در برابر کمره از کوره تمرینات سخت و طاقت فرسا بدر شد این

تمرینها به صورت منظم و دوامدار زیر نظر یک مربی حرفه یی صورت

میگرفت . ریشی همه این سختیها را میپذیرفت ، زیرا میدانست که

راجکپور چقدر سختگیر و دقیق است و این کار به سود او تمام شد امروز ریشی که بیست قرار داد

تازه در دست دارد ، خیلی خوب میداند که وقتی در برابر کمره قرار

گیرد ، چه کند . زیرا او قبلا در برابر کمره یی قرار گرفته بود که راجکپور به آن فرمان میداد .

هر قدر زمان روی پرده آمدن فلم (بویی) نزدیکتر میشد ، دوستان

ریشی در مییافتند که او عصبانی تر میشود . درین مدت جای دیگری هم نرفت تنها یکروز ساعت دوه

سینمای مترو داخل شد . درینروز فلم (بویی) برای نخستین بار روی

پرده می آمد . این نمایشی به منظور کمک با مدرسه یی که ریشی

در آن درس خوانده بود ، داده میشد مهمان عمده خود ریشی بود . این

وضع بدون شك به او غرور بی پایان میبخشید . زیرا او روی

صحنه میرفت و به نفع مدرسه یی سخن میگفت که پنج شش سال پیش نزدیک بود ، وی را بیرون اندازد .

پنج شش سال پیش ، هنگامی که راجکپور فلم (میرانام جوکر) رامی ساخت ، ریشی ناگزیر بودیادر استدیو باشد و یابه جاهای دیگری برای فلمبر داری برود . این کار سبب میشد که به صورت منظم به مدرسه رفته نتواند .

هنگامی که غیر حاضری های ریشی از حد معین گذشت و او در آستانه اخراج از مدرسه قرار گرفت راجکپور از عشوه معروف راجکپوری کار گرفت و همه چیز رو به راه شد .

ریشی ، مانند پدرش ، سخنور چیره دستی بر آمده است . در تمام نمایشهایی که به منظور گرد آوری اعانه بر گزار میشد ، وی روی صحنه میبرآمد و با لحن اثر ناکلی سخن میگفت - فلم (بویی) تاکنون دو میلیون کلدار اعانه گرد آوری کرده است .

درین مراسم ریشی خیلی خوب سخن میزد . وی قبلا از پدرش آموخته بود که چگونه طبیعت شنوندگان را در نظر داشته باشد و مطابق خواست آنان سخن گوید . یکبار ، هنگامیکه در پونا روی صحنه آمد ، تماشاگران فریاد سر دادند :

- دیبا ! ..
وی دستهایش را بهم گره کرد و لبخند زنان در جواب تماشاگران گفت :

- از طرف دیبا به حضور شما سلام برسد !
و این کار او شور و هلهله تماشاگران را دو چندان ساخت . اینها نشان میدهد که ریشی ، همانند پدرش ، روحیات تماشاگران را خوب میداند و میفهمد که آنان چه میخواهند .

علاقه مردم به ریشی ، روزی که جایزه (سلورجوبلی) به فلم «داگ» داده میشد ، نمایان گشت . درین مراسم از بازیگران گوناگون

خواسته میشد تا روی صحنه آیند و هدایا را توزیع کنند . هنگامیکه که نام ریشی کپور اعلام شد و او با آن لبخند بچه گانه اش از میان جمعیت راهش را باز کرد فریاد و هلهله حاضران به نهایت رسید .

بدینصورت ، پس از نخستین پیروزی بزرگ ، تعجبی ندارد اگر ریشی هنگام گذشتن از راه ، توسط دختران حلقه شود ، اکنون کپور های بزرگتر نیز به خوبی میدانند که این پسر جوان به چه آسانی دلها را به دست می آورد .

هنگامی که فلم (بویی) در دهلی جدید گشایش مییافت ، توزیع کننده فلم که کسی جز ششی کپور یعنی کاکای ریشی نبود ، گفت :

(ما کپور ها ، در برابر ریشی ، همه

تسلیم هستیم ، میفهمید ، او در میان ما یگانه کسی است که تاکنون از دواج نکرده است !)

با وجود اینهمه درخشش و افتخار ، ریشی انحرافی را مرتکب نشده است .

وی یکروز گفت (من نمیخواهم که تنها نقشهای رومانیک را بازی کنم و یک ستاره باقی بمانم . آنچه من واقعا میخواهم این است که یک بازیگر باشم .

آرزوی من این است که نقشهای دشوار و دراماتیک را بازی کنم همانگونه نقشی که کلیف رو برتسون در فلم (چارلی) بازی کرد این نکته را به یاد داشته باشید !) و ما اکنون منتظریم ببینیم که این جوانترین کپور درین مسابقه چه کار میکند .



دنگری خبری



سخی انتظار

دنگریزوشپه

تا په حنا ما لاس دزړه په وینو
تا چی هغه کړله ما دا هیره کړه
دنگریزو تک شنه بوتی د خانه
سوه تک سور رنگ لری، هغه رنگ
چه بنکلی پیغلی یی خو بنوی او په
نازکو لاسونو بانندی یی زدی، بنکلی
او تکره خوانان پری گوته سره کوی
سوره د شپامت، ینتوب او میرانی
رنگ دی .

دغه بوتی هم دنورو بنکلی بوتو
پشان دبنکلا په حرم کی دننو تلو
لاره لری او هلته یی هر کلی کپری
په پښتنی کهول کی نکریزه دپوقدر او
قیمت لری، دا یو نیک فال بو لی،
حتی دپیری پیرز وینی له امله خینی
کورنی پخپله نجونو بانندی «نکریزی»
نوم زدی .

نکریزه زیاتره دخوښی او خو-
شالی علامه ده، مثلاً که د یو خوان د
بنی لاس ورزمی او کو چنی گو ته
سره وی نو ددی معنا ورکوی چی په
همدی نژد یو ورخو کی یسی واده
کړی دی، که دچا صرف یوه گو ته
په نکریزه سره شوی وی نو ددوی
خپلوا نویا د کورنی غړو واده کړی
چی په عمومی خند «لویه ارته»
لوښی، کی دلمده شوی نکریزوڅخه
یی استفا ده کړی ده .

په ودونو کی معمولا دناوی لاسونه
او پښی نکریزی کپری، پدی ډول
دواده نه دوه شپې مخکی دناوی
همزولی اوخورلنی «خواهرخواندها»
سره را ټولپیری، ناوی ددوی په
منځ کی کښینی او دوی کله کله
یو نیم سندری وایی، در یاوی وهی
او پدی ترخ کی، ټوکی ټکا لی کوی
او یا خو په زړه پوری نکلو نه یوبل
ته اورو .

ددغی دو ستانه او خالصا نه
غونډی په پای کی لمده شوی نکریزی
په ټولو همزو لو پیغلو ویشلی
کپری او دناوی لاسونه اوپښی هم
نکریزه کوی .

همدا رنگه دواده نه یوه شپه

مخکی چی دنکریز ودشپې په نامه
یاد پری دهلك ټبر خاص تر تیبات
نیسی پدی شپې کی د خوانان ،
همزو لی، خپل خپلوان او نژدی
دوستان را بلل کپری دوی په
شوقی ډول ساز او سرود غړوی ،
اتن کوی او سندری سره وایی .

کله چی شپه پنځه شی نودنځو
او پیغلی ډلی غواړی چی هلك ته دننه
حویلی کی دراتلو بلنه ورکړی، د
حویلی په منځ کی ورته خاص خای
جوړوی، دکټ په گرد چاپیره کی
دلده شوی نکریزو لویه لوښی چی
په رنگه خرا غونو بنکلی شوی وی
ایښودل کپری .

په داسی حال کی چی دهلك دواړه
اوپه د دوه تنو نژدی خپلو انو په
واسطه نیول شوی وی او پر سر
بانندی یی مصحف زدی بیانودسازپه
خپو او خوړو سندرو سره چی د
همدی وخت لپاره وی هلك ورو ورو
قدم آخلی، د ورو ورو قدم قدم
«آهسته برو...» سندره زیات معمول
وی چه وایی :

ورو، ورو قدم، قدم

قدم ژپری گلو نه

کله چی هلك په ټا کلی کټ بانندی
کښینا ست نو یو کو چنی هلك چی
ددوی له نژدیو کسا نو څخه
وی د مرستیال په شان په څنگک
کی یی کښینی، لومړی واده والا
نکریزه کوی بیانو نورو دو ستان او
خپلوان یی نکریزه را آخلی، پدی
وخت کی یو څه پیسی هر څوک
تر خپلی وسی پوری «ډم» ته چه دغه

لاس می دزړه په وینوسور دی
خلکوته وایمهانگریزی کړی دینه
جانانه راشه که می گوری
په سرو جامو کی لکه گل ولاړه یه

لکه چی وویل شو نکریزه یوازی
دنجونو، پیغلو او میرمو خو بنه نده
بلکه خوانان هم ورسره لیونی مینه
او علاقه لری، دوی هم دخو شالی
په خاصو مرا سمو کښی کی
نکریزه کوی اودزړه دمینی دزړه د
سوز سور داغ دخپل لاس په تک
سور رنگ خر گندوی ...

ددرمل په حیث :

دپرو پخوا زمانورا هیسی نکریزه
دیوه موثره دوا په حیث هم خپل
محبو بیت ساتلی او تجر بی بنو دلی
چی دپیره جلدی ناروغیو د علاج
لپاره دنکریزو ایښودل ډیر گټور
ثابت شوی دی. داوړی په ټکنده
غرمو کی چی زیات خلک تنده او جل
وهی نو سمد لاسه دهغه پر سر
بانندی نکریزی ټول کپری، که چیری
تازه او شنه نکریزه پیدا شی نو په
پښوکی هم ورته زدی .

همدا رنگه په اوړی کی دزیاتی
گرمی له سببه دخینو خلکو پښی
بد بوی پیدا کوی ددغه رمنځ د علاج
لپاره هم نکریزه موثره واقع کپری.
د پوستکی څخه دبخار د لیسری
کولو دپاره هم نکریزه ډیره گټوره
ده .

هغه میر منی چه دسر وینستان
یی ژر سپین کپری نو په وینستا نو
بانندی نکریزه تپی چه بنکلی او په
زړه پوری ښکاری، همدا رنگه خینی
خلک زپری هم په نکریزو سره کوی
پدی وختو کی په مرکز ی ښارو نوکی
خینی خوا نی پیغلی او ښخی هم ددی
دپاره په نکریزو وینستان رنگوی چه
د اروپایی نجونو پشان ښکاره شی
گواکی غواړی چی نکریزی هم د «موده»
مو ضوع وگر خوی .

پاتی په ۵۳ مخ کی

نکریزه ترتیب کړی وی، ور کوی .
ورپسی دغه سندره په خوراکیف
سره او رول کپری چی :

شپه ده دنکریزو چینکی تمبل وهینه
ژر راشه لالیه په بها نه را غلی
یبه .

نور موارد :

نکر یزه نه یوازی په ودو نو کی
زیات لکپری بلکه په کوزدو، دهلك
دزپریدلی شپیره ورخ د بسات او
اتر په شپو کی هم په زیاته اندازه
مصرف کپری

کله چی اختر ته خو شپې پاتی
شی نو نیمزا لو پیغلو سره د
صفتی نکریزو د پیدا کو لو تلوسه
پیدا شی، کو پښی کوی چی دپیری
پښی نکریزی میده او په خورا شوق

سره لمده کړی بیا نو پخپله نکو
سرو لاسو نه بانندی نکریزه وهی
او خینی پښی هم تکی سری کوی
دغه نکریزی دخو ساتو نو او د
شپې تر سهاره پوری ددوی لاسونه
او پښی ښکلوی .

یوه مینه په هسکه غاړه وایی چی :
د ننگیالی جانان د پاره
زه دواړه لاسه په نکریزو سره گومه

اختر ته څکه خو شالیس م
چی زه خپل سره لاسونه یارته ورگومه
په رښتیا چی هغه ساعت هم ډیر
خواشیني کوونکی وی چی مین یی
په خپل ټا کلی وخت رانشی یا دچا
مین ته پردیسی نه وی راغلی نو
څکه مینی خوارکی دزړه له سوزه
وایی .

عرض تبریک

فابریکه نساجی کابل حلول عید سعید اضحی رابه
شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی باشهامت و کافه ملت نجیب افغانستان
تبریک گفته و ارتقای کشور را آرزو مینماید.

عرض تبریک

افغان بایسکل جوړولو
موسسه حلول عید
سعید اضحی رابه
شاغلی محمد داؤد
رئیس دولت و صدراعظم
کمیته مرکزی، اعضاء
کابینه، اردوی شجاع
و کافه مردم افغانستان
تبریک میگوید.

عرض تبریک

دافغان موبل او ترکانی سهامی
شرکت حلول ایام عید سعید
اضحی رابه شاغلی محمد داؤد
رئیس دولت و صدراعظم، کمیته
مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی
شجاع و کافه مردم افغانستان
تبریک میگوید.

عرض تبریک

موسسه انکشاف مالداری
هرات حلول عید سعید
اضحی را به بنا غلی
محمد داؤد رئیس دولت
و صدراعظم، کمیته
مرکزی، اعضاء کابینه و
اردوی شجاع و کافه مردم
افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

عزیز سوپرمارکیت حلول عید سعید اضحی را
به شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء
کابینه، اردوی فداکار و کافه ملت نجیب
افغانستان تبریک گفته و سعادت کشور را تحت
قیادت رهبر ملی خویش خواستارند.

عرض تبریک

بانک زراعتی، حول عید سعید اضحی را به شاغلی
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری
افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی
فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک
میگوید.

عرض تبریک

نساجی امید و سید مرتضی
نوی نساجی حلول عید
سعید اضحی را به
بناغلی محمد داؤد رئیس
دولت و صدراعظم، کمیته
مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی شجاع و تمام مردم
افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

افغان بومه حلول عید سعید اضحی را به بناغلی
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری
افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان
تبریک میگوید.

عرض تبریک

سخی لمیتد حلول عید سعید اضحی را به بناغلی
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوری
افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء کابینه،
اردوی فداکار و کافه ملت نجیب افغانستان
تبریک میگوید.



هزار و یک

لاله کو و حرفهای شیرین او

میخواستم مطالبی را که از چند روز بخاطرم رسیده بود زیر عنوان هزار و یک کب بنویسم، دروازۀ دفتر باز شد و همکار همیشگی این صفحه احمد غوث زلمی محصل ادبیات وارد شعبه شد. گفتم مثل اینکه باز هم مضمونی داری گفت:

— بلی دو مضمون...
گفتم:

— خدا انصافت بدهد اگر مضمون ترا در صفحه هزار و یک کب بگیرم برای سوژه خودم جانی نمی ماند. خندید و گفت:

سوژه خود را برای هفته آینده نگه دار، فعلاً این مطلب را چاپ کنید. من هم قبول کردم و اینک شما را با مضمون احمد غوث زلمی تنها میگذارم.

روز گذشته به دیدن دوست صمیمی پدرم (لاله کو) به منزل ایشان واقع در سیاه سنگ رفته بودم و وقتی که به منزلشان رسیدم دروازه را دق الباب نمودم، بعد از لحظه ای پسر کلانش در را پروریم گشود و مرا بداخل دعوت نمود، منم با اتاقیکه لاله کو تشریف داشت رفتم مجردیکه داخل اتاق شدم، دیدم، لاله کو زیر صندلی به اصطلاح «لم» داده و روز نامه بی را مطالعه میکند چینیکه مرادینداز جایش بلند شده، عینک های سفیدش را از روی چشمهاش برداشته همراهم احوالپرسی نمود اما مغموم به نظر میرسید، گفتم لاله کوجان چرا گرفته معلوم میشی؟

گفت: «نمی فهمم کت توواری بیادر زاده چطور کنتم؟ لاله کورا گفتم: (لطفاً بنشینند)

لاله کو در حالیکه سرفه میکرد بجای قبلی خود نشست و مرا هم به نشستند دعوت نمود و ادامه داد: «هیچ احوال نمی گیری باز که میگمت بشی میگی که نمیدانم مهمان داری یا امتحان داری، یگان ساتام نمی آئی که یگان اختلاط کنیم. گفتم ازین ببعده کوشش میکنم پیشت پیام.

لاله کو چند بار فضلوی پسر کلان خود را صدا نمود اما جوابی نشنید بالاخره عصبانی شده خود شش برخاست. گفتم بخیر، گفت: «باش بچیم که هیچکس جواب نمیده بخیا لم همه شان مرده. گفتم: خدا نکند شاید صدای رادیو بلند باشد و هم چون خنک است ممکن است دروازه را محکم بسته باشند. گفتم: «مه یکدفعه میرم تو بشی ای روزنامه را بخان» لاله کو روز نامه را بد داده از اتاق برآمد، چند لحظه بعد دوباره آمده و بجای خود نشست و گفت: «نمی فامم کت ای فضلوی چه کنم گفتم چرا؟ گفتم اینه پیشتر چند بار صداش کدم اما گپ توشند رادیو ره بلند گرفته بود و خواندن هندی ره می شنید همی که ششور میخوره خواندن های هندی ره میگیره هیچ ای رادیو کابله نمیگیره که یک خیرهاره یا اعلانی فوتی ره بشنویم حالی مام که رادیو ره شور میتم خواندن های هندی ره میگیره. ای بچه ای رادیو ره بیخی هندی ساخته.

مادرش هم برش چیزی نمیگه مادرشه که میگم که او زنکه همی بچه ره یگانه زره نصیحت کو باز میگه که «بچی کلان مس» چیزی که بگویمش باز پس رفته میشه اینه دگه بچیم حالی نه ننیش و نه بچیش هیچکدام گپ مه قبول نمی کنن.

گفتم «لاله کو ایقه جگر خو نی نگو» مه آمدم که یک ساعت قصه کنی و گپ بزنی توام نام خدایت «قار استی که قار استی».

گفت چه قصه بیادر زاده! قصه خوبسیار اس اما فکر مه چندان خوب نیسن اول خو قصه فضلوی ره برت میکنم باز مره یادبشی که درهمی باره بی ایستگاه سرویس های سیاه سنگ هم چیزی گفتنی دارم و مام خدا خدا میکنم که بیایی درباره موتراهای سیاه سنگ برت بگویم تا چیزی نوشته کنی یا به مراجع مربوطه اش تیلفو نی گپ بزنی.

گفتم خیز از همو اول شروع کو.

درهمین اثناء دخترک لاله کو گلبری جان جای آورد و پیشتر ویم گذاشت لاله کودنباله ای سخنان خود را گرفته چنین گفت: «فضلوره خو خوبر داری که پارسال از صنف دوازده» به چه جار و جنجال خلاص شد، از بسکه تنبل بود یک دفعه هم کانکور پوهنتون را تیرنکد و گفت که نمی خایم پوهنتونه بخانم میرم و یکجای کار میکنم، رفت بعد از تب و تلاش زیاد کدام کاری ده کدام شعبه پیدا کدوبکار خود شروع نمود. اولین معاش خود که گرفت کمی حلوا پخته کد پول باقیمانده خود به ننی خود داد خوبهر صورت خدامره احتیاج پولهاش نکنه. بلا دپس از یایش خویک کار دگیش مره گیج ساخته. گفتم کدام کارش لاله کو قهر شد و گفت: «تودگه تنها گوش بته ده گپ های مه نه در ای که بدمیبرم از لاله کو عفو خواستم و لاله کو ادامه داد یک چندماه میشه که موهای خوده هیچ جور نکده خوده

عجیب قوازه بی ساخته شقیقه های خوده مثل پای بزمانده گاهی ریش خوده میتراشه و گاهی ریش میمانه باز که چیزی برش میکم بر م میگه که موداسس و ایطور اسن او طور اس احترامش هم نسبت به سا بسق بمقابلم مه کم شده حالی ناوقت، ناوقت بخانه میایه گاهی نیمه های شب بخانه تشریف میاره، اگه برش بگویی که چرا ایطور میکنی میگه کسیره بمه غرض نیسن حالی مه اشتوک نیستم معاش خور هستم هر وقت که میایم شماره چی؟ کارم دلم، دلم، کارم. لباسهایی میپوشه که آدم حیران میمانه، دگه ایکه بی بی تو اینجه آمدی یکدفعه هم نامد که همراهت بنشینند. اینالی تو بگوکت ای بچه چطور کنتم تو یکذره اوره نصیحت کو.

گفتم: لاله کو خدا دگه اوره براه راست هدایت کند شما که پدرش هستین گپ شماره قبول نمی کنه سرمه خو خنده هم خات کرد، لاله کو جان اینطور بچه ها غریزه شده اند یعنی ایکه اینها بمرض غرب زدگی مبتلا شده اند اصلیت خود را فراموش کرده اند و دنبال کارهایی میرن که اصلاً شا یسته یک فرد افغان نیست خوانشا الله خوب خات شدند غصه نکو حالی درباره ایستگاه موتراهای سیاه سنگ هم چیزی گفتنی داری گفتم خوب شد که یادم دادی. ها.. چراتو خبرنگاری؟ گفتم نه بابا مه بسیار وقت شده که سیاه سنگ نامدم حالی که از موتر پائین شدم موتر بطرف کارته سید نور محمد شاه مینه رفت فکر کدم که تیل انداختن میره گفت. نی بابا، ایستگاه موتر های سیاه سنگ از سیاه سنگ به سس رک اول کارته سید نور محمد شاه مینه نقل داده اند که ازین ناحیه مشکلاتی بار آمده گفتم چطور؟ گفت که ازی بقیه در صفحه ۵۳

راننده، همخوف

بادست عرق را از روی پیشانی خود پاک کرد و به صحبتش ادامه داد :
«طبعاً اوتومبیل نمی میگردد دلگرا را بدست آورد . اما گودا مرا میخواست . می فهمید چه می گویم ؟ مرا ! گودا بمن علاقه مند بود. با آن سینه های برجسته و اندام موزون ، راننده قهقهه خندید ولی دوباره بر سرعت قیافه جدی بخود گرفت .
به واضح است که با هم ازدواج کردیم، همینطور نیست ؟ خوب البته که واضح است اوتو شاهد عقد نکاح ما بود . اوتو!»
موتور لاری به امتداد ساحل یک خلیج به سرعت پیش میرفت چند عراده موتور مثل برق از کنار آنها عبور کرد .
ولف جرأت نداشت خودش را به موتورهای دیگر که از پهلوی شان میگذشت نشان داده توجه آنها را به خود جلب کند .
راننده دوباره به گذشته خود چسبید و در افکار دور و دراز غوطه ور شد .
ساعت شش را باگردا می بودم ! واگر کار نمی داشتیم ، روز ها را هم در کنارش می گذراندم .
این واضح است او گاهی اوقات از من سیر می شد. اما حقیقتش این بود که من کمتر برایش میسر بودم .

هیچگاه قانع نبود وقتی من به سفر می رفتم، اوه اونوه رابه بستر خود راه میداد. ولف با اعصاب من تعش باخود اندیشید که چطور می تواند آن مرد را مجبور به توقف سازد .
راننده بفرش دوام داد : «آنها یک مرتبه باعث شدتد که به زندان بروم . اما در فرجامین تحلیل من بالای گودا یک حق داشتم. بالای زن شرعی خود. در مردن ویا زنده ماندن او خودم را مستحق میداد نسیم . حقیقت را تکفنه ام ؟

ولف در پاسخ گفت : «جرا! طبعاً شما حق داشتید . واضح است که شما حق داشتید. اما از من بشتوید»
راننده دوباره خندید .
«آنها متوجه نبودند که من در پشت موتور نشسته ام ! و پسانتر بخوشی مرا به داخل موتور اجازه نشستن دادند . اما من تفنگچه باخود داشتم !»
درین لحظه ولف ورا ننده ، هر دو صدای مخصوص موتورهای پولیس را از پشت سرشان شنیدند .
راننده همچنان زده نگامی به عقب افکند ، به سرعت موتور افزور و با صدایی که از شدت همچنان می لرزید به ولف اطمینان داد :

عرض تبریک

بها ر لمتید حلول عید سعید اضحی رابه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ، کمیته مرکزی ، اعضاء کابینه ، اردوی شجاع و کافه مردم افغانستان تبریک میگوید

عرض تبریک

موسسه خریطه سازی احمدزاده
حلول ایام عید سعید اضحی را به
بناغلی محمد داؤد رئیس دولت
و صدراعظم ، کمیته مرکزی ،
اعضاء کابینه ، اردوی شجاع و کافه
مردم افغانستان تبریک میگوید .

فیر بالای خودش را شنید پیش از آنکه از هوش روز ، چندین صفا را بالای سر خود شنید .
« این همان موتور است .»
« میبزنید ! ایستاده شوید .»
« لزومی ندارد ! بیفایده است .»
« توقف کنید . پیش نروید !»
ولف به نزدیکترین شفاخانه منتقل گردیده تحت تدای قرار گرفت . بعض زخمها و تکان خفیف مغزی دید ولی صدمه شنید به وی وارد نشد .
در کنار او یک پولیس نشسته بود .
ولف پرسید : «پس شما اودا گرفتار کردید . من صرف یک چیز را نتوانسته ام بفهمم . شما چطور فهمیدید که او مرا میخواست ...»
پولیس حرف اودا قطع کرد .
ما به تعقیب این مرد بودیم . او دیروز از یک دارالمجانین فرار کرده بود. طبعاً او بدنیال اوتو برآمده بود و این موضوع برای ما روشن بود . ما از شعبه راهنمایی خط سیر اوتو را پرسیدیم و آنگاه برای ما تعقیب موضوع آسانتر شد . و ما در ضمن تعقیب اوموتور شما را پیدا کردیم و در جنگل اجساد را همس اوتو ضمناً بصفت کلینر هم کار میکرد .»
ولف پرسید : « پس او حقیقتاً همسر خود را به قتل رسانده است ؟ و آنگاه به لکه های خونی اندیشید که به روی کتی و پستلون راننده دیده بود .

« آنها نمی توانند بما برسند . نمی توانند واگر فتنه کنند . هیچ ترسی نداشته باش. امن تا سرحدی می توانم این فاصله را بین ما و پولیس حفظ کنم . من اسناد و بار نامه موتور را همراه دارم .»
او موتور را که سرعت زیاد داشت ، با نهایت بی احتیایی به سمت راست بر گردانده ، وارد یکراه خامه شد که به طرف زمین های زراعتی می رفت و همچنان به سرعت پیش می راند . راه تنگتر شد و در کنار یک گودالی ازجمله سنگ ختمشید . پایه های چوبی را بصورت علام موقتی در برابر گودال نصب کرده بودند تا مانع سقوط احتمالی موتور هایی شوند که ممکن بود از آن راه عبور کنند .
راننده فحش داد و آهسته حرکت کرده جلو موتور را به سمت چپ برگرداند .
روشنی چراغهای موتور پولیس و صدای الارم مخصوص آن کاملاً نزدیک شده بود .
ولف یگانه شانس را برای نجات مقابل خویش می دید: او حمله کرد تا تفنگچه را از دست دریور که هنوز روی اشتراک قرار داده بود ، بیرون بکشد .
اما راننده با ضربتی او را عقب زده چسب کشید : معلوم می شود تو هم از جمله آنها هستی ! کار ترا هم میسازم ! پایین شو ! زود باش از موتور پیاده شو !
ولف در واژه را باز کرد .
موتور به پایه های چوبی لب بر نگاه تماش کرد و پیش رفت . دروازه به اثر بر خورد با پایه ها تقریباً خراب شد .

پولیس در جوابش توضیح کرد : « نه، گودا هیچگاه همسر او نبود ، بلکه او یک دیوانه بود و تصور مینمود که گودا همسرش است. اصلاً گودا یا اوتو از دواج کرده و او شاهد نکاح بود ، به آنطوری که راننده ادعا میکرد. او معکوس آنچه را حقیقت داشت دعوا میکرد .

برای ولف راه و چاره بی دیگر وجود نداشت زیرا راننده میله تفنگچه را به پولیس نشانده بود ، بنابراین این از پایدان به سرعت پریده غلٹی زد و به روی جفله سنگها افتید ، لولیده لولیده به عمق گودال افتید و صدا های چند

بسرعت بشرف ایمان نائل شدہ فامیل خود را بایمان دعوت کرد همان بود کہ عسراورا دخترش (امعاء وعایشہ رض) در حالیکہ طفل بودند بہ دین اسلام مشرف شدند.

حضرت عایشہ صدیقہ «رض» میان پند و مادریکہ از نگاہ نسب، تقوی، صلاح عقل حزم معروف است نشأت نمود، چنانچہ پیغمبر اسلام (ص) در مورد مادرش چنین فرمودہ اند: کسی میخواید کہ نظرش از دیدن حورعین خرسند شود باید بہ ام او مان بنگرد. ابوبکر «رض» و مادر عایشہ صدیقہ (رض) ابوبکر «رض» و مادر عایشہ صدیقہ (رض) میباشد.

پدرش حضرت ابوبکر صدیق (رض) است کہ در پہلوی پیغمبر اسلام ایستادہ باصرف مال در راه خدا دین اسلام را دم آتازہ می بخشید کہ ضرورت بعزت بیشتر نداد.

این زن دانشمند از فصاحت و ارزشمندی بہرہ والی داشتہ در خانہ پیغمبر خدا «ص» تربیت یافت چنانچہ وحی در حجرہ اش نازل می شد و حضرت جبرئیل (ع) جہت تعلیم اسلام فرود می آمد.

حضرت بی بی عایشہ صدیقہ «رض» احادیث بسیار رسول خدا (ص) را روایت نمودہ ایام عرب و اشعار شانرا میدانست.

داناترین زنان امت و محبوب ترین ازواج پیغمبر اسلام است دسفر و حضر با پیغمبر «ص» ہمراہ بودہ بزرگترین اصحاب از نزدش استفعا می نمودند و در سیاری از مسائل با ایشان مناظرہ میکرد حتی بعضی از نظریات ابو ہریرہ (رض) و ابن عمر «رض» و ابن عباس «رض» را تردید نمودہ است. در فتوی رای صایب و دست نوانا داشت. باوجود فقیہ بودنش در مسائل اجتہادی علم و معرفت را ترجیح میداد تمام اسباب نزول شرف را میدانست و بسیاری از احادیث رسول علیہ السلام را حفظ کرد. بساءاً از جملہ روایت کنندگان زیاد حدیث بشمار میرود، بہ تعداد ۳۱۰ حدیث از وی روایت شدہ کہ شیخین در ۱۷۴ حدیث آن اتفاق داشته بخاری ۵۵۴ مسلم ۶۸ حدیث را بطور انفراد روایت نمودہ اند. احادیث مردی آن غالباً افعال پیغمبر اسلام بود کہ در خانہ صورت میگرفت.

زمانیکہ سنش بہ ۱۸ سالگی رسیدہ بود پیغمبر اسلام وفات نمودند و خودش در سال ۵۸ هجری شب سہ شنبہ ۱۷ رمضان زمان خلافت معاویہ «رض» وفات نمودہ نظریہ امروزی از طرف فاشب درجنتا لبقیع «۱» دفن گردید و حضرت ابو ہریرہ «رض» نماز جنازہ اش را امامت نمود.

این شخصیت برازندہ اسلامی نخستین کسیست کہ تہدیب مدرسہ فسخہ را روی اعتدال عقلی و استعمال رای بی ریزی نمودہ است چہ او موقف مہمی در راه استعمال رای و آنچه کہ در نص وارد شدہ بود داشت. دانش و فہمیک حضرت عایشہ صدیقہ «رض» تنها در ناحیہ دینی توقف نمودہ بلکہ معارف عصر خود را شامل بود چنانچہ از فصاحت و ادب بہرہ والی داشتہ بہ اخبار و اسباب عرب معلومات کافی داشت و در طب و فلسفہ نیز از دیگران عقب نمی ماند.

این زن با تمکین کہ از مدرسہ محمدی (ص) تحصیلات عملی اخذ نمودہ بود بہ امامت دین و تطبیق واقعی مبادی آن با در نظر داشت اساسات آن علاقہ و دلچسپی زیاد داشت و در احکام زواج و طلاق و احوال شخصی و آنچہ مربوط بہ امور خانوادہ باشد از دیگران بیشتر میدانست.

در تقوی، صلاح و اجرای فرایض دینی با بہتر، روحہ آن زبانزد خاص و عام بودہ عطف و شفقت آن بہ فقراء نزد ہمہ معروف بود چنانچہ خواہر زادہ اش عبداللہ بن زبیر در حالیکہ روزہ داشت صد ہزار درہم برایش فرستاد، تمامی این مبلغ را بہ طبقی گذاشت و میان فقراء و مردم مسکین تقسیم کرد. فرصتیکہ وقت افطار فرا رسید کنیزش، را طلبید و خواست برایش چیزی جہت افطار بیاورد، کنیز برایش گفت: از آنقدر مبلغیکہ نزدت حاضر بود نتوانستی یکمقدار گوشتی کہ امشب افطار می نمودی بگیری؟ عایشہ صدیقہ «رض» در جواب گفت: از بسکہ متوجہ احوال دیگران بودم خود را فراموش کردم.

این بود شمشہ ای از سر گذشت ام المومنین حضرت بی بی عایشہ صدیقہ (رض) کہ در فہم مسائل دینی از دقت کامل کار گرفته خاصتاً در آنگونہ مسائلیکہ بحیات زنا شوہری و احوال شخصی ارتباط داشت بیشتر تعمق می کرد.

ابو مسلمہ در بسارہ میگوید: احدی را داناتر سنت رسول خدا و فقیہ تر در رای و عالمتر بہ فرایض و اسباب نزول آیات نسبت بہ عایشہ «رض» ندیدم.

حضرت عایشہ «رض» هنگام انقلاب و معاصرہ حضرت عثمان «رض» از مدینہ

خاطر حالی تقریباً نصف سوازی موترهای سیاہ سنگ از کار تہ است و تا سیاہ سنگ و شاہ شہید میرسد هیچ جای ہما نیممانہ اینالی اگہ ترافیک تعداد ای موتر ہارہ زیاد کند یا کدام فکر اگہ کنہ کہ تکلیف ماہم رفع شوبہ خوہس گفتم ای موضوع رہ مہ انشا اللہ مینو یسم اما خدا کند مرجع مسو و لئش توجہ جدی بکنند.

جای قبلا خلاصی شدہ بود. لالہ کو گفت جای دکہ بیارہ گفتم نی پس است لالہ کو برایم گفت: «نی کہ از ایقہ پر گوئی مہ خستہ شدی؟» گفتم: نی لالہ کو صحبت تان شیرین اسس. گفت خی حالی ہرت یک قصہ حقیقی و جالبہ نقل میکنم تا خستگیت رفع شود و لالہ کو اینچنین بہ قصہ خود آغاز نمود:

«یکی از رفقای ما کہ حالی خیلی وقت میشہ ندید مش اورہ «خالوی خواب آلود» لقب دادہ بودیم او رہ از سببی خواب آلود نا میدم کہ ہمیشہ خواب آلود بہ نظر میرسید و هیچوقت خوابش پورہ نمیشد.

از قضا یکروز یکی از رفقای ما عروسی کرد و ما را ہمہ بشمول خالو دعوت نمود و قتیکہ نان شب را خوردیم خالو خواست بہ خانہ خود برگردد اما رفقا مانع رفتنش شدند وقت عروس آوردن شد ہمہ بطرف خانہ عروس روان شدیم اما خالو را بزور بردیم موقع برگشتن از نزد مادر حصہ جادہ میسو ند جدا شدو بطرف خانہ خود در شاہ شہید روان شد خالو بطرف چمن حضوری روان شد و خواستہ کہ از بین چمن گذشتہ ہرچہ زودتر خود را بخانہ رساند چہ بسیار بیخواب شدہ بود.

و قتیکہ از پہل غربی چمن داخل چمن شد زاویہ جنوب شرقی چمن را زیر نظر گرفت و روان شد اما حینیکہ خالو راہ میرفت او را خواب برده بود یکوقت بایک چیز ی تصادم

بیرون بر آمدہ جہت ادای فریضہ حج عازم مکہ معظمہ گردید، هدفش این بود کہ باید درینوقت ازینگو نہ انقلابات و اغتشامات از مدینہ دور باشد، سر گذشت این زن پاک طینت مثل واقعی و نمونہ بزرگی برای حیات فامیلی بحساب می آید. والسلام

«۱» جنت البقیہ: مقبرہ مردم مدینہ منورہ.

نمود و قتیکہ چشم خود را گشو د خود را در زاویہ شمال شرقی چمن و قتیکہ پایش بہ یک چقری رفت بیدار شدہ و خود را مقابل منار نجات یافت اینبار بکلی عصبانی شد و بخود دشنام میداد چشمان خود را خوب مالید و سرک منار شاہ شہید را مستقیم ہدف قرار داد تا راسا بہ خانہ خود برسد اما بد بختانہ باز ہم در راہ رفتن خوابش برد، یکوقت حس کرد کہ راہش بند شدہ دفعتاً بیدار شدہ و چشم خود را باز نمود اما بہ جزء از تاریکی چیزی بنظرش نخورد خیلی وار خطا شد فکر کرد در کدام غار کوبہ درآمدہ یا در کدام تو نل بندماندہ ہرچہ «پرتنک» کرد و نتوانست خود را از آن «منجینق» نجات بخشد در ہمین لحظہ دستی بہ شانہ اش خورد کہ او را بہ عقب کش مینمود و قتیکہ روشنی را دید کمی اگر ہم پس رفتہ متوجہ شد کہ درقات پای شتر بار داریکہ در کنار سرک ایستادہ بود در آمدہ است صاحب شتر او را گفت کا کا ای چہ کاری بود کہ کردی راسا آمدی و بہ قا ت پای شترم درآمدی اما لالہ کو بالای آن صاحب شتر قہر بود کہ چرا شتر خود را در کنار سرک ایستادہ نمودہ خالو چشمان خود را خوب مالید خواب بکلی از خالو پریدہ بود خود را زودتر بخانہ رسانید و بہ زن خود گفت:

(اوزنکہ می فہمی کہ مہ از کجا آمدیم میسر قرار خومیکنم ہر وقت کہ خودم بیدار شدم خوب ورنہ مرہ بیدار نکنی. خالو بہ اتاق خواب خود رفت و قتیکہ بہ بستر افتاد بہ ساعت نگاہ کرد عقربہ ساعت ۹ صبح را نشان میداد چشمان خالو بر ہم افتادہ و بہ خواب رفت فردا آنروز ساعت ۱۲ ظهر خالو بیدار خود از خواب برخاست.

من ولالا کو ہردو یکجا خندیدم و قتیکہ ساعت را نگاہ کردم از جا بلند شدم و از لالہ کو اجازہ خواستم و بطرف خانہ روان شدم. در راہ بہ یاد بیخوابی خالو افتادم و خندہ ام گرفت.

از احمد غوث (زلمی) محصل پوهنخی ادبیات

(ادوین ال. دریک) په ۱۸۵۹ کال کښی د لومړی ځل د پاره د تیلو لومړنی تجارتي څارو کیند له . له ده څخه پخوا هم ځینی کسان وه چه د تیلو د لاس ته راوړلو د پاره یی څاکیند لی وه ، خو نوموړی لومړنی څوک و چه د تجارتي استفادی دپاره یی یوه څارو کیند له .

تیل یا (توره طلا)

لومړنی له بهیدونکی مایع څخه د کول. البته زیاتو کسانو د سپین پوستو سره یو ځای د هغه نژدی او پخوانی اړیکی له امله چه د سور پوستو سره یی درلودل او په دی پوهیدل چه دوی له تیلو څخه یوازې په طبی چارو او دواجو پولو کښی استفاده کوی له تیلو څخه گټه اخیستلو . په ۱۸۵۹ کال کښی څو تنو پوهانو د یوی اعلامیې په ترڅ کښی د تیلو او دهغه د اهمیت په پاره کښی خپلی نظریې څرگندی کړی . دغه اعلامیه ددی سبب شوه چه د تیلو وضع و اوړی او خلک د تیلو په څیرنه او لټولو پیل وکړی . دغو پوهانو پخپله اعلامیه کښی پیشبینی کړی وه چه کیدای شی له او مو تیلو څخه په سلو کښی د نوی برخی په تقطیر سره بازراته د عرضی وړ محصولات جوړ شی . کله چه دغه اعلامیه خپره شوه ، یو شمیر امریکایی پانگه لرونکی دی ته چمتو شول چه تاوان

په ځان ومنی او خپله لږه پانگه دتیلو په استخراج کښی په کار واچوی . دغی ډلی ژر تر ژره د نړی د تیلو لومړنی شرکت جوړ کړ چه (شیکا) سنکا بلل کیده . د تیلو دغی کمپنی په کلکه سره تصمیم ونيو چه دتیلو په لټه پیل وکړی او هغه ځمکی ترلاسه کړی چه د تیلو کانونه لری . دستگا د شرکت دغه تصمیم د نورو شرکتو نو او لویو سوداگرو د پاره د خندا وړوو . ځینو عقیده درلوده چه دستگا شرکت دړنگیدو په حال کښی دی او د دغه شرکت سهم لرو نکو سوداگرو په غیر گټوره هڅه لاس پوری کړیده . د هغو بی اساسه گونکو سو په خلاف چه د سنکا په پاره کښی موجود وو، نوموړی شرکت ژر تر ژره خپله پانگه دنفی اکتشافاتو خواته واړوله اوددغه شرکت ریاست دهغه د مدیره هیات په تصویب سره (ادوین دریک) ته ور په غاړه شواو

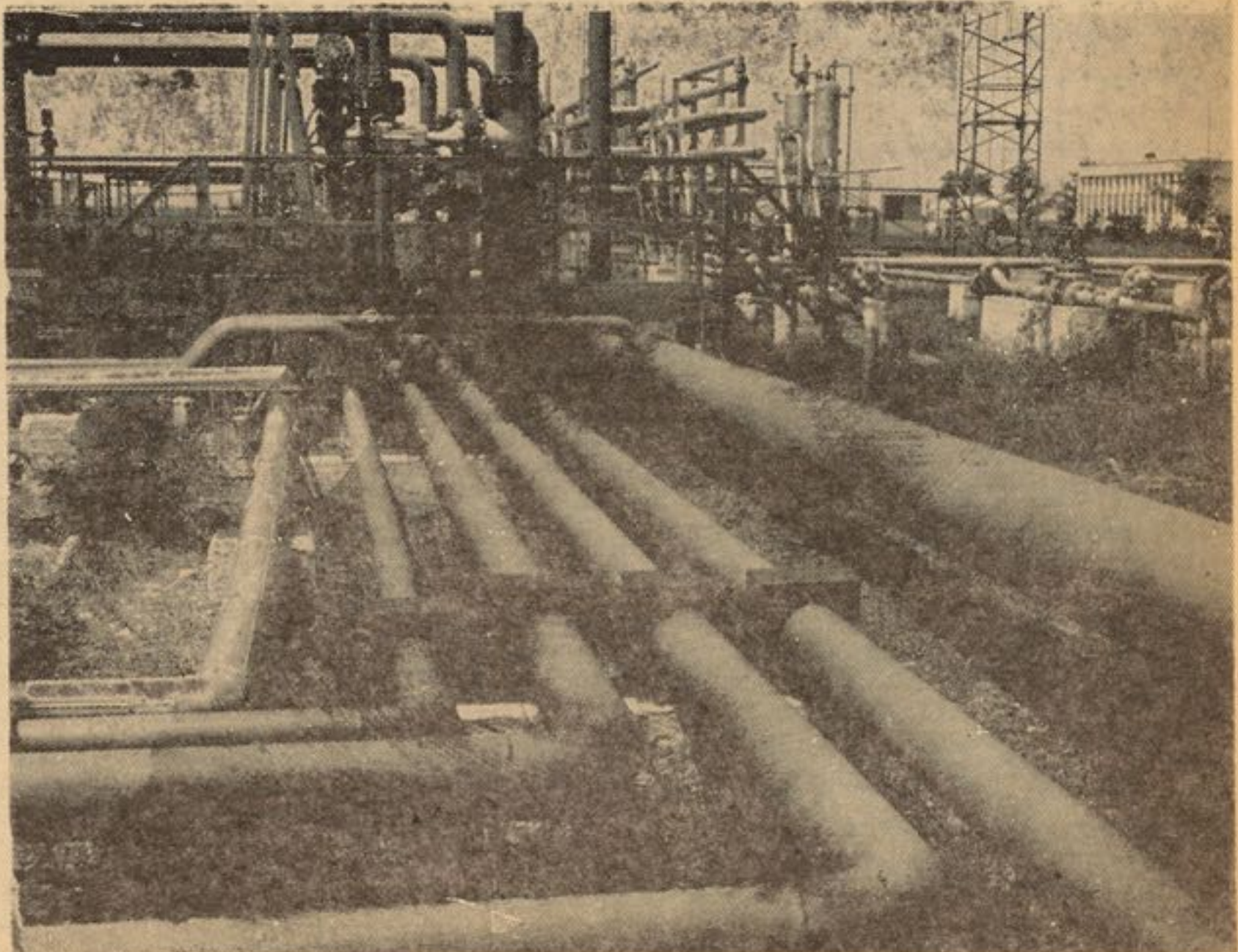
دغه سړی چه مخکی مود ده نوم یاد کړ ، په مستقیمه توگه په کارلاس پوری کړ او ددغه شرکت د کیند لو او اکتشافی عملیاتو مشری په غاړه واخسته نو موړی د خپل یو تن مرستیال په مرسته ژر تر ژره د پنسلو نیا تیتاس و پل ته نژدی یوه ماشیخانه او دبرمه کولو دستگاه ودروله و له هغه وروسته یی په برمه کولو پیل وکړ .

د پای کښی د ۱۸۵۹ کال داگست په ۲۷ نیټه (ادوین دریک) د خپلی هڅی او کوشنښ سره ولیدله او د ځمکی په ۶۹ فته زوروالی کښی تیلو ته ورسید .

کله چه یی نلو نه سره ونښلول او هغه یی د ځمکی په تل کښی د تیلو د څاگانو سره ونښلول ، تیل فوران وکړ . له دغی پینښی څخه ۲۴ ساعته وروسته د امریکي د تیلو صنعت په رښتیا بدلون وموند او په دغی موده کښی د زیاتو کورنیو شرکتو نو او بانکو نو وضع واوښته ترهغه وروسته هر زلمی چه به له خپلی مور څخه مرور شو ، سمدلاسه به یی په تیلو پسې هڅه کوله . په زړه پوری ټکی دا وو چه یو زیات شمیر سور پوستانو له جگری څخه لاس واخیستل او پخپلو کړوند کښی د تیلو په لټه کښی شول . وروسته له هغه چه (ادوین دریک) د ډیری بیوزلی کښی له ژوند څخه سترگی پټی کړی ، د یوه کال په موده کښی د تیلو د لومړی څا په شاو خوا کښی زیات شمیر نوری څاگانی وکښیدل شوی او په همدغه موده کښی یوازې په (ایل کریک) کښی ۷۴ څاگانی وکښیدل شوی . پنځه کال له وروسته د (ایل کریک) دتیل لرونکی سیمی له څاگانو څخه هره ورځ څه د پاسه شپږ زره بیرله تیل را استل کیده .

اوس اوس نوی صنعت منځ ته راغلی وو . د تیلو صنعت چه نور صنایع یی ترپښو لاندی کول. د پانگی لرونکو ویره لومړی له دی امله وه چه تیل خلاص نشی ، مگر کله چه لومړی څاگانی تیلو ته ورسیدی او دغه تور رنگه مایع له نلونو څخه دباندی فوران وکړ ، معلومه شوه چه تیل خلاصیون نلری . په دغو جریاناتو کښی راز راز ماشینو نه د بشپړید وڅواته وواو

پاتی په ۵۷ مخ کی



د تیلو تصفیه خانوته داومو نفتو دانثقالودپاره اوږده او پټه نلونه غزول کیری .

مشروب خود نوشید و بعد خم شده گیلای خود را روی میز گذاشت و همین خم شدن او را روی کونت و مارک قرار داد. کونت بی اعتنا ادامه داد:

- و لی کریج یلکا جنتلمین نیست. کریج بخو نسردی جوا بداد: راست گفتمی. من یک آدم کار استم. کونت گفت:

- تو سعی کردی پیارا از ما جدا کنی. پیا مداخله کرد: ترا چه میشود تاول؟ و کونت خطاب به کریج ادا مه داد:

و بعد هم آنچه را شروع کرده بودی ناتمام گذاشته به مذاکرات تجارتی خود آغاز کردی. ناکسوس سوال کرد: آیا اینهارا از پیا شنیدی؟

- نه با چشمان خود دیدم، همه چیز را.

فلیپا خواست داخل صحبت شود و لی ناکسوس با اشاره سر او را مانع شده تبسم خفیفی بر لب آورد. کریج از کونت پرسید: پس بچشم خود دیدی؟ - آری.

- این کار را از نظر آداب چه میگویند؟ راستی شما فرانسویها برای چنین حرکتی چه کلمه ای را بکار می برید؟

کونت، از روی کوچکی که نشسته بود، بسرعت جسته بطرف گلوی کریج حمله برد و با دستپایش شروع به فشار دادن کرد. کریج از بازوی او گرفته پیا نین کشید و دستها از دور گردنش ذورشند ولی کونت که دستپایش آزاد شده بود، دوباره بحملات خود پرداخت و بامشت بسوی شکم کریج حواله کرد. کریج از جا برید، یک دو قدم عقب افتاد و اینبار تاول بالکد بجان او حمله نمود. کریج عقب عقب میرفت و تاول تصمیم گرفته بود حسابی او را خرد و خمیر کند. مشت دیگری که سنگین تر و شدید تر از حملات

بدتر از مرگ

بنظر می آمد. کریج دگر بسا ره برسید:

- واقعاً او را چه میشود؟ مارک تکرار کرد: - او را خیلی بد زدی. پیا گفت:

- الحق ضربت خطرناکی بود بیم بام. کار تمام. - و لی او بمن حمله کرد. مارک گفت:

- او همیشه اینطور میکند. مقصودم اینست که حمله ور میشود یک موقع در از دوی فرانسه سرباز بود، مدتی هم در الجزایر و ویتنام انجام وظیفه میکرد. در چنان ایامی

وی بارفقاییش و یا جانب مقابله زدو خورد های دائمی داشته است. اینک او بمقتضای عادت از ایجاد زدو خورد نوعی لذت می برد و تجدید خاطره میکند.

کریج گفت: آیا کسی نیست که با او مقابله کرده بتواند؟

سابق بود بسوی چانه کریج حواله کرد و لی کریج دیگر حالت دفاعی و خود داری خود را عوض کرده بود مشت کونت را بیک حرکت منفی کرد و خود با سر به شکم او حمله برد و همینکه فریاد کونت از در د بلند شد، کریج باتیغه دست خود ضربتی بر پشت گردن او نواخت که بر زمین افتاد و فریادش نیز با این بیهوشی بخا موشی تبدیل شد. کریج خطاب به دیگران پرسید:

- اینمرد چرا چنین دیوانگی میکند. او را چه شده؟ مارک در حالیکه با دست خود روی میز بدنبال گیلای سش می گشت جواب داد:

دزهر حال به شدت ضربه ات خیلی شدید بود.

کریج به نوشیدن او اعتراض کرده گفت:

- کمی صبر کن لرزش دستهایت کم شود، بعد بنوش. بعلاوه گیلای که بر داشته یی گیلای من است. مارک گفت:

- خیلی معذرت می خواهم. بعد متوجه ناکسوس شد. ناکسوس آرام ایستاده و کسانی را که اینک نفس تازه می کردند، می نگرست و بعد چند لحظه غرش خنده اش سالون و تراس کشتی را بلرزه در آورد. راضی و ممنون

چرا مصری ها خواستند...

و این موضوع چنین می نمود که ناصر تصمیم خود را در این مورد بین ۱۶ و ۲۰ جون اتخاذ کرده بود و اکنون میدانست که این نبرد یک نبرد طولانی خواهد بود و تنها توسط قدرت نظامی برده شده نمی تواند.

ووی پی برد که اگر اسرائیل از حمایت امریکا مستفید است برای مصر ضروری است که کمک اتحاد شوروی را داشته باشد.

از همین لحظه به بعد وی سیاستی را در پیش گرفت که اتحاد شوروی را در کشمکش مصر با اسرائیل تاحدی که ممکن بود دخیل سازد.

در بد و امر شو روی ها بخود مطمئن نبودند و چنین معلوم می شد که آنها قادر به توافق روی یک

قدیمی ناصر یعنی مارشال تیتوداير شد آغاز يك پالیسی شروع به آشکار شدن کرد.

اتحاد شوروی تصمیم گرفت که اردوی مصر را مجدداً تجهیز کند و در کمک های اقتصادی، مواد غذایی به مصر تهیه بدارد و روابط خود را با اسرائیل قطع نماید.

پس از آن اتحاد شوروی احساس می کرد که در شکست عرب ها ذیدخل بوده است.

کاسیکین این احساس را برای زعيم الجزایر هواری بومدین اظهار کرد گفت:

این شکست برای ما ست مهمات حربی ما که به بسیار خوب در دیگر جاها می جنگد شکست خورده اند.

پالیسی نبودند آنها در روز های اول جنگ با دو صدا سخن میزدند.

از یکطرف آنها در مورد فرستادن طیارات میک به قاهره برای تعویض طیارات تلف شده برابلم های خلق میکردند و از طرف دیگر وزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال گریچکو برای پنجاه نفر از معلمین نظامی شوروی در اکادمی نظامی مصر هدایت داد تا برای خود وظایف فعال را پیشنهاد کنند.

این پنجاه صاحب منصب اتحاد شوروی که برخی از آنها جنرال بودند در بیامی به فوزی گفتند که به آنها امر داده شد، تا از وظایف شان در جنبه راپور بدهند در حقیقت این پیشنهاد آنها با وجودیکه مورد تقدیر قرار گرفت اما پذیرفته نشد. بعد از یک کنفرانس ناگهانی بلاک شرق در مسکو که در اثر اصرار دو ست

پاینیر دهم

آن در فضای بین السیارات بود. هنگامیکه پایینیر دهم به ژوپیتز نزدیک تر میشد، حادثه از بین رفتن قوه جاذبه چنین باردیگر نیز بوقوع پیوست.

داکتر جان ولف یکی از دانشمندان مرکز تحقیقاتی ایمنز اظهار نمود که ممکنست این حادثه نتیجه مستقیم برخی از تأثیرات خارجی و با احتمال قوی بعلمت باد های شمسی بوده باشد. داکتر ولف اضافه میکند:

تأثیر انفجارات عظیم انرژی در سطح آفتاب ممکنست با قسمت خارجی ساحه مقناطیسی ژوپیتز در تماس شده و موقتا باعث فشار سا حه مذکور بجهته مخالف آن گردیده باشد. وزمانیکه بادهای شمسی فرو نشست ساحه مقناطیسی ژوپیتز دوباره بفعالیته آغاز نموده و به فاصله نورمال تقریباً ۱۴ الی ۵ میلیون میل ظاهر میشود.

سفر چگونه آغاز شد؟

سفر تاریخی پایینیر دهم بروز ۲ مارچ ۱۹۷۲ از مرکز فضا یی کیپ کانا و زال آغاز گردید و بسرعت راه پیمود. سفینه پایینیر دهم از هر سفینه دیگر یکه تا حال توسط انسان بفضا پرتاب ر دیده، سریع تر حرکت کرد و دورتر رفت.

سفینه پایینیر دهم اولین وسیله ساخته دست بشر است که توانست آنطرف مدار مریخ برود و خطرات ناشناخته کمر بند استراید (هر

یک از سیارات کو چکی که بین مدار های مریخ و ژوپیتز قرار دارند) را کشف و معلوم سازد و آن عبارت از صخره سنگ ها و گرد و خاک شنآوری است که بین مدار های مریخ و ژوپیتز اطراف آفتاب را احاطه کرده است.

داکتر تام گرلز یک دانشمند پوهنتون اریزونا گفت که هنگام تقرب پایینیر به فاصله ۴ میلیون میلی ژوپیتز انسانی در بین سفینه میبود، مشا هده میکرد که سیاره ژوپیتز چهار مرتبه بزرگتر از قمر زمین وهشتاد بار رخننده تر از آن معلوم

لوگر مرکز پروازهای

این منبع در مورد مزا یا اقتصادی ساحه لوگر، یک سلسله دلا یل را ارائه وحی افزایش:

بادر نظر داشت وضع جغرافیایی مملکت تقاضای مزید کمپنی های بزرگ، انکشاف توریزم در مملکت و بالاخره انکشاف آریسانا که هدف همه تقریه بنیه اقتصادی کشور است، اعمار یک میدان هوایی مجبوز ومصو نرا، از نگاه هوا نوردی هر نوع طیارات، برای کشور، دروادی لوگر، ضرورت مبرمی ساخته است.

سوال دیگری را با همین منبع مدیریت عمو می عوا نور دی هوایی ملکی، چنین مطرح میسازم:

این میدان به چه مبلغی واز کدام مدرک اعمار میگردد؟

منبع میگوید:

سدر مطالعات اساسی این میدان با سایر پروگرام های عاجل، از قرضه ۲۵۰ میلیون دالر بانك جهانی و ۶۰۰ هزار دالر بودجه افغانی استفاده میگردد.

منبع در مورد شروع کار میدان هوایی لوگر میگوید:

در قدم اول مطالعات تخنیکی وانجنیری دراول سال ۱۳۵۳ شروع میگردد و بعد از تکمیل این مطالعات

با اعمار میدان هوایی عصری و اساسی بی در لوگر، عاید قابل توجه بی از ترانسپورت هوایی و توریزم نصیب کشور ما خواهد شد.

در شماره آینده راپور جا لبسی پیرامون احصاییه های هوا بی به نشر خواهیم رساند.

دانشمندان ریاضی دانان تخمین میزنند که یازده میلیون سال پس از جدا شدن سفینه از نظام شمسی، پایینیر در قلمرو سیاره های ثابت تا ورش داخل میشود.

(تا ورس یکی از کپکشان های شمالی است)

در صور تیکه پایینیر دهم درطول مسافرتش بسوی فضای لایتناهی با مدنیت های زنده و پیشرفته دیگری مواجه گردد، آنگاه بمنظور افاده وشنا سایی صفحه ای درکنار پایینیر نصب گردیده که طرح دو انسان (یکمرد ویک زن) و موقعیت زمین در بین کپکشان بر آن نقش بسته است.

سفینه پایینیر سفری تنها، نهایت طولانی و اعجاب انگیزی در پیش دارد. او سه سال بعد از مدار زحل شش سال بعد از مدار او رانوش پس از دهسال از مدار نیپتون و بالاخره چارده سال پس از امروزاز مدار پلوتو عبور خواهد کرد.

تیل یا (تو ره طلا)

بفرینو ته د دغو ماشینو نو اړتیا د تیلو د پاره د ځلیدونکې آیندې پېشبینی کوله. هر څه ددی زبیری ورکاوه چه تیل به ژر تر ژره زیات ارزښت پیدا کړی. د تیلو د شرکتو نو د کار ستو نزی له دی امله زیات وو چه د کار گرانو لگښت زیاتیده او دوی کولای شوای له هر لیتر تیلو څخه یوازی د هغه اتمه برخه تقطیره او استفاده ورڅخه وکړی. له همدغه امله پانگی اچوونکو د زیاتو پانگو سره یو شمیر موظف کړ چه د تیلو تصفیه خانې او د تقیطر دستگا وی بشپړی کړی.

دوی مجبزی تصفیه خانې په وسیله کیدای شوای چه له نفتو څخه زاته گټه واخیستله شی به دی ډول ته له هغه څخه (تفاله) هم پاتی نشی. که تصفیه خانې بشپړ کیدی تیل کولای شو چ د بشر زیاتسی اړتیا وی پوره کړی هغه هم په ارزانه بیه ترزیاتسی مودی پوری د ځینو تصفیه خانو کار دا وو چه اومه تیل تقیطر کړی او دروښانه کوونکو څراغو نو د پاره سپین تیل ورڅخه وباسی او پاتی برخه یی لری وغورځوی. په هماغه وختو کښی، څرنگه چه اشاره مو ورته وکړه، یو شمیر د تیلو په برخه کښی په څیرنه لاس پوری کړه چه دغو څیرنو ښی نتیجی ورکړی. مثلا بشر په دی وپوهید چه له تیلو څخه نور مواد هم لاس ته راتلای شی.

اوس اوس د تیلو استخراج یو ساده کار دی. د تیلو د استخراج د پاره داسی دستگا وی جوړی شویدی چه بی له تردید څخه له عجا یبو څخه دی داومو تیلو لاس ته راوړل د تصفیه شوی تیل به نسبت د یوه هیواد د پاره ارزان تمامیری.

هغه هیواد ونه چه تیل نلری یایی لری، اومه تیل پیری او پخپلو تصفیه خانو کښی یی تصفیه کوی. په هیوادونو کښی د تصفیه خانو موجودیت. د بیکارو خلکو شمیر کموی، ځکه چه یوه بشپړه او مجبزه تصفیه خانه. څه نا څه دوه ملیون تنو کارگرو مهېند سانواو متخصصینو ته ضرورت لری. د تیلو استخراج زمونږ په عصر کښی دومره اهمیت

پیدا کړی چه ته بشر کولای شی د سمندرو نو زوری و کښی او تیل لاس ته راوړی.

له تیلو څخه له تصفیه نه وروسته دغه مواد لاس ته راځی.

گاز، بنزین، سپین نفت، دیزل دماشینو تیل، قیر او واسلین.

د تیلو لوی استخراج کوونکی هیوادونه، اوس اوس په منځنی ختیځ کښی یو شمیر عربی هیوادونه دی او دامریکا متحده ایالات د خپلو

تیلو زیاته برخه له دغو هیوادو څخه لاس ته راوړی. د دغو هیوادو تولیدات په دی ډول دی.

سعودی عربستان د ورځی ۷،۵ ملیون بیر له تیل تولیدوی او عایدات یی هر کال ۴،۴ ملیارد ډالروته

ایران د ورځی ۵،۹ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۳،۴ ملیارد ډالرو ته رسیری.

کویت د ورځی ۲،۸ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۰ ملیارد ډالرو ته رسیری.

لیبیا د ورځی دوه ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۲،۱ ملیارد ډالرو ته رسیری.

عراق د ورځی ۲،۰ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۱،۳ ملیون بیر له تیل تولیدوی او کلنی عایدات یی ۹۵۰ ملیون ډالروته رسیری.

تر ۱۹۶۰ کال پوری د امریکی د تیلو له څاگانو څخه تقریبا د دغه هیواد ټولی نفتی اړتیا وی پوره کیدی، خواوس سره د دی چه ددغه هیواد د تیلو تولیدات خپل وروستی

حدته رسیدلی دی، خواپتیا وی یی نشی پوری کولای او ویل کیری چه په راتلو نکو کلو کښی به دغه خلا زیاته شی او امریکه به له بهر د مخه دتیلو په توریذ زیاته اتکا وکړی. په ۱۹۲۷ کال کښی د امریکی د تیلو له څاگانو څخه هره ورځ ۱۱،۲ ملیون بیر له استخراج جیده، حال دا چه ضرورت یی د ورځی ۶۱،۳ ملیون بیر له وو او تفاوت یی له بهر څخه دتیلو دوارد اتو له پلوه پوره کیده.

ویل کیری چه تر ۱۹۷۵ کال پوری به تیلو ته د امریکی ورځنی اړتیا وی ۲۰ ملیون بیر له وی، حال دا چه تولیدات به یی تش د ورځی ۱۰،۲ ملیون بیر له وی.

تر ۱۹۸۵ کال پوری به یی د ورځی ۱۵،۵۵ ملیون بیرلو تولیداتو په مقابل کښی دامریکی اړتیا د ورځی ۳۰،۲ ملیون بیر له تیلو ته ورسیری.

بقیه صفحه ۱۹

نجوم و احکام نجوم

حرکت وضعی ماه :

مدت دوران ماه به دور خود با مدت دورانشی به دور زمین کا ملا برابر است بنابر این حرکت وضعی ماه هم مدت ۲۷ روز و هفت ساعت و ۴۳ دقیقه و ۱۲ ثانیه است.

منازل قمر :

در تقویمهای رقمی ستون مخصوصی بنام منازل قمر وجود دارد که در تقویمهای عادی دیده نمیشود مقصود از منازل قمر ۲۸ مجموعی که چک ستارگان است که اعراب بادیه به منظور دریافت اوقات فصلها و موقع بارش بارانهای موسمی و وزش بادهای گرم موسمی آنها را از ستارگان ثابت اطراف منطقه البروج انتخاب کرده بنام منازل قمر نامیده اند و منجمان دوره اسلامی نیز آنها را اعتبار داده در کتب هیأت و نجوم یاد نموده اند.

در این حساب و انتخاب خود، اعراب بادیه که سال شمسی نداشتند و همه چیز را با اساس ماه قمری محاسبه می نمودند، دو روز تحت الشعاع را از یک دوره هلالی وضع و برای هر روز از ۲۸ روز دیگر ستاره ای را منزل قمر میدانستند. نام ستارگان مزبور از اینقرار است :

شرطین، بطین، ثریا، دبران، هقه، هغه، ذراع، نثره، طرف، جبسه

زبره، صرفه، عوا، سماک اعزل، غفر، زبانی، اکلیل، قلب، شو له، نعیم، پلده، سعد ذابح، سعد بلع، سعد السعود، سعد الاخبیه، فرغ اول، فرغ ثانی، بطن الحوت.

قمر در برجها :

همانطور که حرکت زمین در منطقه البروج، بنام سیر آفتاب در بروج دوازده گانه یک سال شمسی را تشکیل میدهد، برای ماه نیز حرکتی در منطقه البروج فرض کرده اند که در هر دو ونیم روز یک برج را تمام میکند و تقریبا در یک ماه همه منطقه البروج را سیر میکند. در تقویمهای رقمی این حرکت را با محاسبه دقیق ثبت میکنند، اما در تقویمهای عادی گاهی در مقابل دو روز نام یک برج را که قمر را در آن میدانند می نو یسند و گاهی در مقابل سه روز می نو یسند.

دانستن سیر قمر در برجها، مخصوص از نظر منجمان احکامی بیشتر اهمیت دارد، زیرا از یکطرف بودن قمر در عقرب که در ادبیات هم بسیار یاد شده است هم در احکام و هم در اختیارات، نزد ایشان مهم است و باید معلوم باشد از طرف دیگر یک قسمت زیاد احکام نجومی مربوط به نظرات قمر با سیارگان دیگر است و غالباً نیک و بدکار هارا از روی احوال و حرکات قمر میسنجند چنانکه شرح آن خواهد آمد.

لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید

مار

کوشیدم تربیتش کنم. ولی نشد. هیچ سخنی نمیزد. خاموش بود. مثل «رامو» - هرگز خنده اش رانیدم. روزها، اینجا کنار از سی می نشست و دریا را تماشا میکرد.

پس آنترها از من قلم و کاغذ و رنگ خواست و شروع کرد به نقاشی ولی تنها یک شکل را روی کاغذ می آورد: ماهای گوناگون را.

این نقاشیها همه از اوست. سراسر روز را نقاشی می کرد - مار رسم میکرد - و باعلاقه این نقاشیها را به درو دیوار می آویخت.

یک شب صدا هایی از آشپزخانه شنیدم و بیدار شدم. بعد در واژه اتاقم باز شد و «گیتا» به در و ن آمد. کارد آشپزخانه در دستش بود بی اختیار چراغ را روشن کرد و دیدم چشم او می درخشید. مثل چشم های همان مار کفچه ای بود که در جنگل دیده بودم. چهره اش آرام بود. به من نزدیک شد.

ناگهان با تمام قدرتم فریاد آوردم: کمک!..

فریادم در اتاق پیچید. شیشه ها به لرزه درآمد. «گیتا» فرار کرد و به اتاقش رفت. از دنبالش دو یسم در واژه اتاقش را قفل کردم.

بعد از آن، شیشه دروازه اتاقش را قفل میکردم. «گیتا» افسرده و افسرده تر میشد. دیگر نقاشی هم نمیکرد فقط از پشت شیشه دریا را می نگریست.

یکروز که به خانه آمدم «گیتا» نبود، همه جا را گشتم. پیدایش نکردم. به پولیس خبر دادم و پولیس جسد بیجان او را خیلی دور از اینجا از دریا به دست آورد.

مرد بازم گیلانش را سرکشید. دیدم میگردید. درین حال گفت:

- من قاتل هستم!

برخاستم و گفتم:

- من دیگر میروم.

همراهم یا بین آمد. دیگر همه جا تاریک شده بود و چراغهای سرک در میان مه میدرخشید.

سرپل که رسیدیم، مرد گفت:

- جهان ما نند یک پل است.

او همانجا ایستاده و من ازش دور شدم. بعد از چند قدم، ایستادم و او را نگریستم. دیدم روی دیواره پل خمیده بود و آب دریا را می نگریست.

به راهم ادامه دادم. با ران میبارید از پشت سرم، از لایلهای مه و باران آواز مرد را شنیدم که بلند بلند از من میبرد:

- تو چرا از پل خوشت می آید؟

جوابی ندادم. دیگر به آخر پل رسیده بودم.

(پایان)

همسر تان را تشویق کنید

بخشید و چه بسا شوهر تان بخود می گوید «شاید واقعا شما مست و شجا عتم بیش از آنست که خود تصورش را میکنم»؟

روی این اصل شما وظیفه دارید خواص مثبتی را که در وجود اوست تقویت کنید نه آنکه روحیه اش را متزلزل ساخته او را تحقیرنمائید همسری که با استعمال کلمات و جملات الهام بخش و تشویقی - آموخ با شوهرش عاقلانه سخن می گوید در واقع روح امید با میدهد و طرز فکر او را نسبت به زندگی بنحو مطلوبی تغییر میدهد.

بدین سان اگر می خواهید میزان فروش روزانه همسر تان از دیروز یابد و پول زیادتری بدست آرد، باید سعی کنید، هر روز صبح او را با حالتی سرافراز و خوشحال از خانه روانه کار نمایند راهش آسانست، باید کوشش کنید وی خود را بصورت مردی که شخصا میخواهد باشد ببیند.

حتی اگر شوهر تان کسی است که دیدن صورتش در آینه شهادت مبدل به زهر میکند، زیبایی او را بستناید. حسن انتخابش را در نکتهایی که بسته کرده تحسین کنید، بجای آنکه حرکت نامطلوب وی را

در فلان مهمان مرتب برخش بکشید محاسن او را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهید البته موفقیت از آن شما خواهد بود. و زندگی خوشی را پیش رو خواهید داشت.

بقیه صفحه ۴۰

مواظبت های شخصی

که شما رانج میدهند عمل تلقین را اندکی دچار اختلاص میسازد یعنی مثلاً فکرتان متوجه نواقص این عمل و تاخیر تاثیر آن در بهبودی مزاج میگردد. در چنین موقعی باید از عقل یاری خواست و ملاحظه کنید که مطمئن ترین وسیله برای کوتاه کردن مدت مرض رانندگی خیالاتی است که مخالف بهبودی و بازگشت مجدد ندرستی است.

عرض تبریک
اشپیف لمیتد فابریکه
پرویسس مغزباب، حلول
عید سعید اضحی را به
بناغلی محمد داؤدر رئیس
دولت و صدراعظم،
کمیته مرکزی، اعضاء
کابینه اردوی شجاع
و کافه مردم افغانستان
تبریک میگویی

روزهای عید

برابر بود از یک دکاندار که مصروف بیع و بها بود گفت :

برادر من که عضو تفتیش بناروال نیستم، من به برنج فوق العاده و خوب ضرورت دارم می خواهم برایم بدهید .

دکاندار در حالیکه سر خود را تکان میداد و دست به ریش خود میکشید ، گفت :

نه با دار اینجا ایمان فروشی نیست اگر ما ایمان خوده فروختیم حالی صاحب یک عالم پول وزندگی میشدیم . همین دکان غریبانه نو کرده که می بینی حاصل زحمت پنجاه ساله است .

و چون هجوم خریداران زیاد بود نخواستیم مزاحم او شوم بعد از خدا حافظی دهن دکان برنج فروش را ترک دادم در مقابل این دکان دکان دیگر موجود بود جوان نسبتاً کم سن نشسته و بمجرد رسیدن ما خود را با دکاندار دیگر مصروف به سخن گفتن کرده یعنی نمیخواست با من طرف شود با آنهم نزدیک رفته و پرسیدم .

برادر این برنج سیرچنداست دیدم که نرخ های داده شده از طرف این دکاندار دو تا سه افغانی در کیلو و تا بیست افغانی در یک سیر فرق دارد و قیمت تر است گفتم :

برادر چرا از نرخ بناروالی قیمت تر می فروشی گفت .
خود بناروالی می فهمد که ما قیمت خریدیم .
اگر بفهمد شما را جریمه نمی کند ؟

چطور نی ، ولی ما که قیمت خریدیم قیمت می فروشم . دیدم خون گرم است راه خود را گرفته دنبال دکانداران دیگر رفتم - از یک دکان بدکان دیگر میرفتم در حالیکه خریداران مختلف فروشنده های متعدد با اموال رنگا رنگ مشغول خرید و فروش و پیمانان مواد بود اندیکری در بالای جوال خود نشسته و به فکر فرو رفته نزد شخصی که بفکر فرو رفته بود رفتم .

برادر خودت برنج فرو شس هستی ؟
بلی من این جوال ها را از بغلان آورده ام و تا هنوز بفروشی نرسیده .
شما برای این برنج ماهه جایی هم

در همین وقت کلاتر برنج فروشان در همان جا پیدا شده و داخل صحبت ما گردیده .

وقتی دانست که من چه کاره هستم بدون تأمل به سخنی زدن آغاز کرده و چنین گفت :

ما در حالیکه آرزو داریم تا نرخنامه در هر چیز موجود باشد اما مشکل اینجا ست که یک سلسله بی توجهی از طرف کمیته تعیین نرخ و هیئت تفتیش بناروالی صورت می گیرد مثلاً کمیته تعیین نرخ ها بدون در نظر داشت قیمت مواد در ولایت نرخی را بدکانداران عرضه میدارد که یا مساوی به ولایات تولیدکننده نیست و یا اگر فرق داشته باشد خیلی کم است مثلاً برنج بغلانی که ۱۱۲ - افغانی فی سیر در کابل تثبیت شده در بغلان فی سیر یکصد و پنج افغانی است

کرایه فی سیر از بغلان تا کابل تقریباً پنج افغانی است مفاد تاجر دو افغانی و متفرقه هم پیش از پنج افغانی میشود که فی سیر بیصد و پانزده افغانی میرسد به این صورت دکان داران کابل پیش از اینکه مفادی بر ایشان متصور باشد نقص می کنند .

در مورد هیئت تفتیش بناروالی باید گفت که از یکطرف یک نرخ را می دهند و از جانبی جریمه هم می کنند مثلاً قروت اعلی را ۳۰ - افغانی نرخ داده اند وقتی دکاندار ۳۰ افغانی می فروشد جریمه میشود .
شاید قروتش اعلی نبود ه باشد .

نه خیر قروت اعلی را فروخته چون اعضای هیئت این فرق را نتوانسته بکنند او را جریمه کرده . بعد از آن چون شام شده و دکان ها رو به بسته شدن بود تنها توانستم از یک دکان قروت فروشی خبری گیرم دیدم که واقعا قند و قروت هر دو یک قیمت دارند حتی قروت بالاتر از قند است .

به همین ترتیب قیمت آرد و گندم در مندوی درست تثبیت نشده است و فروشندگان بدون در نظر داشت لایحه تعیین قیمت ها خود سرانه آرد را بفروشن میسازند . بطوریکه یکنوع قیمت آرد در دوکائی یک چیز و در دوکان دیگر چیزی دیگر است .

فروشی میکنید .
من تا یادم می آید برنج فروشی میکنم این کسب پدری من است .
تا چند افغانی فی سیر برنج را فروخته ای .

تاسه افغانی . بهترین برنج را که چند سال عمرهم میداشت ما در مندوی دیگری نیست که آنجا چندان دوکان زیاد نبود تنها سیزده یا چهار ده دوکان بود حالی شکر دوکانها بسیار زیاد شده مردم هم زیاد شده .

خوب پدر ... در سابق برنج را از کجا می آوردید .

سابق برنج تنها همین برنج لغمانی بوده نه بغلانی بود و نه کدام قسم دیگر .
امسال چطور است برنج زیاد است یا نه ؟

امسال به فضل خداوند آنقدر برنج است که هیچ سال به همین اندازه نبوده تنها برنج لغمان امسال کمی خراب است نمی دانم کدام مرض زده یا چیز دیگر است اما برنج بغلان بسیار خوب است .
بابه جان نرخ چرا بلند رفته علتش را میدانی .

برنج لغمان امسال خراب است مردم همه میخواهند از برنج بغلانی استفاده کنند از این رو قیمت بلند رفته .

میدهید ؟
چرا نی در هر جوال از پنج تا پانزده افغانی می دهیم .
چرا یک قیمت ندارد .
جور آمد است اگر صاحبان دکان خوشخلق باشند پنج افغانی است و اگر بدخلق باشند پانزده افغانی .

تو که از بغلان آمدی قیمت مواد از تراقی چطور بود ؟
من از بغلان همین برنج را فی سیر صد افغانی خریدم و پنج افغانی کرایه داد ام نمی دانم چند بفروشم .

برنج بغلانی اعلا فی سیر ۱۱۲ افغانی از طرف بناروالی نرخ داده شده در همین وقت توجه مرا ریش سفیدی که فهمیده میشد عمر زیاد دارد بخود جلب کرد که برنج فروشی میکرد نزدیک رفتم او با خلق بسیار خوش گفت .

چه قسم برنج کار دارید ؟
بابه جان من برنج نمی خرم خود را مرفی کردم و گفتم که چه میخواهم .

در حالیکه میخواست چیز های بگوید مرابه چای دعوت کرد و خود در صندلی پناه برد تا از شرخک در امان باشد .

در صندلی نمی نشینید ؟
زنده باشی پدر من گرم هستم .
خوب چه می گفتید .
شما چند سال است برنج

عرض تبریک

نمایندگی کر لوسکر حلول عید سه عید اضحی را

به شاه علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم

جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی، اعضاء

کابینه، اردوی فدا کار و کافه سلامت نجیب

افغانستان تبریک میگوید .

مردی با نقاب بقیه

سکلت سوار بیرون رفت و یک موتور سر بسته زندان که پرده های کلکین های آنرا هم فرود آورده بودند، بدنبال آنها حرکت کرد. بهر دو طرف موتور عده موتور سکلت سوار روان بود، یک مو تر جیب با چند تن مامور مسلح پو لیس نیز به تعقیب آنها روان شد.

آنها بدون بروز کدام اتفاقی به سکا تلند یا رد رسیدند. در وازه های دو بال عما رت بسته شد و میلز از در وازه عمومی وارد گردید. بالدر معاون الك و یک خفیه پو لیس دگر میلز را تحت حرا ست خود گرفتند. میلز رنگ پریده معلوم میشد و به زحمت سر پا ها یش راه می رفت.

اوزا به یک اتاق کو چک رهنمایی کردند که متصل به دفتر الك بود.

بداخل اتاق بیاورید!

عرض تبریک

میهن فلز حلول ایام عید سعید

اضحی را به شما غلی

محمد داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم، کمیته مرکزی،

اعضاء کابینه، اردوی شجاع

و کافه مردم افغانستان تبریک

میگوید.

عرض تبریک

دافغان دمیوی سمون شرکت حلول

ایام عید سعید اضحی را به

شاغلی محمد داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم، کمیته مرکزی

اعضاء کابینه، اردوی شجاع

و عموم مردم افغانستان تبریک

میگوید.

دیک والک یک لحظه منتظر ماندند و صدای باز شدن دستبند و سپس صدای غلقه بگوششان رسید. در همین لحظه بالدر خودش را به داخل اتاق دفتر انداخته گفت: «او مریض است و بیپوش شده است.»

الک به شتاب از اتاق بیرون شده از دهلیز گذشت و بدنبال بالدر وارد اتاق انتظار شد میلز که نیم تنه اش به دیوار تکیه داشت غلتیده بود. چشمها یش بسته و صورتش مثل گچ سفید بود. دیک بطرف او خم شده، جسد او را راست در صحن اتاق انداخته دهنش بوی میداد.

دیک صدا زد: تیزاب خورده و کارش تمام است.

همان روز صبح تمام لباسهای میلز را از تنش بیرون آورده و سر تا بقدم تفتیش شده بود. واز نهایت حزم و احتیاط حتی دهن جیبهایش را هم دوختند. او برای دو پولیس که مشایعتش می کردند از مسافرت قریب الوقوع خود به کانا دا با امید واری حکایت کرده! و غیر از پولیس

کسی با او تماس نگرفته بود. دیک به کلکینی که بالدر از آن حرف زده بود نظر انداخت. بالدر قبلا او را بسته بود و اما دیک متوجه شد که اکنون در حدود شش اتسج باز بود.

بالدر مصرانه تاکید کرد که او کلکین را بسته بود و سر جنت جکلهر شما هد بسته کردن آن میباشد.

سر جنت جکلهر حرفهای بالدر را تصدیق کرد. دیک پنجره را کاملا باز کرده به بیرون نظر انداخت. چهار سیخ آهنی بصورت صلیبی روی خشتهای پخته دیوار محکم شده بود و وقتی کله اش را از پنجره بیرون کرد، در حدود یک متر دور تر از کلکین زینة آهنی و طویلی را دید که در دیوار نصب شده بود. این زینة از بام تا به زمین عمارت امتداد داشت اتاق دیک در طبقه سوم بود و از آنجا باغچه مجاور معلوم میشد آنطرف باغچه را کتاره آهنی گرفته بودند که مانع دیدن میشد.

باقی دارد

عرض تبریک

کارکنان فروشگاه بزرگ افغان

حلول عید سعید اضحی را

به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم

جمهوری افغانستان، کمیته مرکزی،

اعضای کابینه و کافه ملت نجیب افغانستان تبریک گفته اعتلای

کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش خواستارند

عرض تبریک

صمیمی موبل حلول عید

سعید اضحی را به بناغلی

محمد داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم جمهوری

افغانستان، کمیته مرکزی،

اعضای کابینه، اردوی

فداکار و کافه ملت نجیب

افغانستان تبریک میگوید.

عرض تبریک

منسوبین و کارکنان شرکت صناعتی

پخته و تیل کشی و یخ سازی هرات

حلول ایام عید سعید اضحی

را به بناغلی محمد

داؤد رئیس دولت

و صدر اعظم، کمیته

مرکزی، اعضای کابینه، اردوی

فداکار و کافه ملت افغانستان تبریک گفته

اعتلای کشور را تحت قیادت رهبر ملی خویش

خواستارند

دیک پر سید: «این باغ از کیست؟»
الک در جواب گفت: «با غنچه
انسلوف است.»
دیک تکرار کرد: «باغچه انسلوف
انسلوف. آیا بقیه ها بطرف من از
عمین باغ تیر اندزی نکردند؟»

مردی بانقاب بقیه

قدم می زد. چتری را به پا زوی
خود انداخته کلاه سلندر را تاسر
ابرو ها یش پائین کشیده. قیافه
دور از شناختی پیدا کرده بود
یک ساعت بعد تر باز هم او را دید
که از سمت مقابل آمد. دیک تعجب
کرد که انسپکتر الک به چه معامله
پو لیس مشغول بوده و بعد با اطلاع
حاصل نمود که الک در آنروز دو مرتبه
تا به عمارت ادمیرال ها رفته بود.
اما علت بازدید الک را از عمارت
ادمیرال ها و قتی فهمید که شام
همان روز بهم دیدند.

الک اظهار داشت: «من از مخابرات
بی سیم تلگرافی بسیار چیزی نمی
دانم. اما بخاطر می آرم که چیزی
درباره خواننده ام. اگر آدم بخواد
که مرجع فرستنده مخا برات بی سیم
را پیدا کند. در آنصورت لازم است
از دو یا سه محل به آن مخا بره گوش
دهد.»

دیک حرف او را قطع کرد:
«راستی من چقدر دیوانه هستم.
حتی یکدفعه به فکرم نرسید که ما
می توانیم به استیشن را دیو هم
برویم.»

الک متواضعانه اظهار نظر نمود
«گاهگاهی چنین افکار به مغزم خطور
می کند. مرکز دستگاه مخا بره
ادمیرال به کشتی های که در بندر
های میلفورد، ها رویج، پورتسموت
و بلیموت هستند هدایت صادر کرده
که مکالمات را بشنوند و سمست
آنها تعیین کنند.»

امید وار هستم که نشریه های
عصر و شام مطلبی در باره حوادث
اخیر ننوشتند با شنید.»

منظور تان از میلز است؟
نی. خدا را شکر. اما لابد در تفتیش
معلوم خواهد شد. اما من موضوع
راطوری تنظیم کرده ام که یک
تا دو هفته بعد تر سرو صدا یش
بلند شود. زیرا مطمئنم که در هفته
های آینده حوادث بسیاری رخ
خواهد داد.»

الک با لحن خشنی اظهار داشت:
امید وارم اتفاقی رخ ندهد. من بعد
از مرگ میلز و دیدن جسد او دریای
دیوار حتی نمی توانم یک تو تبه
ورست هم بخورم. در حالیکه از
کباب ورست سخت خوشم می آید،
از گلویم فرود نمی رود.

با استفاده از یک موتر خوب چهار
دقیقه وقت به کار دارم. یک توقف
مختصر در منزل قبل بحث نیست.»
او دوباره گوسک تیلفون را
بر داشته به شعبه پو لیس تیلفون
کرد: من یک نفر میخوام هم گوسک
آقای پو شام برود را تعقیب کند.
پولیس بیاید تا به ساعت هشت شب
از تعقیب او دست بردارد و باید
جریان را بمن راپور بدهد.

الک خودش را روی آرام چوکی
انداخته دراز کشید و سگرتسی
را که دیک گاردون به او تعارف
کرده بود، روشن نمود و به اندیشه
فرو رفت. و آنگاه سرش را برداشته
گفت: امروز سه شنبه است و فردا
چهار شنبه. شما چه پیشنهاد
میکنید که در کجا مکالمات آنها را
بشنویم؟»

دیک گفت: در عمارت ادمیرال ها
من بالارد اول تماس گرفته و ترتیب
کار را داده ام. من می توانم در ساعت
پانزده کم سه در اتاق الات
ورنسترو منت ها باشم. دیک
هدایت داد که یک شماره ازنشریه
شام را زود تر برای یش پیدا کرده
بیاورند. بسیار خوشحال شد که
دید از قضیه مرگ میلز در اتاق
انتظار چیزی چاپ نکرده بودند. در
طول روز وقتی یک مرتبه از کلکین
اتاق خود به طرف وایتال بیرون
دید، الک را دید که آنسوی جاده

الک بدون معطلی تیلفون را بخود
نزدیک آورده نمره ایرا دایل کرد.
پس از یک وقفه کوتاه صدای پرود
در تیلفون شنیده شد. الک بالحن
ملایم و آهنگ چا پلو سانه پرسید:
- آقای پرو! این شما هستید که
جواب میدهید؟ عمین الان چه کار
دارید؟
- شما کی هستید؟ آقای الک؟
من آماده بیرون رفتن از منزل
هستم.

الک در گوش تیلفون بانسپکتر
ملایمت گفت: من تصور میکردم که
شما را پنج دقیقه پیش در وایتال
دیده ام.

برود پاسخ داد: کدام کس دگر
عوض من گرفته اید، زیرامن دقیقه
می شود که حمام گرفته ام از من
چیزی میخوام عید؟

الک بسر دی پاسخ داد: «نی، نی
فقط میخوام ستم از سلامتی شما
اطمینان حاصل کنم.»

برود با صدای تندی پرسید:
«چرا؟ مگر اتفاقی روی داده است؟»
الک در جواب بش اطمینان داد
برایتان ممکن باشد یک مرتبه در
دفتر کار بدین من بیا بیید. البته
هر وقتی که فرصت داشته باشید
خدا حافظ تان.»

او گوسک تیلفون را سرجا یش
گذاشته به سرعت محاسبه کرد:
از وایتال تا به چهار راه کاوندیش

الک سورش را شور داده پرسید:
آقای کمیسر شما چه فکر میکنید؟
راستش را بخوانید، من نمیدانم
درین باره چه تو ضیحی باید بدهم!
بنظرم می آید که کدام تیرری
بسیار عقلانی درین مورد وجود
ندارد. البته در صورتیکه قبول
کنیم یک نفر به کمک زینه خودش را
تا به پشت کلکین رسانده تازهر
را از راه پنجره به میلز بدهد.
اما یک چیز برای من مبهم مانده که
او خودش زهر را خورده باشد!
بالدر قسم میخورم که پنجره را بسته
و اکنون ما دیدیم که باز بود. شما
می توانید به بالدر اطمینان داشته
باشید؟»

الک اطمینانی را که نسبت به
بالدر داشت با اشاره سر تا پید
کرد. داکتر طب عدلی تا چند دقیقه
دگر آمده، وجود سم کشنده را به
حیث عامل مرگ میلز تصدیق کرد.
الک به دنبال دیک گاردون به دفتر
کارش در وایتال رفت و اظهار
داشت: من در طول عمرم اینقدر
نترسیده بودم که امروز می ترسم
این بقیه ها با فعالیت شان مغز مرا
خراب ساخته اند. درینجا پیش چشم
مایک نفر را کشتند. با و صف
هرگونه احتیاط در محافظت از او
و با وجود رعایت تمام جوانب بقیه ها
توانستند او را از بین ببرند.
مایک قیقه او را از نظر دور نکردیم.
از زندان تا اینجا زیر مراقبت شدید
قرار دادیم. به استثنای چند لحظه
ایکه در اتاق انتظار تنها ماندم.
آنهم در یک اتاق محفوظ که دروازه
و کلکین ها یش بسته بود آقای
کمیسر گاردون! تصور این حادثه
فی الواقع مرا یک مقدار تکان
میدهد.

گاردون الک را به داخل اتاق
دفترش رهنما بی کرده، دروازه
می بند و به الک تکلیف نشستن
میکند. پس از لختی سکوت می گوید:
- برای اعصاب خراب و خرد شده
چه تو ضیعه غیر تحمل داشتند
میتوان کرد. جرات را از کف ندهید
الک. بقیه هم مثل مایک انسان است
و ترس اوشیبه ما است. آقای
برود کجا است؟»

عرض تبریک

موسسه صنعتی نوری تولید کننده

جوراب اسب نشان حلول عید سعید اضحی را

به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم،

کمیته مرکزی، اعضاء کابینه، اردوی دلبهر

افغان و کافه هموطنان گراسی تبریک میگوید

مرگ اسرار آمیز رومل

قاتل دسته

گلی بوقبر او

نثار کرد

در می ۱۹۴۷ جنرال رومل که ۴۹ سال داشت وقو. ما ندان فرقه (V) آلمان نازی بود قوای آلمان در آن وقت فرانسه را تقریباً متصرف شده بود و بفتح آن چیزی نمانده بود. بعد از دو سال جنگ افراد جنرال رومل در ۷۰ کیلو متری اسکندر یه واقع در افریقای شمالی رسیدند بود بناء اسم جنرال رومل زبان زد عام و خاصی شده بود و به پاداش فتوحات که کرده بود هتلر بوی لقب فیلد مارشال را تقویض کرد.

نه تنها آلمان ها از فتوحات رومل تعریف میکردند بلکه انگلیس ها و دیگر اروپائی هاوی را یکی از بهترین جنرال های جنگ دوم محسوب میکردند به نسبت فعالیت های حربی و عملی نمودن تکتیک های خاص جنگی در محاربه، مردم او را جادوگر محاربه میدانستند.

رومل نسبت فعالیت های که در میدان جنگ با افراد و دیگر صاحب منصبان انجام میداد خود را تنها یک جنرال وقوما ندان بزرگ فکر نکرده بلکه با افراد و دیگر صاحب منصبان اردو شانه به شانه کارها را پیش میبرد. روزی افراد رومل در یک جبهه جنگ سخت گیر مانده بودند و نزدیکانش بوی توصیه کرده بودند خود را پنهان سازد مگر رومل در

جواب به ایشان گفت همان مر می ای که من توسط آن باید کشته شوم در ناپریکه تا هنوز ساخته نشده است. ولی بالاخره در یکی از قابر یکه های آلمان کپسول زهر- اگینی ساخته شد که همان جنرال شجاع ودلاور را در ظرف سه ثانیه بخواب ابدی فرو برد گرچه آژانس آلمان نازیزم اعلان کرد که جنرال رومل در جنگ نورماندی به اثر جراحت که بر داشته بود از بین رفت، لیکن اصلا مرگ وی دلیل دیگری داشت. در جنگ افریقا رومل بر علاوه کمبود سلاح و مهمات جنگی قوای عسکری بریتانیا روز بروز در آن مناطق زیاد شده میرفت و عساکر آلمانی نمیتوانستند به مقابل شان مقاومت کنند در این وقت رومل برای هتلر نظریه ارائه نمود که قبل از آن که آلمان ها در جنگ شکست بخورند باید دست از جنگ بکشند بدین لحاظ از خون ریزی وانسان کشی نیز جلو گیری بعمل آید.

در ماه می ۱۹۴۳ رومل شکست خورد و هتلر وی را دو باره به آلمان فرا خواند و بعد از این واقعات تلخ و ناگوازی رونما گردید. رومل عضو حزب نازی نبود و کدام نشان از طرفی حزب مذکور دریافت هم نکرده بود و در پلان های نازی هم علاقه نداشت چون در زمان جنگ نازی ها از مناطق که به تصرفشان در میامد از مردم آن مناطق بصورت

غیر انسانی و جبراً کار میگردفتند که رومل از این عمل نازی ها نفرت داشت.

روزی رومل به سکر تر خود گفت که من در جنگ همیشه به حیث یک عسکر صادق جنگیده ام اما نازی ها یونو فورم مرا آلوده ساختند. زیرا من نمی خواهم که به مظالم آنها اشتراک کنم و خود را گهنگار سازم چنانچه یک بار هتلر به رومل امر کرده بود که تمام اسیر های جنگی را قتل عام نماید. مگر رومل از این امر هتلر پیروی نکرد. وقتی هتلر دید که جریان جنگ به نفع دشمن است برای بلند بردن روحیات و مورال عساکر نازی رومل را به نورماندی فرستاد تا جلو پیشروی عساکر متحدین را بگیرد لیکن رومل به زودی در یافت که از نگاه سلاح و مهمات و قدرت جنگی عساکر متحدین کم است و نمی تواند که جنگ را ادامه بد هد لهندارومل در اپریل ۱۹۴۴ به قوما ندانی نظامی آلمان در فرانسه به این نظریه رسید که در غرب جبهه اوربند بر قرار شود و پلان یک کودتا را علیه هتلر براه بیندازند و او را

نسبت به انسان کشی و قتل عام که نموده بود محاکمه نمایند و به کیفر اعماش برسانند و قتی که افواج متحدین به نورماندی رسیدند رومل برای هتلر پیام فرستاد تا هر چه زودتر با متحدین صلح نمایند. در ۱۷- اپریل ۱۹۴۴ رومل برای اشتراک در کنفرانسی رهسپار بود. و طیاره ای که مارک بریتانیا داشت بالای موتر وی فیر نمود که در اثر آن رومل شدیداً زخمی شد لیکن تعجب در این است که در مرکز فضائی بریتانیا هیچ نوع را پوری به این حمله داده نشده و این نتیجه همان مکتوبی بود که رومل خواستار اوربند را با متحدین نموده بود.

چند روز بعد از این واقعه شکستی بوقوع پیوست تا هتلر را هر چه زودتر از بین ببرند بهمین اساس در برلین درجائیکه هتلر زندگی میکرد بمی گذاشته شد مگر منفجر نگردید. پس از واقعه ۲۰ جولای هتلر باین نتیجه رسید که در حاد نه سوی قصد رومل نیز شرکت داشته بوسیله جنرال برد روف به رومل پیغامی فرستاد و متذکر شد که اگر

میخواهی جنازه ات با تشریفات عسکری دفن شود باید خود کشی نمائی ورنه ترا خواهم کشت و میراث و جایزات را از نزد باز ماند گانت خواهم گرفت رومل بعد از شنیدن این جر یانات نزد فامیل خود رفت و پیام هتلر را برایشان اطلاع داد و گفت من همراهی کسی نی که برای دست گیری ام آمده اند میروم و در عرض راه یک کپسول زهر دار را خواهم خورد و خود را از بین خواهم برد زیرا شرط اولی بهتر از شرط دومی است و بعد از آن که میمیرم در رادیو و جراید اعلان خواهد شد که رومل در یک حادثه کشته شد.

بعد از آن رومل با همراهان خود توسط موتر بجنوب (الم) در حرکت افتاد و قتی که موترش به آنجا رسید دیگر رومل زنده نبود و جنازه رومل را به تشریفات خاص عسکری دفن کردند و هتلر اکلیل گل با شکو می را بدست فیلد مارشال برد روف فرستاد تا بالای تابوت رومل بگذارند.



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلفون : ۳۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مود و فیس



این هم یک نمونه لباس زمستانی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**